البنيان المرصوص من

بيان ايجاز الفقه المنصوص

طبع فی المطبع الصدیقی الکائن
في بهوپال المحمية
سنہ ۱۲۹۹ھ

فهرس مقاصد کتاب البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص

۱۳۰ [illegible] ۳۰۲ [illegible] ۳۰۶ [illegible] ۳۰۸ نصیحت نامه

طلاق

حضانة

دیات

البنيان المرصوص من
بيان ايجاز الفقه المنصوص

طبع في المطبع الصديقي الكائن
في بهوپال المحمية
سنة ١٢٩٩ الهجرية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق والصلوٰة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكر مطاع الامر جليل القدر
طويل الفضل عريض الجاه المطلق وعلى آله وصحبه وحملة علومه ورثة الانبياء وخلفاء
الرسل ومن تبعهم بالاحسان والصدق **اما بعد** میگوید مشتی خاک و پارهٔ از خاشاک
ابو النصر علی حسن خان طاهر کان الله له ومعه فی الباطن و الظاهر معلوم اهل دین ست
که تا علم شریف حدیث بجهد جمعی از ائمهٔ سلف و خلف در دواوین حدیثیهٔ اسلام مدون و مهذب
گشته عصابهٔ از فحول محدثین احادیث احکام را چه عبادت و چه معاملت و چه عادت جداگانه
ازان صحف مطهره انتخاب و تحریر نموده اند و باین رهگذر سلوک مسلک عمل بحدیث و تمسک بسنت
بر اهل ایمان اتباع آسان گردیده ولله الحمد و آئین احسان ایشان بر ما درویشان کیسه بصابون
زده نه آنچنان ست که اگر هر موی تن زبان سخن گردد و هر سخن نامهٔ یک فن شود حرفی از کتاب

شکر و پرتوی از آفتاب سپاس و قطرهٔ از بحر محیط منت و ذرهٔ از ارض بسیط عاطفت این
بزرگواران مؤدی می تواند شد فجزاهم الله عن جمیع المسلمین خیرا و این قسم مصنفات در ملت
اسلام قدیما و حدیثا بسیار بوده است و هر تالیفی ازان رنگی تازه و هر جمع و ضمی نو و هر تحریر
هنجار دیگر و هر تهذیب طرزی آخر دارد و ترتیب دادهٔ مقاصد و مواقف خویش و وافی بمقصود و کافی
بموقف ست و لکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جهل نشان و روزگار پر آزار کجا
این هم غنیمت کبری ست که بعضی ازان تالیفات درین نزدیکی بوجه انطباع طوع ید هر مطبع
و مطاع گشته و بتوجه بعض اکابر در غالب دیار شیوع یافته مثل منتقی و نیل و روضهٔ ندیه و جز
آن مگر عامهٔ متبعین که ملکهٔ ایشان مستطیع لغت عرب و مستطاع زبان تازی نیست از دریافت
فوائد و مسائل این کتب دور افتاده اند تا آنکه اگر عرف جاری و نهج مقبول و مثل آن در فارسی
زبان ترجمه نمی پذیرفت و درمیان نمی بود غالب مردم از فیوض علم باحکام صحیحهٔ سنت مطهره
در عبادات و معاملات محروم می ماندند لاجرم باقتضای کریمهٔ فبهداهم اقتده و خبر بلغوا عني
ولو آية ناگزیر آمد که در فتح این باب تا می تواند شد سعی مشکور بجا آریم و تا توانیم دین خالص
حق را بحقدارانش برسانیم که در خبر ست از سید البشر علیه افضل الصلوة والتسلیم لان یهدي الله
بك رجلا خير لك من حمر النعم او كما قال و مبالاتی بخلاف زید و عمرو نزد تبلیغ سنن خیر البشر
روا نداریم که پیر این طریقت ابو هریره رضی الله عنه گفته ما لي اراكم عنها معرضين والله
لارمين بها بين اكتافكم و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمع ابواب فقه حدیث
بشأو کتاب منتقی و شرحش نیل الاوطار در نقاوت و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام و شرحش
مسک الختام نمی رسد و اول از مبسوطات ست و ثانی از مختصرات و همت طلبه درین عهد از مدارک
و مفاهیم مطولات خیلی قاصر افتاده و مطمح انظار و موقع ابصار بیشتر خلق همین جادهٔ اقتصار و اختصار گشته
ناچار درین مختصر بامید استفادهٔ خود اولا و بالذات و افادهٔ دیگر اخوان اسلام ثانیا و بالعرض مسائل
و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب **بلوغ المرام من ادلة الاحکام** را از تازی لغت

بپارسی بان بعبارت ساده وبرکار برده شد وروش امام ربانی سهیل قطر یمانی امام همام قاضی القضاة محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه در مختصر فقه حدیث مسمی بدرر بهیه وطرز همین برادر عالی قدر ابوالخیر میر نور الحسن خان کان الله له وکان در النهج المقبول من شرائع الرسول اختیار افتاد وجز موضع چند که حاجتمند کشف اعضال وحل اشکال بود خامه بحد وجز تفصیل واجمال نفرسود بلکه برنفس مسائل متن اقتصار رفت وعبارت پارسی را برهمان صرافت الفاظ ونحو ضعت روایت حفاظ گذاشته شد تا فرع بر اصل نیفزاید ومجرد احکام کتاب بعد از حذف تخریج یکجا فراهم آید چه این همه مفاسد جهل وتقلید که در مسائل دین رو نموده واین جمله خلاف وجدل که باب غربت بر اسلام واسلامیان کشوده ثمرهٔ همین ترک استعمال الفاظ مبارکهٔ نصوص وایثار عبائر آرا بغیر منصوص است پس بس ورنه نظم کتاب عزیز ونثر جواهر احادیث شریف الی یوم القیامه ضمین هر فتیا وقضا وکفیل حکم در هر قضیه وماجراست لا ثالث لهما قال تعالی اولم یکفهم انا انزلنا علیك الكتاب یتلی علیهم ان فی ذلك لرحمة وذكری لقوم یؤمنون وقال تعالی فبشر عبادِ الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین هداهم الله واولئك هم اولوا الالباب وقال رسول الله صلعم الا انی اوتیت القرآن ومثله معه رواه ابوداود والدارمی وابن ماجة عن المقدام بن معدیکرب وفی روایة اخری عن العرباض بن سارية مرفوعا انها لمثل القرآن او اكثر وعن مالك بن انس مرسلا تركت فيكم امرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما كتاب الله وسنة رسوله رواه فی الموطا واخرج مسلم عن جابر رضی الله عنه يرفعه اما بعد فان خير الحديث كتاب الله وخير الهدی هدی محمد وشر الامور محدثاتها وكل بدعة ضلالة وقال تعالی يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير واحسن تاويلا وقال تعالی فلا وربك لا يؤمنون حتی يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا فی انفسهم حرجا مما قضيت

ویسلموا تسلیما واین نیز معلومست که احادیث کرامات نص ست درین فصل و باب و
فصل خطاب ست از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادتی بالاتر ازان نیست
که یکی بصدق نیت و حسن طویت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تبعات روز
قیامت دست بحبل متین کتاب و سنت زند و تا تواند خود را معمول نموده سالت وثقت
قدوه نبوت سازد لهذا این مختصر احکام عبادات و معاملات و ادب را از ادله واضحه السبیل و مسائل
صحیحة الدلیل بر وجهی سوق نموده آمد که محیط جمله الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم
مأخذ مستطاب باشد و در افاده فقه حدیث مصغر اخوات خود از نهج و عرف و بدور و جز آن
بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کردن چه هرچه از اخبار
و آثار در بابی از ابواب آن ایراد و اصدار یافته ست گو بر بعض آن حفاظ حدیث و ائمه سنت
حکم بلینت یا ضعف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سندی
بالاتر از احادیث ایراد یافته این کتاب در صحت و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دواوین
اسلام باستقراء علماء اعلام معلوم نیست الا ما شاء الله تعالی و این معنی از ملاحظه شروحش مثل
مسک ختام و سبل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بناء علی ذلک چنانکه
مأخذ این مختصر روح کتب فقه سنت ست همچنان بحمده تعالی این مختصر روح الروح وی آمده
و گمانم آنست که هرکه پیش او این مختصر باشد و نهج مقبول و بدور الاهله و عرف جادی از بیشتر
تر خود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
زمان خود ست در دریافت صواب از خطا و امام متبعان عهد خویش ست در عمل کردن بسنت
صحیحه مطهره جناب مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ولکن توفیق خیر و برکت بدست او سبحانه تعالی ست
تا کرا هدایت این راه فرماید و کدام یک را از حضیض تقلید شوم بدست مرحمت برداشته تا بعالی
ذروه تحقیق حقیق باتباع رساند و ما ذلک علی الله بعزیز وقد تم وضع هذا المختصر بحمد الله تعالی

البتة فی اسبوع مع مسیری الی کلکتة فی اواخر ربیع الاخر من شهور سنه ۱۳۰۰ الهجریة علی صاحبها الصلوٰة و التحیة وسمیته بالاسم التاریخی علی طریقة اخیه النهج المقبول

البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص

وبالله التوفیق وهو الهادی الی سواء الطریق اللهم یا ارحم الراحمین وفقنا لاتباع کتابك العزیز وسنة نبیك المطهرة الذی جعلته خاتم النبیین واحشرنا فی زمرة المخلصین فی الدین وجنبنا عن تحریفات الغالین وانتحالات المبطلین و تاویلات الجاهلین بجاه سید المرسلین وشفیع المذنبین صلی الله علیه وآله وسلم فی الاولین والاخرین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

باب در بیان آب

دریا آبش طهور ست و مردهٔ او حلال آب را هیچ چیز پلید نکند مگر آنچه غالب شد بر بو و مزه و رنگ او پس اگر یکے ازین هر سه بنجاستی که دران پدید آید برگردد نجس شود و دو قلهٔ آب حامل خبث نگردد و در لفظی نجس نشود و هیچ یکے در آب استاده غسل نه برآرد در حالیکه جنب ست و نه دران شاشت بپیش غسل برآرد و در لفظی آمده غسل نکند دران از جنابت آنحضرت صلعم نهی کرد ازانکه غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا اغتراف کنند ولکن ثابت شده که خودش بفضل آب میمونه غسل میفرمود پس اول محمول ست بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر انچه باقی ست ازان آب بعض زنان نبوت در تغار غسل برآورد آنحضرت آمد تا غسل فرماید گفت من جنب بودم فرمود آب جنب نمی شود طهور آوندی که سگ دران آب خورده شستن اوست هفت بار نخستین یا بسین بار بخاک و در لفظی آمده که آن آب را بریزد گربه نجس نیست بلکه از طائفان ست شما پس آب بر بول اعرابی ریختن اد پلید نگردد بادیه نشینی در ناحیهٔ مسجد میزید فرمود دلوی از آب آنجا بریزند یعنی تطهیر ارض همین قدر ست پس بس دو مرده و دو خون بر ما حلال شد ماهی و ملخ و جگر و سپرز چون مگس در آب افتد غوطه داده ببیند از وچه در یکی از دو بازویش داء و در دیگر شفا ست و آن بازو که دران داء ست

می پرهیزد پاره که بریده از چارپایهٔ زنده مردارست یعنی خوردنش روا نیست گویا هر باشد

باب در بیان آوندها

ننوشید در آوند زر و سیم و نخورید در کاسهای آن که آنها را در دنیاست و شما را در آخرت باشد شارب در آوند سیم کشندهٔ آتش دوزخ ست در شکم خود هر چرمیکه مدبوغ شد پاک گردید دباغ جلود مردار طهور اوست آنحضرت صلعم بر گوسفندی مرده که آنرا می کشیدند بگذشت فرمود کاش پوستش می گرفتید گفتند مردارست فرمود آب و برگ سلم آنرا پاک می کند در آوند اهل کتاب نباید خورد مگر آنکه آوند دیگر نیابد ناچار آن را بشوید و در آن بخورد و همین ست حکم آوند مجوس نیز آنحضرت صلعم و صحابهٔ وی وضو کردند از خیک زن مشرکه و ساغر آنحضرت شکسته بود بجای او زنجیری از سیم گرفت

باب در بیان دور کردن پلیدی

جناب نبوت صلعم را از سرکه ساختن خمر پرسیدند فرمود نسازید ولکن این خبر نص در نجاست نیست چه اصل در هر شئی طهارت اوست و نسبت ملازمت میان حرمت و نجاست و نهی کرد خدا و رسول از گوشت خران خانگی و گفت رجس ست یعنی خوردنش حرام ست نه آنکه خودش نجس ست آنحضرت صلعم در منی بر راحله خطبه خواند و لعابش بر دوش عمرو بن خارجه روان بود معلوم شد که لعاب ماکول اللحم طاهر ست منی را می شست و در ان جامه از برای نماز بیرون می آمد عائشه گوید من اثر غسل را دران جامه می دیدم و در لفظی آمده که می مالیدم آنرا از جامهٔ رسالت سخت مالیدنی و وی دران نماز می کرد و در لفظی آمده که منی خشک را از ثوب شریف او بناخن حک می کردم و این دلیل ست بر طهارت منی تنها شاشهٔ دختر بشویند و کمیز غلام را آب زنند جامهٔ را که خون حیض رسیده است تراشند یعنی پلیدیش دور کنند باز بآب مالند پس تر بشویند سپس دران نماز گزارد خوله پرسید که اگر اثر خون نرود فرمود آب بس ست و اثر زیانت نمی کند

باب در بیان وضو

اگر مشقت برامت نیفتادی با هر وضو مسواک بودی عثمان آب وضو خواست و هر دو کف دست را سه بار شست
و آب در دهن و بینی کرد و بینی بیفشاند و روی را سه بار شست و شو نمود و دست راست تا آرنج سه بار بشوئید
و همچنین با دست چپ کرد باز سر را مسح نمود پس پای راست تا شتالنگ سه بار بشست و پای چپ همچنین کرد
بعده گفت که آنحضرت صلعم را دیدم که همچو وضوی من وضوی کرد و در لفظی آمده که سر را یک بار مسح نمود و در لفظی
دیگر آمده که در مسح هر دو دست را از جانب پیش و پس ببرد و در لفظی آغاز بمقدم راس کرد و دستها را بقفا
برده بجای نخستین باز پس آورد و سر هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش در آورد و بهر دو ابهام ظاهر هر دو
گوش را مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار بیفشاند چه شیطان در بن او می خسپد
و دست در آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چه نمی داند که دستش کجا خفته و لقیط بن صبره را
فرمود تمام کن وضو را و تخلیل کن میان انگشتان دست و پای و مبالغه نما در استنشاق مگر آنکه
صائم باشی و خود ریش خلال ریش می کرد در وضو و ثلث مُد از آب آورد و هر دو دست مالیدن
گرفت و از برای هر دو گوش آب جدید میستاند و بر آب سر بس نمیکرد و در لفظی آمده که سر را
بآب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همین است محفوظ و میفرمود امت من روز قیامت سفید رو
روشن دست و پا بیایند پس هر که تواند که تابانی خود دراز کند باید که چنین کند و آغاز را از جانب
راست در نعل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش داشتی
و فرمودی بیاغازید بجانبهای راست خود یعنی در وضو و در وضو مسح بر ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر هر دو
موزه و در صفت حج وی صلعم آمده فرمود ابتدا کنید بچیزیکه ابتدا کرد بدان او تعالی و در وضو
آب بر هر دو آرنج گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرده یعنی عمداً و مضمضه
و استنشاق جدا جدا می کرد و این فصل است و بعد از غرغره سه بار بینی افشاند و هر دو
از همان کف کرد که بدان آب گرفته و این وصل است و در لفظی آمده غرغره کرد و نشق نمود از یک

لف واین را سته بار نمود و در پای مردی دید که مانند ناخن خشک مانده ست فرمود برگرد و وضو را نیکو کن و خوردش وضو بمد کردی و غسل بصاع تا پنج مد فرمودی هرکه از شما اسباغ وضو کرده گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله درهای بهشت از برای او کشایند و در روایتی زیادت اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين آمده

باب در بیان مسح بر خفین

آنحضرت صلعم وضو میکرد مغیره بن شعبه خواست که هر دو موزه بکشد فرمود بگذار که هر دو را پاک در پای در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی و اسفل خف لکن سندش ضعیف ست مرتضی گوید اگر دین بعقل بودی پایان موزه سزاوار تر بمسح بود از بالای آن ولکن جناب رسالت صلعم را دیدم که بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندش حسن ست و مدت مسح در سفر سه روز و شب ست درین مدت موزها را از پا نکشد مگر از جنابت و غائط و بول و نوم و مقیم را یک روز و شب ست لشکری فرستاد و فرمود که مسح کنید بر عصائب یعنی عمائم و بر تساخین یعنی خفاف مراد دستارها و موزها ست و چون یکی بعد از وضو موزه پوشد مسح کند بران هر دو و نماز بگزارد اندران و نیفگند آنها را اگر خواهد مگر از جنابت و در لفظی ما شئت آمده لکن قوی نیست پس توقیت مذکور ثابت ماند

باب در بیان نواقض وضو

در عهد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجامی کردند که سرهای ایشان فرو می افتاد یعنی از خواب و نماز می کردند و وضو نمی نمودند یعنی نوم قاعد غیر مستند غیر ناقض وضو ست فاطمه بنت ابی حبیش را در بارهٔ استحاضه فرمود نماز ترک نکنی این رگی هست حیض نیست چون حیضت آید

نماز ترک دہی چون برگرد د خون بشوئی و نماز کنی و برای ہر نماز وضوی تازہ کنی مقداد و راور
مذی امر بوضو کرد و فرمود ذکر را بشوی و وضو کن یعنی پس لبس و در لفظی آمدہ کہ وضو کن و فرج
خود را آب پاش تبعض زنان را بو سعید واز برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی
اگر در شکم جنبش بادی یابد و نداند کہ از شکم برآمدہ ست یا نہ از مسجد بدر نرود تا آنکہ آوازے
بشنود یا بوئی بیابد و در بارہ مس ذکر فرمود پارہ از گوشت تست صحیح ابن حبان ابن مدینی
گویداین خبر احسن از خبر بسرہ ست کہ دران بر مس ذکر امر بوضو فرمودہ لکن بخاری در غیر
صحیح خود گفتہ ست کہ حدیث بسرہ اصح شی درین باب ست و ہر کہ راقی یا رعاف یا قلس یعنی
انچہ از جوف برآید یا مذی برسد وی برگرد د و وضو گرفتہ بنا بر نماز خود کند و درین بیان سخن نماید
وفیہ ضعف و وضو را از لحم غنم بمشیت گذاشت و بر وضو از لحوم ابل نعم گفت و ہر کہ مردہ را شوید غسل برآرد و ہر کہ او را بردارد
وضو گیرد و احمد گفتہ لا یصح فی ہذا الباب شئ و قرآن را مس نکند مگر طاہر لکن این حدیث معلول ست
شیوۂ نبوت آن بود کہ در ہر وقت یاد خدا می کرد یعنی با وضو و بی وضو و حجامت کرد و نماز گزارد
و وضو نکرد و فیہ لین چشم سر بند دبر ست چون بخسپید سر بند دبر بگشا و از ینجا ست کہ خواب
تکیہ زدہ را ناقض وضو گویند لیس ہست وضو مگر بر کسیکہ دراز بخفت و سندش ضعیف ست
شیطان در نماز می آید و در خیال می افگند کہ وی حدث کردہ با آنکہ نکردہ ست درین حال
تا آوازی نشنود و بادی نیابد از نماز برنگردد بلکہ در نفس خود بگوید کہ تو دروغ گفتی

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد در آمدن در خلا انگشتری بنہد یعنی اگر دران نام خدا و رسول یا کلمۂ از قرآن باشد وہو معلول و نزد
در آمدن بخلا اللهم اني اعوذ بك من الخبث والخبائث بگوید و استنجا بآب کند و قضای حاجت
پنہان از نظر مردم نماید و آزد ولاعن بپرہیز دیکی خلا در راہ مردم دوم در سایۂ ایشان و در لفظی
موارد افزودہ و در لفظی نقع ما یعنی مجمع آب آمدہ و ہو ضعیف ست و از خلا زیر درخت میوہ دار و کرانۂ نہر روان

نہی نمودہ و سندش ضعیف ست و سخن کردن دو کس در حالت غائط موجب خشم خدا است مراد ازین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلا مسح آن نکند و نہ در آوند آب دم زند و از استقبال قبلہ بغائط و بول و استنجا بیمین و بکتر از سہ سنگ نہی فرمودہ و از استنجا بسرگین و استخوان منع نمودہ و گفتہ رو بمشرق یا مغرب بکنید نہ بسوی قبلہ و این مخصوص بمدینہ طیبہ ست و درین ملک کہ قبلہ در جہت مغرب ست رو بشمال یا جنوب کند و نزد غائط پنہان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفرانک گوید ابن مسعود از برای آنحضرت صلعم دو سنگ و یک پارۂ سرگین آورد سنگ بگرفت و سرگین بینداخت و فرمود رکس ست یعنی پلید و در بارۂ استنجا از استخوان و سرگین ارشاد کرد کہ این ہر دو پاک نمی سازند و فرمود پاکی کنید از کمیز کہ عذاب عام گور از بی احتیاطی در بول ست و در لفظی آمدہ کہ بیشتر عذاب قبر از کمیز ست و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست استادہ دارد و نزد نشانیدن ذکر را سہ بار بیفشاند اہل قبا را پرسید کہ خدا بر شما ثنا کردہ ست گفتند بعد از سنگ آب بکار می بریم

باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب ست یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخۂ زن نشست و زن را در مشقت انداخت غسل واجب شد اگرچہ انزال نکند و ہمچنین غسل ست بر زن نزد دیدن آب نہ بر تنہا خواب و در لفظی آمدہ اگر بیند زن آنچہ می بیند مرد در خواب یعنی جماع غسل نکند یعنی تا آنکہ منی بیند ام سلیم گفت آنچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن اولاد از کجا ست و خودش غسل میکرد از جنابت و روز جمعہ و از حجامت و از غسل میت و درین مسئلہ شیعہ موافق اہل سنت اند ثمامہ بن اثال چون مسلمان شد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل جمعہ واجب ست بر ہر محتلم اخرجہ السبعۃ و آمدہ ہر کہ وضو کرد روز جمعہ

خوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل ست و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد
و هر که زن را بیاید و عود خواهد باید که میان هر دو جماع وضو بکند که این انشط ست از برای
عود و خواب کرد آنحضرت صلعم بدان سان بار و جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست
بشوید پس تر از یمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پس تر وضو بکند باز آب گرفته انگشتان را در بیخهای
موی در آرد و سه حفنهٔ آب بر سر ریزد یعنی بپری هر دو کف پس تر بر سائر جسد آب ریزد
و هر دو پای را بشوید و دلک داخل ست در مسمای غسل و در لفظی آمده که آنحضرت صلعم
فرج را شسته دست بر زمین زد یعنی از برای ازاله رائحه او و در روایتی آمده که مسح کرد
دست را بخاک و مندیل را بر گردانید و آب را بدست افشاندن گرفت ام سلمه گفت من زنی
هستم که موی سر را سخت می بندم در غسل جنابت و در لفظی غسل حیض آنرا بکشایم فرمودند
فرمود نه بلکه این قدر ترا بس ست که بهر دو دست آب بر سر ریزی سه بار بعد ازان گیتی آنرا
بر تمام بدن و پاک شوی و فرمود من حلال نمی کنم آمدن را در مسجد از برای حائض و جنب
عائشه گفت من و جناب نبوت از یک آوند غسل می بر آوردیم از جنابت و دستهای
ما هر دو دران آوند آمد و شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت ست موی را بشوید
و بدن را صفا بکنید و فیه ضعف

باب در بیان تیمم

فرمود داده شدم پنج چیز که هیچ یکی را پیش از من داده نشد منصور شدم برعب تا یکماهه راه
و گردانیده شد برای من همه زمین مسجد و طهور هر که را نماز دریابد بگذارد آنرا همانجا
که دریافته و حلال شد مرا غنائم و داده شدم شفاعت و هر نبی در قوم خاصه مبعوث میشد
و من بسوی کافه مبعوث شده ام و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما طهور گردانیده
هر گاه که آب نیابیم و در لفظی دیگر ست که تراب طهور ست از برای ما عمار بن یاسر راوی بود

این قدر ترا بس ست که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست
بمالی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه ست بلفظ مسلم
و در روایتے از بخاری آمده هر دو کف را بر زمین زد و در آنها دمید و روی و هر دو کف را
بدان مسح نمود و در لفظے آمده تیمم دو ضربه است یکے از برای روی دیگر از برای هر دو دست
تا آرنج و این حدیث موقوف ست بر ابن عمر پس ارجح همان اول ست و فرمود خاک وضوی
مسلمان ست اگر آب تا ده سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا بترسد و مس تن با آب
کند و دو مرد سفر کردند وقت نماز آمد آب همراه نداشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزاردند بعد تر
آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکے وضو کرد و نماز گزارد و دیگرے اعاده نکرد چون ماجرا بجناب نبوی
گفتند غیر معید را فرمود اصبت السنة و اجزأتك صلاتك و دیگر را گفت لك الاجر
مرتين و این ناظر ست در اولویت فعل اول خسته را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب
گردند و در غسل از مرگ بترسند میرسد که تیمم کنند و این موقوف ست بر ابن عباس و مرفوعا هم آمده
علی مرتضی را از شکستن یکے از دو بند دست امر کرد که مسح بر جبائر کند اما سندش سخت واهی ست
و یکے را که سرش مجروح بود از سنگ بفرمود ترا این قدر بسند ست که تیمم کنی و بر زخم پارهٔ از جامه
بربندے و بران مسح کنی و سائر جسد را بشوئی ابن عباس گفته سنت آنست که از تیمم جز یک
نماز بیشتر نگزارد و نماز دیگر را تیمم دیگر کند لکن سندش سخت ناتوان ست و صحیح آنست که حکم
تیمم حکم وضو ست و بهر امر پس از یک تیمم چند نماز مے توان کرد

باب در بیان حیض

فاطمه دختر ابی حبیش را که استحاضه می آمد ارشاد فرمود که خون حیض سیاه باشد و زنان آنرا
می شناسند چون حیض آید از نماز باز مان و چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه وضو کن
و نماز گزار یعنی استحاضه مانع نماز نیست و اسماء دختر عمیس را گفت که در مرکن نشیند

اگر زردی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل بر آرد و مغرب و عشا را غسل دیگر و فجر را غسل دیگر
و میان این غسلها وضو کند حمنه دختر جحش را سخت استحاضه میشد آنحضرت صلعم را پرسید
فرمود لتی ست از شیطان تو شش یا هفت روز حیض کن بعد غسل بر آر چون پاک شوی بیست و
چهار روز یا بست و سه روز نماز بگزار و روزه گیر این قدر ترا بس ست و همچنین در هر
ماه می کن چنانکه زنان حیض می کنند و اگر توانی که ظهر را دیر کنی و عصر را شتاب نمائی و
غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را دیر و عشا را جلد ادا کنی
و غسل بر آری و میان دو نماز جمع کنی پس بکن و از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز
گزاری و این اعجب هر دو امر ست بسوی من یعنی بنا بر مزید سهولیت اندران و چون
ام حبیبه دختر جحش شکایت خون پیش آنحضرت برد صلعم فرمود آن قدر درنگ کن که حیض ترا
حبس میکرد بآن زمان پس تر غسل بر آر و نماز کن پس وی بهر نماز را غسل می کرد یعنی از طرف
خود نه آنکه جناب شارع او را بدان امر کرده باشد پس حجت بمثل این روایت غیر منتهض ست
ام عطیه گفته ما کدرت و صفرت را بعد از طهر چیزی نمی شمردیم یهود را چون زن حیض میکرد با او
نمی خوردند آنحضرت صلعم فرمود هر کار بکنید مگر نکاح و عائشه را فرمودی تا ازار ببندد و با وی
مباشرت میکرد با آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاید دینار یا نیمه آن تصدق کند
و گفت آیا نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گزارد و روزه نمی گیرد و عائشه در حجة الوداع
و موضع سرف در حالت احرام حائض شد فرمود بکن آنچه حاج می کند جز آنکه طواف خانه مکن
تا آنکه پاک گردی و از زن حائض ما فوق آزار را حلال داشته و زن نفسا در عهد نبوت
تا چهل روز در نفاس می نشست اما در امر قضای نماز زنان نفاس نکرد والله اعلم

کتاب الصلوة

باب در بیان مواقیت

وقت نماز پیشین زوال مهر ست و سایهٔ مرد برابر طول او باشد تا آنکه وقت نماز دگر حاضر نگردد
و وقت نماز دگر تا آنجاست که آفتاب زرد نشده ست و وقت نماز شام تا دامی ست که شفق
غائب نشده ست آنحضرت صلعم گفته شفق حمرت ست و وقت نماز خفتن تا نیمه شب اوسط
و وقت نماز بامداد از طلوع فجر ست تا آن زمان که آفتاب طالع نشده و در لفظی در بارهٔ نماز
عصر آمده که مهر سفید و پاک ست و در لفظی مرتفع ست ابی برزهٔ اسلمی گوید آنحضرت صلعم نماز دگر
می کرد و یکی از ما بسوی منزل خود که در اقصای مدینه بود برگشت و هنوز آفتاب زنده و تابان ست
و مستحب میداشت تاخیر عشا را و خواب را پیشتر از آن مکروه میگرفت و سخن کردن را بعد آن و بر میگردید
از نماز صبح وقتیکه مرد همنشین خود را می شناخت و از شصت تا صد آیه می خواند و در لفظی آمده که گاهی
عشا را مقدم و گاهی آن را مؤخر می کرد اگر دید که مردم فراهم شده اند تعجیل فرمود و اگر دید که دیر
کرده اند تاخیر نمود و صبح را در غلس گزاردی و در روایه فجر آنگاه شگافت نماز برپا کرد و بعض مردم بعض
را نمی شناخت و مغرب وقتی گزاردی که منصرف از نماز موقع نبل را می دید و شبی نماز عشا را وقتی
گزارد که عامهٔ شب بگذشت برآمد و فرمود وقتش همین ست اگر مشقت بر امت نمی بود امر
باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی بنماز کنید که شدت حر از جوشیدن
جهنم ست و گفت صبح کنید در نماز بامداد که اعظم ست از برای اجور شما یعنی آغاز در غلس و انجام در اسفار باید و
فرمود هر که دریافت از صبح رکعتی پیش از برآمدن مهر وی نماز صبح دریافت و هر که دریافت رکعتی از عصر پیش از آنکه آفتاب
فرو رود وی نماز عصر دریافت و در روایتی بدل رکعت لفظ سجده آمده و بعده گفته که سجده همین رکعت ست یعنی درین حدیث
نه در هر مقام و فرمود نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر برآید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند
و در لفظی و نه بعد از فجر و این اصرح تر ست از اول سه ساعت ست که دران نماز و اقبار مرده
روا نیست یکی نزد طلوع مهر تا آنکه برآید دیگر هنگام نیمروز تا آنکه زائل شود سوم نزد غروب
آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نزد شافعی از حدیث ابی هریره باسناد ضعیف آمده و زیاده
کرده که مگر روز جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال هم جائز ست خاصه و بنی عبد مناف را گفت

منع نکنید هیچ یکی را که طواف کند باین خانه و نماز گزارد هر کدام ساعت که خواهد از شب یا روز و در آمده که فجر دو فجر ست یکی آنست که طعام را حرام می کند و نماز دران حلال ست دیگر آنست که نماز صبح دران حرام ست و طعام دران حلال و در لفظی آمده آنکه محرم طعام ست دراز میرود در افق و دیگر بمچو دم گرگ ست و فرمود افضل اعمال نماز کردن ست در اول وقت و آن رضوان خدا است و در اوسط وقت رحمت الهی ست و در آخر وقت عفو خدا اگر سند این خبر سخت ضعیف ست و بعد از فجر نمازی نیست مگر دو سجده و در لفظی آمده نیست نماز بعد طلوع فجر مگر دو رکعت فجر ام سلمه گفت آنحضرت صلعم نماز عصر گزارده بخانه ام آمده و دو رکعت نماز کرد پرسیدم فرمود از دو رکعت که بعد از ظهر باشد مشغول شدم این دم گزاردم گفتم مگر قضا کنیم این هر دو را چون فوت شوند فرمود نه یعنی قضا درین وقت از خصائص من ست

باب در بیان اذان

طائفی عبد الله بن زید را در خواب اذان آموخت دران تکبیر چهار بار آمده بغیر ترجیع و اقامت یک بار مگر قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود صلعم این که تو دیدی خواب راست ست انشاء الله تعالی و در طریقی درین قصه قول بلال در اذان فجر الصلوة خیر من النوم زیاده آمده و در لفظی آمده که گفتن مؤذن این جمله را بعد از حی علی الفلاح سنت ست و بالجمله ثبوت اذان و این قول بتقریر نبوت بوده ست و تقریر نوعی از سنت ست و جناب رسالت صلعم ابو محذوره را اذان آموخت و دران ترجیع آمده یعنی در شهادتین و این زیادت ست بر حدیث ابن زید و زیادت عدل مقبول ست و خبر اول نزد اهل سنن ست و خبر ترجیع نزد مسلم لکن تکبیر را در اولش دو بار گفته اما در مسند احمد و هر چهار سنن مربع ذکر نموده و بلال مامور شد بتشفیع اذان و ایتار اقامت مگر قول قد قامت الصلوة لکن مسلم این استثنا را ذکر نکرده و نسائی گفته امر بلال آنحضرت صلعم بود ابو جحیفه بلال را دید که نزد اذان هر دو انگشت سباحه وی در هر دو

گوش او بود و در لفظی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة گردان خود بجانب
راست و چپ بپیچید و خود دستش دور نکرد تمام بدن خود آنحضرت را آواز ابومحذوره
خوش آمد او را اذان آموخت و این دلیل ست بران که مؤذن مرد خوش آواز باید
جابر بن سمره گفته بارها عیدین با آنحضرت گزاردم بغیر اذان و اقامت و در قصهٔ خفتن
از نماز آمده که اذان گفت بلال پس نماز گزارد آنحضرت صلعم و کرد آنچه هر روز می کرد و در مزدلفه مغرب و عشا را
بیک اذان و دو اقامت بگزارد و در لفظی چنین ست که جمع کرد میان مغرب و عشا بیک اقامت و در طریقی آمده که
هر نماز را اقامت گفت و در روایتی دیگر آمده که ندا نکرد در هیچیکی از ان هر دو و فرمود اذان میگوید بلال بلیل پس
بخورید و بنوشید یعنی در سحر رمضان تا آنکه ندا کند ابن ام مکتوم و وی نابینا بود ندا نمیکرد تا آنکه او را نگویند
صبح کردی صبح کردی و این دلیل ست بر جواز دو اذان از برای نماز صبح در رمضان
و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و ندا کند که بنده بخفت
و نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف ست و حدیث نخستین صحیح
متفق علیه فان هذا من ذاک و فرمود چون ندا بشنوید همچو مؤذن بگوئید سوای حیعلتین که بجایش
سامع لا حول ولا قوة الا بالله بگوید عثمان بن ابی العاص خواست که امامت قوم خود بکند فرمود
تو امام ایشان هستی اقتدا کن با ضعف ایشان و مؤذنی بگیر که بر اذان اجرت نگیرد و فرمود
چون وقت نماز آید یکی از شما اذان گوید و درین خبر حجت ست بر اذان و ایجاب امر بدان
و بلال را در اذان امر بترسل فرمود یعنی تانی و در اقامت بحدر یعنی شتابی و گفت میان هر دو بقدر
فراغ از اکل درنگ کن و حدیث شرط متوضی بودن مؤذن ضعیف ست بحجت نمی ارزد
آری هر که اذان گوید همان اقامت هم گوید ولکن این نیز ضعیف ست چنانکه خبر امر با بن زید
بلفظ فالقه انت نیز ضعف دارد و مؤذن املک ست باذان چنانکه امام املک ست باقامت و نهی
و دعائیکه میان اذان و اقامت کنند واپس نمی شود یعنی بلکه پذیرا می گردد و هر که نزد شنیدن
ندا این دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا الوسیلة

والفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته آنحضرت صلعم او را روز قیامت شفاعت فرماید

باب دربیان شروط نماز

هر که در نماز گند کند وی برگشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی فسا نقض وضوست و قبول نیست نماز حائض

مگر بخمار یعنی معجر و سرپوش زنان و جامه اگر وسیع ست بدان ملتحف شود و میان هر دو طرف

او خلاف نماید و اگر تنگ ست متزر شود بدان و در یک جامه که بر دوش ازان چیزی

نیست نماز نباید گزارد و زن را گزاردن نماز در درع و خمار بغیر ازار درست ست اگر

آن درع سابغ باشد و پشت هر دو قدم را بپوشد عامر بن ربیعه در شب تاریک نماز

بسوی غیر قبله کرد چون آفتاب برآمد معلوم شد که قبله نبود بران آیه فاینما تولوا فثم وجه الله

فرود آمد و آنکه آمده که قبله درمیان مشرق و مغرب ست محمول ست بر قبلهٔ مدینهٔ منوره و رنه

در هند قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن نفل بر راحله بهر سوی که روی کند جائز ست و از

فعل جناب رسالت مآب ثابت آیا بسر سفر مود و لکن در نماز مکتوبه این کار نمی کرد و در سفر

چون ارادهٔ تطوع میکرد رخ خود با راحله بسوی قبله می نمود و تکبیر می برآورد پستر بهر سوی که راحله

میرفت نماز می گزارد و تمام روی زمین مسجد ست جز مقبره و حمام و جای انداختن سرگین

و جای ذبح جانوران و وسط راه و جای ماندو بود شتران و بالای پشت خانهٔ خدا

و نماز گزاردن بسوی گورها و نشستن بران منهی عنه ست و هر که بمسجد درآید اگر در نعل اذی یا

قذر بیند مسح کرده دران نماز بگزارد چه طهور خفین که وطی اذی کرده همین تراب ست و در نماز

هیچ شئی از کلام صالح نیست چه نماز همین تسبیح و تکبیر و قراءت قرآن باشد در عهد نبوت صحابه

در نماز بحاجت خود سخن می کردند این آیه فرود آمد حافظوا علی الصلوات والصلوٰة الوسطی

و قوموا لله قانتین مراد بوسطی نماز عصر ست و مراد بقنوت سکوت پس مامور شدند بخموشی

و نهی کرده شدند از سخن کردن در نماز تسبیح در نماز از برای مردان ست و تصفیق از برای

زنان آنحضرت صلعم نماز می کرد و در سینهٔ او آوازی همچو آواز دیگ جوشان می بود از گریستن
و این دلیل ست بر آنکه گریستن در نماز جائز ست علی مرتضی اگر در نماز بر آنحضرت صلعم در آمدی
تنحنح فرمودی پس تنحنح مبطل نماز نباشد و اگر کسی در نماز سلام کردی مبسوط کف شریف اشارت
بجواب نمودی امامه دختر زینب را در نماز حامل بود نزد سجده می نهاد و نزد قیام بر می داشت
و این ماجرا در حالت امامت بود و در نماز امر بکشتن مار و کژدم آمده پس اینهمه فعل کثیر نیست

باب در بیان ستره نمازی

گذرنده از پیش مصلی اگر بداند که کدام اثم بر وی ست تا چهل سال ایستاده بهتر باشد او را از گذشتن
از روبروی او و در لفظی چهل سال آمده و این ستره برابر چوب پسین پالان شتر بسند ست
بهر حال استتار باید کرد هر چند بسهم باشد چه اگر ساتری مثل موخرهٔ رحل در پیش او نیست
گذشتن زن و خر و سگ قطع نمازش بکند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد
گوییم مراد بقطع کمی ثواب باشغل مصلی از خضوع ست نه فساد نماز بدلیل حدیث دیگر که هیچ شی قاطع نماز نیست
و تا توانید دفع کنید و بعد از ستره اگر کسی از نزد مصلی بگذرد او را دفع کند اگر باز نماند مقاتله نماید
که شیطان ست و در لفظی آمده که قرین ست یعنی شیطان همزاد انسان و اگر هیچ ستره نیابد
همین عصای خود روبرو دارد اگر عصا هم نبود خط بر زمین کشد باز هیچ زیان نیست هر که از
پیش او بگذرد و سند این حدیث حسن ست و زاعم اضطرابش غیر مصیب

باب در بیان حث بر فروتنی در نماز

اختصار در نماز منهی عنه ست یعنی دست بر تهیگاه نهادن یهود اینکار می کردند طعام شام
اگر پیشتر برسد پیش از نماز مغرب آنرا بخورد و در نماز زمین را از سنگریزه ها صاف نکند که
رحمت روبروی او ست و اگر ناگزیر باشد یکبار بیش نکند یا ترک دهد و التفات در نماز یعنی بجیب در راست

نگریستن ربودگی شیطان ست از نماز بنده و لهذا در خبر دیگر آمده که دور دارید خود را از التفات که آن هلاک شدن ست و اگر لابد باشد پس در نماز تطوع بکند چون کسی در نماز باشد مناسب جز رب خود دست آب دهن بجانب راست و پیش خود نیندازد لکن از جانب چپ بیفگند و در لفظی زیر پا آمده عائشه را پرده باریک سرخ رنگین منقش از صوف بود که بدان جانب خانه را پوشیده بود و تصاویر داشت آنحضرت فرمود صلعم این قرام خود را دور کن که تصاویرش در نماز عارض من می گردد و در لفظی آمده که این خمیصه مرا از حضور در نماز مشغول کرد و فرمود این قومها که در نماز نظر بآسمان کنند باز مانند ورنه نگه بسوی ایشان باز نگردد و نیست نماز در حضرت طعام و نه در حال دفع اخبثان یعنی بول و براز و آنچه که تثاؤب از طرف شیطان ست هر که در نماز فاژه بکند تا تواند بکظم آن پردازد

باب در بیان مساجد

ساختن مسجدها در خانها مامور به ست و همچنین پاکیزه و خوشبو داشتن آنها کشت خدا یهود را که گورهای پیغمبران خود را مسجدها گرفتند چون مردی صالح میان ایشان می مرد بر قبرش مسجد میساختند ایشان بدترین خلق اند لشکر نبوت از نجد ثمامه بن اثال را گرفتار کرده بیاوردند بستونی از ستونهای مسجد بربست و وی مشرک بود و این دلیل ست بر آنکه نجاست شرک معنوی ست نه صوری و نه این رابطه التقریمی فرمود عمر بن خطاب حسان بن ثابت را در مسجد بنظر انکار ملاحظه کرد وی گفت من شعر در مسجدها خوانده ام و در وی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا صلعم اگر کسی را بیند که در مسجد ضاله خود می جوید او را باید گفت که این ضاله را خدا بر تو باز نگرداند مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را بگوید که خدا تجارت ترا سود مند نکند مسجد مقام حد و قود نیست سعد بن معاذ روز خندق خسته شد آنحضرت صلعم برای وی خیمه در مسجد زد تا عیادتش از قریب بفرماید حبشه در مسجد بازی می کردند آنحضرت صلعم

عائشه را پنهان کرده نمود کنیزکی سیاه خیمه در مسجد داشت پیش عائشه آمدی و سخن کردی
افگندن آب دهن در مسجد گناه است و کفاره اش دفن اوست قیامت نیاید تا آنکه مردم
نازش کنند در مساجد آنحضرت صلعم نفرمودم مامور نیم بتشیید مساجد یعنی برافراشتن و
و آراستن آن در معرض شد به آنحضرت صلعم اجر است و ست تا آنکه خس و خاشاکی
که مرد از مسجد بیرون می افگند و هرکه در مسجد در آید ننشیند تا آنکه دو رکعت بگزارد و آنرا
تحیة المسجد نامند و حدیث دلیل است بر وجوب آن

باب وصفت نماز

چون اراده نماز کند وضوی کامل برآرد و روبقبله شده تکبیر گوید یعنی الله اکبر و آنچه
از قرآن آسان شود بخواند و برکوع رود باطمینان و چون سر بردارد راست بایستد و سجده
کند باطمینت و بنشیند بعد از سجده باطمینان و سجدهٔ دیگر همان اطمینان بجا آرد و در همه
نماز این چنین بکند و در لفظی قیام باطمینان آمده و در لفظ دیگر اقم صلبک حتی ترجع العظام
وارد شده و در روایت دیگر آمده که تمام نیست نماز هیچ یکی از شما تا آنکه وضوی کامل بکند چنانکه
او تعالی امر کرده است پس تکبیر گوید و حمد کند یعنی سورهٔ فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن همراه
داشته باشد بخواند ورنه حمد و تکبیر و تهلیل گوید و در لفظی آمده که ام القرآن و آنچه خدا خواهد
بخوان و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواهی بخوان یعنی از قرآن بزبان عربی از هر سوره آنچه
خواهی بخوانی جناب رسالت صلعم نزد تکبیر هر دو دست برابر هر دو دوش برداشتی و نزد
رکوع هر دو دست را بر هر دو زانو ممکن کردی یعنی قرار دادی و پشت را دو تا ساختی یعنی ناهموار
و برابر نشیند با گردن و نزد رفع راس ستوی می استاد تا آنکه هر بند استخوان بجای خویش می آمد
و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاد و آنها را نمی گسترانید و نه هر دو را منقبض می کرد و اطراف
انگشتان هر دو پا را سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشهد می نشست بر پای چپ

می نشست و پای راست را استاده میداشت و در رکعت اخیره پای چپ را مقدم و پای دیگر
را منتصب نموده بر مقعد می نشست و نزد استادن بنماز وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض تا المسلمین واللهم انت الملک تا آخر می خواند در مسلم گفته این
در نماز شب بود گویم مراد خواندن این ادعیه بعد از تکبیر تحریمه ست نه پیش ازان و عادت شریف
آن بود که بعد از تکبیر تحریمه اندکی پیش از قراءت خاموش می ماند ابو هریره گفت قربانت
شوم میان این ساعت لطیف چه می خوانی فرمود اللهم باعد بینی و بین خطایای الخ
و عمر بن خطاب رض سبحانک اللهم الخ می خواند و اول مرفوع متفق علیه ست و ثانی موقوف
بر عمر و در روایتی آمده که بعد از تکبیر می گفت اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
من همزه و نفخه و نفثه و در روایت دیگر وارد شده که آغاز نماز بتکبیر و آغاز قراءت بالحمد می کرد
و نزد رکوع سر را بلند نمیفرمود و نه پست می کرد و لکن میان این هر دو می داشت و نزد رفع
راس از رکوع بسجده نمی رفت تا آنکه راست بایستد و همچنین چون سر از سجده برداشتی سجده دیگر
نمیکرد تا آنکه راست نشیند و بعد از هر دو رکعت تشهد می خواند و پای چپ را می گسترانید
و پای راست را استاده می کرد و این دلیل ست بر فرضیت اعتدال در ارکان نماز و از
عقبه شیطان نهی میفرمود مراد بعقبه اقعا ست یعنی نشست سگ که هر دو سرین بر زمین
بچسپاند و هر دو ساق و فخذ را استاده کرده هر دو دست بر زمین نهد دیگر آنکه هر دو پای بگستراند
و هر دو سرین بر پاشنه بگذاشته بنشیند و این مناسب تر ست بتفسیر عقبه و نهی کرد ازانکه مرد دو
ذراع خود را فرش کند همچو افتراش سبع و نماز را بتسلیم ختم میکرد و نزد آغاز نماز هر دو دست برابر
هر دو دوش بر می داشت و نزد رکوع و سر برداشتن ازان نیز رفع یدین می کرد و سمع الله
لمن حمده ربنا لک الحمد میگفت و این کار در سجده نمی کرد و در لفظی آمده که هر دو دست را
محاذی منکبین میفرمود پس تکبیر می برآورد و در لفظی دیگر آمده تا آنکه محاذی میکرد هر دو دست
را بالای هر دو گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می نهاد و فرمود نیست نماز کسی را که ام القرآن

نخواند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که دران ام الکتاب نخوانند و فرموده شاید
شما می خوانید در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحة الکتاب که آنرا بخوانید چه نیست نماز
کسے را که آنرا نخواند و آمده که آنحضرت صلعم و ابوبکر و عمر نماز را بالحمد شروع می کردند و تسمیه در اول
قراءت و آخر آن نمی خواندند و در لفظی زیاده کرده که جهر بسمله نمی نمودند و در روایت دیگر
وارد شده که پنهان می گفتند و برین ست عمل نعیم مجمر گفته نماز گزاردم در پس ابو هریره
پس بسمله خواند پستر فاتحه و چون تا ولا الضالین رسید آمین گفت و نزد سجده و قیام از جلوس
الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند بکسیکه جان من در دست اوست من اشبه ترم شما
در نماز برسول خدا صلعم و فرمود چون فاتحه خوانید بسمله گوئید که بسمله یکے از آیات فاتحه ست
و این موقوف ست بر ابو هریره و بود آنحضرت صلعم که چون از قراءت ام القرآن فارغ شدی
آواز خود بآمین برداشتی سیکے آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزے بگیرم مرا آنچه کفایت کند
ازان بیاموخت فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه و دو سوره میخواندند و احیانا اسماع آیتی میکرد
و رکعت اولی را دراز مینمود و در دو رکعت پسین همین فاتحه میخواند پس ابو سعید خدری گفته اندازه میکردیم
قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین نماز پیشین بقدر الم تنزیل السجدة میخواند و در دو رکعت آخر بقدر
نصف آن قراءت میفرمود و در دو رکعت اول عصر بمقدار دو رکعت پسین ظهر میخواند و نیمه آن
در دو رکعت آخر عصر غرض اینکه پیشین ظهر را تطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در مغرب قصار مفصل
می خواند یعنی از قاف تا آخر قرآن و در عشا وسط مفصل و در صبح طوال آن ابو هریره رضه گوید نماز
نکردم در پس احدی اشبه تر بنماز نبوت ازین شخص و هم در مغرب سورۂ طور بخواند و در نماز صبح روز
جمعه سجده و هل اتے خواند ابن مسعود گوید همیشه همچنین میکرد و تسبیح آیت رحمت در نماز نیامده
مگر نزدش سوال می کرد و نه آیت عذاب مگر آنکه ازان تعوذ مینمود و فرمود من نهی کرده شده ام از انکه
قرآن را در رکوع و سجده خوانم در رکوع تعظیم رب و در سجده اجتهاد در دعا کنید که در خورد استجابت ست

و در رکوع و سجده سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی بسیار می گفت و نزد اراده
نماز تکبیری برآورد و همچنین نزد رکوع و می گفت سمع الله لمن حمده نزد رفع صلب از آن و ربنا
ولک الحمد و وی قائم نشست پس تکبیر گویان بسجده می رفت و نزد رفع راس از آن هم تکبیر
می برآورد و باز تکبیر گویان بسجده می رفت و نزد برداشتن سر از آن تکبیری برآورد و غرضکه
در تمام نماز همچنین می کرد و در سیکه از دو رکعت بعد از نشستن برمی خاست تکبیری گفت و در
روایتی آمده که نزد رفع راس از رکوع این دعا می خواند اللهم ربنا لک الحمد ملء السموات
وملء الارض الخ و فرموده که مامورم تا آنکه سجده کنم بر هفت استخوان بر جبهه و بدست شریف اشارت
بسوی بینی کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدمین و در نماز میان هر دو دست
خود فرجه می گذاشت تا آنکه بیاض الابطین شریف نمایان گشت و گفتی چون سجده کنی هر دو دست
بر زمین نهی و هر دو آرنج را بردار و همچنین در رکوع میان اصابع هر دو دست فرجه گذاشتی و در
سجده آنرا ضم نمودی و چهار زانو نشسته نماز گزاردی یعنی در حالت مرض و میان هر دو سجده می گفت
اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی مالک بن حویرث دید که آنحضرت صلعم
نماز می گزارد و در وتر از نماز بر نخاست تا آنکه مستوی نشست در قعود و این جلسه را استراحت گویند رواه البخاری
و تا یکماه بعد از رکوع قنوت کرد و بر احیائی از عرب بد دعا نمود پس آنرا ترک داد و در لفظی دیگر آمده که لم یزل در صبح قنوت
می فرمود تا آنکه دنیا را بگذاشت و آمده که قنوت نمی کرد مگر دمیکه قومی را دعا می کرد یا بر قومی
دعا می نمود سعد بن طارق گفته پدر را گفتم شما پس آنحضرت صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان و
علی نماز گزارده اید در فجر قنوت می خواندند گفت ای پسرک من محدث است یعنی [illegible]
بر آن حسن بن علی علیهما السلام گفته آموخت مرا رسول خدا صلعم کلمه چند که آنرا در قنوت وتر
می گفته باشم اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ رواه الخمسة و نسائی در آخرش و صلی الله علی النبی افزوده
و ابن عباس او را دعا آموخت که در قنوت صبح گوید و آن همین دعاء مذکور است و سندش ضعیف
و فرمود چون یکی از شما سجده کند همچو شتر نشیند بلکه هر دو دست پیش از هر دو رکبه بر زمین نهد

واین در سند اقوی ترست از حدیث وائل بن حجر که دیدم آنحضرت صلعم چون سجده کردے هردو زانو را پیش از هردو دست بر زمین نهادی و در تشهد دست چپ بر زانوے چپ و دست راست بر زانوی راست نهادی و پنجاه و سه را عقد بستی و بانگشت سبابا اشارت فرمودے واین نزد مسلم ست و در روایتے آمده که همه اصابع را قبض کردی و بانگشتے که متصل ابهام ست اشاره فرمود و عبد الله بن مسعود را تشهد آموخت و گفت چون یکے از شما نماز کند بگوید التحیات لله الخ پستر هرچه از دعا بپسندد بخواند و این اصح صیغ تشهد ست و تمیش از این سلام بر جبرئیل و میکائیل میکردند پس این تحیت آموخت و امر کرد که مردم را بیاموزد و ابن عباس را صیغهٔ دیگر تعلیم کرد بلفظ التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله الخ یکے را دید که در نماز دعا می کند لکن تمجید و تصلیه نکرد فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون یکے از شما نماز گزارد بدایت بحمد و ثنا رب کند پستر درود بر پیغمبر فرستد باز هرچه خواهد دعا کند بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوة بر شما پس این درود چگونه گوئیم خاموش شد باز فرمود بگویید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وبارك علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انك حمید مجید و سلام همچنانست که آموخته شد بدو ابن خزیمه زیاده کرد چگونه درود فرستیم بر شما در نماز خود و فرمود پناه جوید در تشهد از چهار چیز و بگوید اللهم انی اعوذ بك من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر فتنة المسیح الدجال در مسلم ست که این را بعد از تشهد اخیر گوید ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت مرا دعائی بیاموز که در نماز خود می گفته باشم فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندك وارحمنی انك انت الغفور الرحیم وائل بن حجر گوید نماز گزاردم با رسول خدا صلعم پس سلام می داد از طرف راست و چپ و میگفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و آوازه نبوت ست در پس هر نماز فرض

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد و در پس هر نماز
تعوذ میکرد باین الفاظ اللهم انی اعوذ بک من البخل واعوذ بک من الجبن واعوذ بک
من ان ارد الی ارذل العمر واعوذ بک من فتنة الدنیا واعوذ بک من عذاب القبر
لفظ دبر محتمل قبل از خروج نماز و بعد او هر دو هست و بعد از انصراف از نماز سه بار
استغفر الله گفتی پس این دعا خواندی اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا
ذا الجلال والاکرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار و
تکبیر برآرد سی و سه بار و این نود و نه کرت شد و از برای تمام صد لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر گوید بخشیده شود خطایای او اگرچه
برابر کف دریا باشد یعنی در کثرت و در روایتی تکبیر سی و چهار بار آمده و معاذ بن جبل را فرمود
وصیت می کنم ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه بگوئی این دعا را اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک
وحسن عبادتک و آمده که هر که بخواند آیة الکرسی در پس هر نماز فرض منع نکند او را از دخول
جنت مگر موت و طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و فرمود نماز گزار بچنانکه دیدید مرا که نماز
می گزارم و بگزار آنرا استاده و اگر نتوانی نشسته و اگر این هم نتوانی بر پهلو و رنه اشاره بکن
بیماری بر وساده نماز کرده بود آنرا بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر بتوانی و رنه اشارتی
بکن و سجود را پست تر از رکوع گردان و این موقوف ست بر جابر

باب در بیان سجدهٔ سهو و تلاوت و شکر

آنحضرت صلعم نماز ظهر با مردم گزارد و بر دو رکعت اولی نشست و برخاست مردم هم برخاستند
تا آنکه نماز تمام کرد و منتظر تسلیم ماندند تکبیر گفت و حال آنکه جالس ست پس دو سجده پیش از
سلام کرد باز سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تکبیر برآورد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شد و سجده کرد و یک بار دیگر بر دو رکعت از ظهر یا عصر سلام داده و نزد چوبی که در پیشگاه
مسجد بود بایستاد و دست خود بران چوب نهاد در قوم ابوبکر و عمر بودند اما از هیبت سخن نکردند و سراع مردم برآمدند
صحابه گفتند مگر نماز کوتاه شد مردی که او را ذو الیدین می گفتند گفت ای رسول خدا فراموش کردی
یا نماز کوتاه شد فرمود نه فراموش کردم و نه نماز قصر گردید گفت آری فراموش کردی پس
دو رکعت دیگر بجا آورد و سلام داد و تکبیر برآورد و مثل سجدهٔ خود سجده کرد یا درازتر از آن پس سر
برداشت و تکبیر گفت در روایتی زیاده کرده که این نماز نماز عصر بود و در لفظی آمده که فرمود
ذو الیدین راست می گوید صحابه باشارت گفتند آری و این در صحیحین است لکن بلفظ
فقالوا و در روایتی آمده که سجده نه کرد تا آنکه حق تعالی متیقنش کرد و یک بار
نماز کرد با مردم و سهو نمود پس دو سجده برآورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شک کند
یکی از شما در نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک را بیندازد و بر یقین بنا نماید
دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کنند و اگر تمام گزارده است
ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت صلعم نماز کرد و چون سلام داد گفتند ای رسول خدا در نماز
چیزی نو پدید آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس پای خود به پیچید و رو بقبله
شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما را بدان خبر می کردم
ولکن من بشرم مثل شما و فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیان
کنم یاد دهانید مرا و چون یکی از شما در نماز خود شک کند باید که تحری صواب کند و نماز را
بران تمام نماید پس دو سجده کند و در لفظی آمده که تمام کند نماز را و سلام دهد باز سجده نماید و دو
سجدهٔ سهو کرد آنحضرت صلعم بعد از سلام و کلام و در صورت شک دو سجده بعد از سلام نماید
و هرکه برخیزد از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است استاده ماند و عود نکند و دو سجده
نماید و اگر راست نه استاده است بنشیند و نیست سهو بر کسی و فرمود نیست سهو بر کسیکه در پس
امام است پس اگر سهو کرد امام بر وی و بر کسیکه در پس او ست سجدهٔ سهو است و هر سهو را دو سجده است

بعد از سلام و سجده کردند صحابه همراه جناب نبوت در سورهٔ اذا السماء انشقت و اقرأ ابن عباس
گفته نیست سورهٔ ص از عزائم سجود ولکن آنحضرت صلعم را دیدم که دران سجده کرد و همچنین سجده کرد در
سورهٔ نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد دران و فرمود مفضل شد سورهٔ حج بدو سجده هر که سجده نکند
دران نخواند آنرا عمر گفته ای مردم ما می گذریم بسجود پس هر که سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بروی
گناه نیست و در لفظی آمده که فرض نکرده است خدا سجده را و اگر خواهد بکند ابن عمر گفته آنحضرت صلعم بر ما
قرآن می خواند چون بسجده گذشتی تکبیر گفتی و سجده نمودی ما هم سجده می کردیم و چون امری
مسرت انگیز آمدی در سجدهٔ شکر افتادی یکبار سجده دراز کرد و بعده سر برداشت و
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجدهٔ شکر کردم علی مرتضی خبر اسلام
اهل یمن با نحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد گوییم درین سجود
طهارت شرط نیست

باب در بیان نماز تطوع

ربیعه گفته آنحضرت صلعم مرا فرمود بخواه گفتم مرافقت شما در جنت می خواهم فرمود جز این چیز دیگر
میخواهی گفتم نه همین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود بکثرت سجود گوییم حمل این سجده بر
نماز تطوع کما ینبغی نیست بلکه تنها سجود هم یکی عبادت مستقله است بهمین حدیث و با دلهٔ دیگر و اما نماز
تطوع پس ابن عمر ده رکعت از آنحضرت صلعم یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از وی و دو بعد از مغرب
در خانهٔ خویش و دو بعد از عشا درون خانه و دو پیش از صبح و در روایتی دو بعد از جمعه در خانهٔ خویش
و آمده که چون فجر طالع شدی نماز نمی گزارد مگر دو رکعت خفیف و در لفظی ترک نمیداد چهار رکعت
پیش از ظهر و دو رکعت پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از نوافل سخت تر در تعهد از دو رکعت صبح و فرمود دو
فجر بهتر از دنیا و ما فیها ست و فرمود هر که بگزارد دوازده رکعت در یک شب و روز ساخته شود بسبب
آن از برای او خانهٔ در جنت و در روایتی لفظ تطوع یاده کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد آن و دو بعد از

مغرب دو دو بعد از عشا و دو پیش از صبح نشان داده و فرمود هر که محافظت کند بر چهار رکعت
قبل از ظهر و چهار بعد آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و فرمود رحم کند خدا
مردی را که بگزارد چهار رکعت قبل از عصر و دو بار گفت نماز گزارید پیش از مغرب و در کرت
سوم گفت هر که خواهد و این بنا بر کراهت گفت از انکه مردم آنرا سنت گیرند و خودش
قبل از مغرب دو رکعت گزارده انس گفت ما دو رکعت بعد از غروب شمس میگزاردیم و
آنحضرت صلعم ما را می دید پس نه ما را امر میکرد بدان و نه نهی مینمود از ان و تخفیف میکرد آنحضرت صلعم
در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عائشه میگفت که ام الکتاب هم خوانده یا نه و در آن هر دو رکعت
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله میخواند و بعد ازش بر جانب دست راست دراز میشد و بدان
امر میکرد و میفرمود نماز شب دوگان دوگان ست و چون یکی صبح را ترسد یک رکعت بگزارد
تا این نماز را وتر سازد و در روایتی آمده که نماز روز و شب هر دو مثنی مثنی ست نسائی گفته این
روایت خطاست و فرمود افضل نماز بعد از فریضه نماز شب ست و وتر حق ست بر هر مسلمان
و هر که خواهد پنج رکعت و هر که خواهد سه رکعت بگزارد و هر که خواهد یک رکعت وتر بگزارد و این موقوف ست
بر ابی ایوب علی مرتضی گفته وتر حتم نیست همچو هیئت نماز مکتوبه ولکن سنت ست که رسول خدا آنرا
مسنون ساخته و یک بار جناب نبوت در ماه رمضان قیام کرد تا سه شب صحابه شب چهارم انتظار
حضرتش بردند بر نیامد و فرمود بترسیدم از ان که مبادا بر شما نوشته شود و گفت خدا شما را امداد
کرده ست بنمازیکه بهتر ست از شتران سرخ رنگ گفتند کدام نماز فرمود وتر میان نماز عشا تا طلوع
فجر و وتر حق ست هر که وتر نکند از ما نیست عائشه گوید زیاده نمیکرد رسول خدا صلعم در رمضان و نه
در غیر آن بر یازده رکعت چهار رکعت میگزارد از حسن و طول آن هیچ مپرس باز چهار رکعت میکرد
از حسن و درازی آن سوال مکن پس سه رکعت میگزارد عائشه گوید من گفتم پیش از وتر میخسپی
گفت ای عائشه چشم من میخوابد و دلم نمیخوابد و در روایتی آمده که ده رکعت در شب میگزارد و یکی بدان یعنی رکعت وتر میکرد و پستر
دو رکعت فجر میگزارد و همه سیزده رکعت شده و در روایت دیگر آمده که میگزارد در شب سیزده رکعت وتر میکرد از انها پنج رکعت متصل و

نمی‌نشست در هیچ رکعت مگر در آخر آن و در همه شب وتر میکرد تا آنکه منتهی شد وتر او بسوی سحر و عبدالله بن
عمرو بن عاص را گفت تو مثل فلان مباش که شب هنگام قیام میکرد پس آنرا ترک نمود و فرمود
وتر بگزارید ای اهل قرآن چرا که خدا وتر ست و دوست میدارد وتر را و فرمود آخر نماز شب خود را
وتر گردانید و نیست دو وتر در یک شب و در وتر سبح اسم ربك الاعلى و قل يا ايها الكافرون
و قل هو الله می خواند و سلام نمی داد مگر در آخر آنها و در روایتی آمده که هر سورت در هر رکعت
می خواند و در رکعت اخیر قل هو الله و معوذتین قراءت میکرد و فرمود وتر گزارید پیش از آنکه
صبح کنید و هر که صبح دریافت و وتر نکرد او را وتر نیست و هر که خفت از وتر یا فراموش کرد آنرا
باید که چون یاد آید بگزارد و هر که ترسد از عدم قیام در آخر شب وی وتر کند در اول آن و هر که را
طمع قیام در آخر لیل ست وی در پایان شب بجا آرد چه نماز آخر شب مشهود ست و این افضل ست
و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و وتر برفت پس وتر پیش از صبح میباید گزارد و بود آنحضرت صلعم
که نماز چاشت چهار رکعت میگزارد و می افزود آنچه خدا می خواست و در لفظی دیگر آمده پرسیده شد
عائشه که آیا رسول خدا صلعم نماز چاشت می گزارد گفت نه مگر آنکه از مغیب آید یعنی از سفر و گفت
ندیدم آنحضرت را که گاهی سبحهٔ ضحی گزارده باشد ولکن من این را می گزارم و فرمود نماز اوابین
وقتی ست که بچهٔ شتر از گرما بنشیند و هر که دوازده رکعت ضحی بگزارد ساخته شود از برای او قصری
در جنت عائشه گوید آنحضرت صلعم بخانه ام آمد و هشت رکعت چاشت بگزارد

باب در بیان نماز جماعت و امامت

آنحضرت صلعم فرمود نماز جماعت افضل ست از نماز فذ بهفت و بیست درجه و در لفظی به بست و پنج
جزو و گفت سوگند بکسیکه جان من در دست اوست آهنگ کردم که امر کنم بجمع هیزم و امر نمایم
بنماز و اذان گفته شود آنرا پس حکم کنم مردی را که امامت مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر
نماز نمیشوند و خانهها را بر ایشان بسوزم سوگند بکسیکه جان من در دست اوست اگر یکی بداند که

وی استخوان فربه می یابد یا دو سم نیکو ست او را افتند حاضر عشا گردد و گران‌تر نمازها بر منافقان
نماز عشا و نماز صبح ست و اگر بدانند که درین هر دو چیست بیایند آنرا بسینه یا بمقعد مردی نابینا
آمد و گفت ای رسول خدا مرا قائدی نیست که تا مسجدم بکشد او را رخصت داد چون آن مرد پشت
داد او را بخواند و گفت ندای نماز می شنوی گفت آری فرمود حاضر شو و هر که ندا شنید و
نیاید او را نماز نیست مگر از عذر در ایج وقف او ست بر ابن عباس آنحضرت صلعم نماز صبح بگزارد
دو مرد را دید که نماز نکردند ایشان را بخواند هر دو را آوردند شانهای ایشان می لرزید فرمود
چرا با ما نماز نکردید گفتند بخانهٔ خویش گزارده ایم فرمود این چنین نکنید چون در منزل خود گزارید
و باز امام را دریابید که هنوز نگزارده است همراه او بگزارید که این نماز شما را نافله است امام از برای
همین ست که اقتدای او کنند پس وقتیکه تکبیر گوید تکبیر گویید و تا تکبیر نگوید شما هم تکبیر نگویید و چون رکوع کند
رکوع نمایید و شما رکوع نکنید تا وی رکوع نکند و چون سمع الله لمن حمده گوید شما اللهم ربنا لک الحمد گویید
و در لفظی ولک الحمد آمده و چون بسجده رود شما هم سجده کنید و سجده نکنید تا آنکه امام سجده کند و
چون استاده نماز گزارد استاده گزارید و چون نشسته گزارد نشسته بگزارید و این حکم اخیر منسوخ ست
صحابه در صفوف تاخر کردند فرمود پیشتر آیید یعنی در صف اول بایستید و بمن اقتدا کنید تا آنانکه
بعد از شما هستند مؤتم شوند بشما یک بار حجرهٔ کوچک گرفت و دران نماز کرد مردم آمدند و بنماز شریفش
نماز کردند فرمود افضل نماز مرد در خانهٔ اوست مگر مکتوبه معاذ در نماز عشا درازی کرده بود فرمود
می خواهی که فتنه انگیز شوی چون مردم را امامت کنی والشمس و سبح اسم و اقرأ و واللیل بخوان
در حالت مرض با مردم نماز کرد و بر دست چپ ابوبکر آمده بنشست خود نشسته با مردم میگزارد
و ابوبکر استاده بود و اقتدا بجناب نبوت می کرد و مردم مقتدی ابوبکر بودند و فرمود چون امام
شود یکی از شما مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر و ضعیف و صاحب حاجت اند
و چون تنها بگزارد چنانکه خواهد بگزارد و فرمود نزد حضور نماز یکی اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر یاد
دارد امامت نماید چنانچه عمرو بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده تر یاد داشت

مقدم کردند و فرمود امامت کند قوم را اقرأ ایشان از برای کتاب خدا و اگر یکسان در قرائت
برابر باشند اعلم ایشان بسنت و اگر در سنت برابر اند اقدم ایشان در هجرت و اگر در هجرت یکسانند
دیرینه ترین قوم در اسلام و در روایتی کلان ترین در سن و امامت نکند مرد در مقام سلطنت
دیگر و ننشیند در خانه او بر تکرمه او مگر باذن وی و آمده که امامت نکند زن مرد را و بادیه نشین
مهاجر را و فاجر مؤمن را اما اسنادش واهی ست و فرمود پیوسته کنید صفها را و نزدیکی کنید
میان آنها و برابر دارید گردنها را بهترین صفوف مردان صف اول ست و شر آنها صف
آخر و بهترین صفهای زنان صف آخر ست و بدترین آنها صف اول ابن عباس شبی با آنحضرت
نماز گزارد و بر یسار او بایستاد جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجانب دست راست
خود بگردانید انس گفته آنحضرت صلعم نماز کرد من و یتیمی در پس او استادیم و مادرم ام سلیم در پس
ما ایستاد ابو بکره آنحضرت صلعم را در رکوع دریافت پیش از آنکه بصف رسد برکوع رفت و در رکوع تا
صف رسید این معنی در حضرت وی مذکور شد فرمود زیاده کند خدا حرص ترا و عود مکن و در
لفظی آمده رکوع کرد جدا از صف و تا صف خرامید و یکی را دید که تنها پس صف نماز میکند او را
باعاده نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفرد را در پس صف مگر آنکه در آید همراه ایشان یا بکشد
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوید اقامت را بروید بسوی نماز و باشد بر شما آرام و
گرانباری و ندوید هر چه یابید بگزارید و آنچه فوت شد آنرا تمام کنید نماز مرد با مرد ازکی ست
از تنها نماز او و نمازش با دو کس ازکی ست از نماز او با یک کس و چندانکه بیشتر باشند احب ست
بسوی خدا عز و جل ام ورقه را فرمود که امامت اهل خانه خود کرده باشد گویم امامت زنان در وسط
صف ست و ابن ام مکتوم نابینا را خلیفه خود در مدینه کرد تا امامت مردم کند و فرمود نماز
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزارید در پس قائل او اما سندش ضعیف ست هر که نماز را بیابد و
امام بر جائی خود ست باید که همان کند که امام میکند و لکن این خبر نیز ضعیف ست

باب در بیان نماز مسافر و بیمار

نخستین بار که نماز فرض شد دو رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر همچنان مقرر ماند و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که اول پس تر هجرت کرد رسول خدا پس چهار رکعت فرض شد و مقرر ماند نماز سفر بحال اول مگر مغرب که وتر نهارست و مگر صبح که قراءت دران دراز باشد جناب نبوت در سفر هم قصر کردی و هم اتمام و روزه گرفتی و هم افطار کردی و این خبر معلول ست و محفوظ آنست که فعل عائشه ست لهذا میگفت که بر من شاق نیست یعنی اتمام رباعی و در خبر ست که خدا دوست میدارد اتیان رخص خویش را چنانکه اتیان معصیت خود را مکروه میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میدارد اتیان عزائم خود را آنحضرت صلعم چون مسیرت سه میل یا سه فرسخ بر آمدی دو رکعت میگزارد گویم میل ارض منتهاے مد البصر را گویند و فرسخ سه میل باشد انس گوید با آنحضرت صلعم از مدینه بسوی مکه بر آمدیم پس همین دو رکعت میگزارد تا بمدینه برگشتیم و ابن عباس گفته اقامت کرد آنحضرت صلعم نوزده روز در مکه قصر میکرد نماز را و در لفظی هفده روز و در روایتی پانزده روز و در طریقی هیجده روز هم آمده جابر گوید در تبوک بست روز اقامت کرد نماز را قصر میفرمود و در وصل این خبر اختلاف ست عادت شریف نبوت صلعم آن بود که چون پیش از زیغ شمس رحلت کردی ظهر را تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زیغ شمس پیش از ارتحال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدے و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزارد پس تر سوار می شد و در روایتی باین لفظ ست که چون در سفر بودی و آفتاب زائل شد ظهر و عصر همه را بگزاردی باز کوچ کردے در تبوک ظهر و عصر را یکجا و مغرب و عشا را یکجا بگزارد و آمده که قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد از مکه تا عسفان گویم برید شانزده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف ست و صحیح وقف اوست بر ابن عباس و فرمود بهترین امت من کسانی اند که چون بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند و افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف ست عمران بن حصین را بواسیر بود آنحضرت صلعم را از نماز پرسید فرمود استاده بگزار و اگر نتوانی نشسته بکن و اگر نتوانی بر پهلو کن آنحضرت صلعم بیماری را عیادت

گرد دید که نماز بر وساده می گزارد آنرا بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن وسجده را فروتر از رکوع ساز و خودش را صلعم عائشه دید که چهار زانو نشسته نماز می کند حاکم این حدیث را تصحیح کرده

باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت صلعم بر چوبهاے منبر ارشاد کرد که قومها از ترک جمعات باز آیند ورنه خدا بر دلهاے ایشان مهر کند و از غافلان گردند صحابه با آنحضرت صلعم نماز جمعه گزارده بر میگردیدند و دیوارها را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در لفظے آمده که جمعه میگزاردیم با او نزد زوال شمس باز میگشتیم جویان سایه سهل بن سعد گوید نبودیم که قیلوله کنیم و طعام چاشت خوریم مگر بعد از جمعه در عهد رسالت آنحضرت صلعم خطبه میخواند استاده درین میان کاروانے از شام آمد مردم به دیدنش در رفتند همین دوازده کس بجای خود ماندند و فرمود هرکه رکعتی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک رکعت دیگر بران بیفزاید و نمازش تمام شد و این مرسل قوی ست و خطبه را استاده خواندے باز نشستی پس بر استادی و استاده خطبهٔ دیگر خواندے جابر گفته هرکه ترا خبر دهد که نشسته خطبه می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردیدے و خشمش سخت شدی تا آنکه گویا از لشکری میترساند و میگفت صبحکم و مساکم و میفرمود اما بعد فان خير الحديث كتاب الله وخير الهدي هدي محمد وشر الامور محدثاتها وكل بدعة ضلالة رواه مسلم و این کلیه بر اطلاق خود ست مخصوص البعض نیست و در روایتی آمده که در خطبهٔ جمعه حمد و ثنای خدا گفتے و بر اثر آن کلمات مذکوره فرمودی و آوازش بلند شدے و در روایتے این عبارت افزوده من يهده الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادی له و نسائی کل ضلالة فی النار زیاده کرده عمار بن یاسر شنید که آنحضرت صلعم فرمود طول نماز مرد و قصر خطبهٔ او علامت فهمیدِ اوست و ام هشام سورهٔ ق را از زبان جناب رسالت صلعم یاد گرفته

چه هر جمعه بر منبر نزد خطبا این سوره را میخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند وی همچو خر ست
که کتابها را بر پشت خود بر میدارد و هر که او را گوید خاموش باش وی را جمعه نبود و در روایتی آمده
چون یار خود را روز آدینه خاموش باش گفته و امام خطبه می خواند پس حرکت لغو کردی یکی
روز جمعه در آمد و جناب نبوت صلعم خطبه می خواند فرمود نماز گزاردی یعنی دو رکعت تحیت گفت
نه فرمود برخیز و دو رکعت بگزار و این متفق علیه ست از حدیث جابر و دال ست بر وجوب
این نماز گو در حال خطبه باشد و آنحضرت صلعم در نماز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون میخواند
و هم دران و در نماز عیدین سبح اسم و هل اتی قرارت میکرد و یک بار که نماز عید بگزارد در جمعه
رخصت فرمود و گفت هر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد آن بجا آرد رواه مسلم
و نهی کرد از وصل نماز بنماز تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل برآرد و جمعه را بیاید و آنچه
در تقدیر او ست نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود پس همراه او نماز
آدینه بجا آرد بخشیده شود او را آنچه میان او و میان جمعهٔ دیگر ست و سه روز زیاده بران
آنحضرت صلعم ذکر روز جمعه کرد و گفت دران روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بندهٔ مسلمان
در حالیکه استاده نماز میگزارد و از خدا چیزے می خواهد مگر آنکه میدهد خدا او را آن چیز و در لفظ آمده
که اشارت کرد بدست خود بآنکه این ساعت خفیف ست ابو برده آنحضرت صلعم را شنید
که فرمود این ساعت در میان جلوس امام تا قضای نماز ست ولکن راجح وقف او ست بر ابو برده
و در روایت دیگر آمده که در میان نماز عصر تا غروب آفتاب ست حافظ ابن حجر گوید اختلاف
کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری املایش کرده ام
گویم تمام این اقوال در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکور ست و این روایت که در هر چهل
کس پس زیاده ازان جمعه باشد رسنت بدان گذشته اسنادی نیست دارد بلکه حکم نماز جمعه همان
حکم نمازهای پنجگانه ست در هر نقیر و قطمیر جز استحباب خطبه که در دیگر نماز ها نیست و عادت شریف
نبوت آن بود که در هر جمعه از برای مومنین و مومنات استغفار کردی و بعض آیات قرآن از برای

تذکیر مردم در خطبه خواندی و فرمودی جمعه حق واجب ست بر هر مسلم در جماعت مگر بر چهار کس بندهٔ
و زن و کودک و بیمار گویم و اگر قید جماعت نبودی جمعه را تنها هم میتوان گزارد و لکن لا اقل دو کس
می باید تا این نماز برپا شود و فرمود نیست جمعه بر مسافر و سندش ضعیف ست و چون آنحضرت صلعم
بر منبر بر آمدی مردم روی خود سوی او میکردند و وی بر چوب دستی یا بر کمان تکیه داده می استاد

باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از انجمله روایت صالح بن خوات ست که طائفهٔ با آنحضرت صلعم
نماز گزارد و طائفهٔ دیگر روبروی دشمن ماند پس باهمراهیان یک رکعت بگزارد و همچنان
استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمن صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان
نیز یک رکعت باقی ادا کرد و نشسته ماند تا آنکه اینها نماز خود تمام نمودند پستر سلام داد با ایشان
و این وجه متفق علیه ست و روز ذات الرقاع بود و در غزوهٔ نجد صحابه با آنحضرت صلعم در برابر دشمن
صف آرا گشتند آنحضرت صلعم با ایشان بنماز استاد و گروهی با آنحضرت صلعم نماز گزارد و گروه دیگر
روی بر دشمن آورد آنحضرت صلعم یک رکوع با دو سجده کرد باز این گروه بجاے طائفهٔ اولے
که نماز نکرده بود برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت با دو سجده بگزارد پستر سلام داد
و هر واحد از انها برخاسته یک یک رکعت با دو دو سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ مسلم بود
و این لفظ بخاری ست از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شدم همراه جناب رسالت صلعم
نماز خوف را پس دو صف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدو میان ما و میان قبله ست آنحضرت
تکبیر گفت ماهم الله اکبر گفتیم پستر رکوع کرد ماهم نیز رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ماهمه نیز
سر از رکوع برداشتیم باز بسجده فرو رفت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف مؤخر در نحر عدو
استاده ماند چون سجده تمام کرد صف متصل برخاست الحدیث و در روایتی آمده که سجده نمود
سجده نمود همراه او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول

ومتقدم گردید صف ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلعم و سلام دادیم باهمگنان و این نزد مسلم ست و در لفظی وارد شده که این نماز در عسفان بود و در خبر جابر آمده که بایک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارد بعد تر سلام داد باز دو رکعت با گروه دیگر بجا آورده سلام داد و در حدیث حذیفه آمده که بایک گروه یک رکعت و باگروه دیگر یک رکعت دیگر بگزارد و این هر دو طائفه رکعت دیگر خود قضا نکردند یعنی اکتفا بر رکعت واحده نمودند و این حدیث که نماز خوف یک رکعت ست بر هر وجه که باشد ضعیف الاسناد ست همچنین حدیث دیگر که نیست سهو در نماز خوف

باب در بیان نماز هر دو عید

فرمود فطر آن روز ست که مردم افطار کنند و اضحی آن روز که قربانی نمایند سوارے چند آمدند و گواهی دادند که دیروز ماه را دیده اند آنحضرت صلعم صحابه را امر کرد که روزه بکشایند و فردا صبح دم بعیدگاه روند و نمیرفت روز فطر تا آنکه چند خرما می خورد و در لفظی آمده که افراداً یعنی طاق می خورد و در روایتی وارد شده که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه چیزے بخورد و نمیخورد در روز قربان تا آنکه نماز بگزارد و امر فرمود برآوردن زنان بالغ و دختران دوشیزه و حائضان در هر دو عید تا در خیر و دعای مسلمانان حاضر گردند و حائضان از مصلے کناره گیرند آنحضرت صلعم و ابو بکر و عمر نماز عیدین را پیش از خطبه می گزاردند قبل و بعد آن نمازی دیگر نمی کردند و این نماز را بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل برگشتے دو رکعت بگزاردے و سندش حسن ست و نزد خروج بسوی مصلے در هر دو عید اول چیزیکه بدان آغاز می کرد نماز بود باز برگشته برابر مردم می استاد و مردم همچنان بر صفهاے خود نشسته می ماندند ایشانرا وعظ و امر میفرمود و فرمود تکبیر در فطر در رکعت اول هفت بار ست و در رکعت دیگر پنج بار و قرات بعد از هر دو ست ترمذی تصحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سورهٔ ق و اقتربت میخواند رواه مسلم و در آمده شد مصلے مخالفت طریق میکرد رواه البخاری اهل مدینه را دو روز لعب بود چون آنحضرت صلعم

قدوم آورد فرمود او تعالی در بدل این هر دو بهتر ازین هر دو شما را داد روز اضحی و روز فطر و پیاده رفتن بسوی نماز عید سنت ست و یک بار که یاران را باران رسید آنحضرت صلعم نماز عید در مسجد گزارد و در سندش لین ست

باب در بیان نماز کسوف

روز مرگ ابراهیم بر عهد آنحضرت صلعم آفتاب در گرفت مردم گفتند این کسوف بنا بر مرگ اوست آنحضرت فرمود صلعم مهر و ماه دو آیت ست از آیات خدا از برای موت و حیات احدی گرفته نمی شوند چون این را ببینید دعا کنید و نماز بگزارید تا آنکه منکشف شود و در لفظی منجلی گردد و در روایتی تا آنکه منکشف شود آنچه با شماست و درین نماز جهر بقرارت کرده و در دو رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده و یکی منادی را بر انگیخت که ندا کند الصلوٰة جامعة و در خسوف مهر نماز گزارد و قیام طویل قریب خواندن سورهٔ بقر کرد باز رکوع دراز نمود و سر برداشته تا دیر استاده ماند مگر فرو تر از قیام اول باز رکوع طویل بجا آورد مگر کمتر از رکوع اول پستر بسجده رفت باز تا دیر استاده ماند لکن کمتر از قیام نخستین باز بر رکوع شد و بخت دراز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع برداشت قیام طویل فرو تر از قیام اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین باز بسجده افتاد پستر از نماز برگشت و آفتاب روشن شده بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در گرفتگی مهر هشت رکعات بچهار سجده بگزارد و هم شش رکعات با چهار سجدات مروی گشته و نیز پنج رکعت باد و سجده آمده و در رکعت ثانیه نیز همچنین نموده و هرگز بادے نوزید مگر آنکه بر هر دو زانوی خود بنشست و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا و در زلزله شش رکعات با چهار سجده بگزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

باب در بیان نماز باران

آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع مترسل متضرع از خانه برآمد و دو رکعت بگزارد چنانکه
در عید میگزارد و این خطبه شما نخواند یعنی باین طول و عرض که مردم می‌خوانند و نیز رفته
بر منبر وارد شده مردم پیش وی صلعم شکوه قحوط مطر کردند امر فرمود که منبر نهند پس در
عیدگاه نهادند و وعده داد مردم را ببرآمدن در روزی پس چون آبروی مهر نمایان شد
برآمد و بر منبر نشست و تکبیر برآورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوه خشک سالی دیار خود کردید
و او تعالی شما را امر کرده است بآنکه او را بخوانید و وعده داده است که بپذیرد از برای شما
باز گفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل
ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت انت الغنی و نحن الفقراء انزل علینا الغیث
واجعل ما انزلت علینا قوة وبلاغا الی حین باز دستها برداشت تا آنکه بیاض ابطین شریف
دیده شد و پشت خود بسوی مردم کرد و چادر شریف را برگردانید و وی رافع یدین بود
و روی بمردم آورد و از منبر فرود آمده دو رکعت بگزارد حق سبحانه و تعالی ابری پدید آورد
که غرید و درخشید و بارید و قصه تحویل ردا در بخاری ست و در وی آنست که رو بقبله شد دعا گویان
و دو رکعت نماز کرد بجهر قرائت و تحویل ردا فرمود تا قحط برگردد مردی روز جمعه بمسجد درآمد و آنحضرت صلعم
استاده خطبه میخواند گفت ای رسول خدا مالها تباه شد و راهها منقطع گردید خدا را بخوان که
ما را باران دهد هر دو دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا الخ
و درین حدیث ذکر دعای امساک باران نیز آمده عمر بن خطاب رضی الله عنه چون قحط افتادی
استسقا بعباس میکرد و میگفت خداوندا آب می‌خواستیم از تو بوسیله پیغمبر تو و تو آب میدادی
ما را اکنون توسل میکنیم بسوی تو بعم نبی تو پس ما را آب بده پس باین گفتن آب داده میشدند
و این نزد بخاری ست انس گوید همراه جناب رسالت مآب بودیم که بارانی در رسید آنحضرت صلعم
جامه خود از تن برداشت تا آنکه آبش برسید و فرمود حدیث عهد بربه یعنی تازه روزگار است
برب خود ؎ ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمده مرحبا + و چون باران را دیدی گفتی

اللهم صیبا نافعا واز دعای ویست صلعم در طلب آب باران اللهم جللنا سحابا کثیفا قصیفا ذلوقا ضحوکا تمطرنا منه رذاذا قطقطا سجلا یا ذا الجلال والاکرام وفرمود سلیمان علیه السلام باستسقا برآمده بود مورچه را دید که بر پشت خود دراز شده پایهای خود بسوی آسمان برداشته است ومیگوید اللهم انا خلق من خلقک لیس بنا غنی عن سقیاک گفت برگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید ویک بار در استسقا پشت کفها اشارت بسوی آسمان کرد غرضکه در طلب باران دعا ونماز هردو ثابت ست وهر واحد کافی

باب در بیان جامه

فرمود از امت من اقوامی باشند که حر وحریر را حلال سازند گویم حر را آخر نیز ضبط کرده اند اول بمعنی شرمگاه وثانی بمعنی ثوب منسوج از صوف وابریشم ست ونهی فرمود از نوشیدن آب در آوندهاے زر وسیم واز خوردن دران واز پوشیدن جامهٔ ابریشم ودیبا واز نشستن بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت وعبدالرحمن بن عوف وزبیر را در قمیص حریر از حکه که بهر دو کس از کثرت قمل بود دستوری لباس در سفر داد وعلی مرتضی را حلهٔ سیرا پوشانید وی دران حله بیرون آمد وید که اثر خشم در روی مبارک نبوی ست آنرا میان زنان خود پاره پاره قسمت کرد سیرا حریر محض باشد ودر مشوب بغیر اختلاف ست راجح عدم حل اوست وحدیث نهی از ثوب مصمت از قز ضعیف ست زر وابریشم اناث امت را حلال ست وبر ذکور ایشان حرام خدا چون بر بندهٔ خود انعام می کند دوست دارد که اثر نعمت خودش بر روی بیند واز پوشیدن قسی ومعصفر نهی آمده قسی آنکه در روی حریر باشد برمثال اترج معصفر آنکه سرخ رنگ بود از عصفر وحلهٔ حمرا از سرخ بحت بود نه مخطط واز ینجاست که چون برابن عمرو دو جامهٔ معصفر دید فرمود امک امرتک بهذا یعنی مادر تو بپوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد اسما دختر ابی بکر جبهٔ رسالت بیرون آورد جیب وهردو آستین وهردو کشادگی او از پیش وپس دوخته بود بدیبا واین

جبه نزد عائشه بود تا آنکه بمرد وازوی باسماء رسید وآن جبه را جناب رسالت از برای وفد وجمعه
می پوشید اسما گوید ما آنرا از برای بیماران می شوییم وبدان طلب شفا می کنیم

کتاب در بیان جنائز

فرمود بسیار یاد کنید هاذم لذات را یعنی موت را وهیچ یکی از شما بنا برگزندی که بوی
فرود آمده است تمنای موت نکند واگر ازین تمنا چاره نبود پس چنین گوید اللهم اَحیِنی
ما کانت الحیوة خیرا لی وتوفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی وفرمود مؤمن بعرق جبین می میرد
ومردگان خود را لا اله الا الله بیاموزید یعنی آنکه نزدیک بمردن است وبرا نها یٰس بخوانید
یعنی بر محتضر آنحضرت بر ابی سلمه در آمد دید که چشم او بهم نمی آید آنرا بپوشید وفرمود روح چون
مقبوض میشود نگاه در پی او میرود کسان خانهٔ ابی سلمه فریاد بر آوردند فرمود دعا نکنید بر جانهای
خود مگر بخیر چه ملائکه آمین می گویند بر گفتهٔ شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمة وارفع درجته
فی المهدیین وافسح له فی قبره ونور له فیه واخلفه فی عقبه رواه مسلم جناب نبوت
را نزد وفات بچادر حبره پیچیدند از پنبه بود یا از کتان وحبره چادر مخطط ساخته یمن را گویند
ابوبکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بوسه داد وآنحضرت فرمود جان مؤمن آویختهٔ وام او است
تا آنکه از وی قضا ایش کنند یکی از احله برافتاد وبمرد فرمود به آب وکنارش بشوئید ودر
دو جامه کفن نمایند چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ندانیم که همچو مردگان خود
برهنه کنیم یا نه ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد فرمود اگر مصلحت بینید سه بار یا پنج
بار یا بیشتر از آن به آب وکنار بشوئید ودر مرهٔ آخر کافور یا چیزی از آن بیامیزید ام عطیه گوید
چون از غسل فارغ شدیم آنحضرت را اعلام کردیم ته بند خود را بسوی ما بینداخت وفرمود این را
شعارش بگردانید ودر لفظی آمده که بدایت غسل بمیامن وبمواضع وضو کنید ام عطیه گوید پس
موی سرش را سه گیسو کردیم ولس پشت وی بینداختیم عائشه گفته مکفون شد آنحضرت در

سه جامهٔ سفید سحولی از پنبه یعنی مغسول یا ساختهٔ یمن و دران قمیص و عمامه نبود عبد الله بن
اُبَیّ بمرد پسرش قمیص نبوت از برای کفن وی بخواست بادبخشید یعنی تکفین در قمیص مشروع ست
و فرمود جامهای سفید بپوشید که بهترین ثیاب شما ست و مردگان را دران کفن کنید و
چون برادرے را کفن کنید تحسین کفن نمایید یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت ص که جمع
میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در یک جامه و می پرسید که کدام یک ازین هر دو
گیرنده تر ست قرآن را پس ها را مقدم میکرد در لحد و ایشان مغسول نشدند و نماز نکرد برایشان
و فرمود گرانی نکنید در کفن که زود ربوده می شود و عائشه را گفت که اگر پیش از من بمیرے
غسلت دهم الحدیث و دران ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست از اینجا ست که فاطمه مرتضی را وصیت
کرد بغسل خویش و بر غامدیه که در زنا مرجوم شده بود امر بگزاردن نماز و دفن او فرمود و بر یکے
که جان خود را بمشقص یعنی تیر کشته بود نماز نکرد و در قصهٔ زنی که مسجد را جاروب می داد آمده که
فرمود چرا مرا خبر نکردید بنمایید مرا قبر او چون نمودند بران نماز کرد و فرمود این گورها پر از تاریکی ست
بر اهل خود و اللّٰه تعالی آنها را روشن می کند بنماز من بر آنها و از نعی نهی مینمود و نجاشی را در روزیکه
مرده بود نعی کرد و با صحابه بمصلی بر آمد و صف بست و چهار تکبیر بروی بر آورد و متفق علیه و منقول
هیچ مسلمان نیست که بمیرد و بر جنازهٔ او چهل کس که هیچ شی را با خدا شریک نمی گردانند بایستند
مگر آنکه اللّٰه تعالی شفاعت ایشان درباره وی بپذیرد زنی ام کعب نام در نفاس مرده بود در نماز
جنازه برابر وسط او ایستاد و بر هر دو پسر بیضا در مسجد نماز گزارد زید بن ارقم بر یکے از جنائز
پنج تکبیر بر آورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت ص همچنین تکبیر می گفت رواه مسلم و الاربعة علی مرتضی رض
بر سهل بن حنیف شش تکبیر گفت و فرمود وی بدری ست و اصله فی البخاری جابر گفته آنحضرت
در تکبیر اول سورهٔ فاتحه می خواند و اسناد این حدیث ضعیف ست مگر ابن عباس بر جنازه فاتحه
خوانده و گفته تا بدانید که این سنت ست و این نزد بخاری ست و از ادعیهٔ نبویه ست بر یک
جنازه که عوف بن مالک آنرا یاد گرفته اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم

نزله و وسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس ابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله وادخله الجنة وقه فتنة القبر وعذاب النار رواه مسلم گویم این موضع در خور غبطه ست تا کرا مدان پایه نواز و ولیس ذلك علی الله بعزیز و آمده که چون بر جنازه نماز گزاردی گفتی اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده رواه مسلم والاربعة وفرمود چون نماز کنید بر مرده دعا کنید او را باخلاص وشتابی کنید بجنازه چه اگر صالح ست خیر یست که پیش میفرستید او را بسوی آن واگر سوای اوست پس بدیست که می نهید آنرا از گردنهای خود وهر که حاضر شد جنازه را و آنکه نماز گزارد بران او را یک قیراط ست وهر که حاضر شد او را تا دفن ویرا دو قیراط ست گفتند دو قیراط چه باشد فرمود همچو دو کوه بزرگ و در روایتی آمده تا آنکه نهاده شود در لحد وهر که همراه جنازه شد براه ایمان واحتساب و همراه ماند او را تا آنکه نماز گزارده شد بروی وفراغت دست بهم داد از دفن او وی برمیگردد بدو قیراط هر قیراط همچو کوه احد باشد ابن عمر رض آنحضرت ص وابوبکر رض وعمر را دید که پیش جنازه میروند واین مرسل ست ونهی کرد زنان را از رفتن همراه جنائز ولکن عزیمت نکرد وفرمود چون جنازه را بینید بایستید وهر که همراهش رود ننشیند تا آنکه نهاده شود یعنی بر زمین یا در لحد واولی اوفق ست باحادیث عبدالله بن زید مرده را از پائین قبر در قبر درآورد وگفت این سنت ست و آنحضرت فرمود مردگان خود را چون در قبر نهید بگوئید بسم الله وعلی ملة رسول الله وفرمود شکستن استخوان مرده همچو شکستن اوست در حالت حیات یعنی در گناه برابر ست سعد بن وقاص گوید برای ما لحد سازید وبران خشتهای خام ایستاده کنید چنانکه با آنحضرت کرده شد وبلند کرده شد قبر او بر زمین باندازه یک شبر گویم قدر شبر موقوف ست ومرفوع همان تسنیم باشد ونهی فرمود از گچ کردن قبر واز نشستن بران واز بنا ساختن بالای آن ونماز کرد

برعثمان بن مظعون و آمد بر قبر او و انداخت بر وی خاک سه بار و وی ایستاده بود و چون
از دفن میت فارغ شدی بر قبرش ایستادی و گفتی آمرزش خواهید از برای برادر خود
و سؤال کنید از برای او تثبیت را که وی درین دم پرسیده میشود و این نزد ابو داود ست
با تصحیح حاکم ضمره ابن حبیب گوید صحابه دوست می داشتند که چون برابر کرده شود قبر بر مرده
و مردم از وی برگردند نزد گور او گویند یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل
ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو مروی شده
و فرمود نهی می کردم شما را از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها را که مذکر آخرت و مزہد در
دنیا ست ع یکے بگور غریبان شهر سیری کن + ببین که نقش المهاجه باطل افتاده ست
و در مقر ارواح روایات مختلف آمده از عرش تا فرش نشانها داده اند راجح آنست که ارواح
مؤمنان در علیین ست و ارواح کفار در سجین و بر زنان زائرات قبور لعنت فرموده و همچنین بر
نائحه و مستمعه و ازام عطیه بر عدم نوح پیمان گرفته و فرمود مرده را عذاب کنند در قبر بنا بر نیاحت
بر وی در دفن دختر بنوی انس حاضر بود و آنحضرت نزد گورش نشسته دید که هر دو چشم شریف
اشک میریزد و فرمود که مردگان را در شب دفن نکنید مگر آنکه مضطر گردید و در لفظیست که زجر
کرد از اقبار در شب تا آنکه نماز کنند بر وی و دمی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر
طعام سازید که ایشان را شاغل آمده ست و صحابه را نزد بر آمدن بسوی مقابر این دعا می آموخت
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و انا ان شاء الله بکم للاحقون نسئل الله
لنا ولکم العافیة و باری بر قبور مدینه گذر کرد و رو بایشان آورده فرمود السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر ع امروز گر از رفته حریفان
خبری نیست + فردا ست درین بزم ز ما هم اثری نیست + و فرمود دشنام مدهید مردگان را
چه رسیدند بآنچه پیش فرستاده اند و فرمود تا ایذا مدهید زندگان را ع دشنام بمذهبی که طاعت
باشد + مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم +

کتاب در بیان زکوة

آنحضرت صلعم معاذ را بیمن فرستاد و فرمود فرض کرده است او تعالی برایشان صدقه در اموال
که از توانگران گیرند و بر فقرا باز گردانند آنس گوید ابوبکر او را کتاب نوشت و میکه بسوی
بحرین فرستاد و آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم این ست فریضهٔ صدقه
که آنحضرت صلعم بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد در هر بست و چهار از
شتران و آنچه کمتر ازین ست یک گوسپند ست در هر پنج شتر یک گوسپند باشد و چون برسند
بست و پنج تا سی و پنج پس واجب دران یک بنت مخاض ست ماده یعنی آنکه یک سال
بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال همین نام دارد و اگر بنت مخاض
نباشد ابن لبون نر باید یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم در آمده و چون برسد بسی و
شش تا چهل و پنج برسند دران یک بنت لبون انثی ست و در چهل و شش تا شصت
یک حقه بود کوفته اشتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آمده و در شصت و
یک تا هفتاد و پنج یک جذعه ست یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و پای در پنجم گذاشته است
و در هفتاد و شش تا نود دو بنت لبون ست و در نود و یک تا یک صد و بست دو حقه کوفته شتر
و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون ست و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز
چهار ابل ندارد در وی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر بخواهد و در گوسفندانیکه بیرون می چرند
وقتیکه چهل تا یک صد و بست باشند یک گوسفند ست و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد
دو گوسفند ست و در زائد بر دو صد تا سه صد سه گوسفند باشد و چون بر سه صد بیفزاید در
هر صد یک گوسفند واجب باشد و اگر درین سائمه از چهل گوسفند یک گوسفند کم هست پس
دران خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و میان متفرق جمع نکنند و نه میان مجتمع تفریق
نمایند بخوف صدقه و آنچه میان دو خلیط باشد هر دو باهم تراجع برابری کنند و در اخراج صدقه

کلان سال و عیب‌دار و نر نه دهد مگر آنکه مصدق بخواهد یعنی ستاننده صدقه و در سیم خالص چهل یک ست و اگر نبود مگر یک صد و نود دران صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و هر که نزد او از شتران صدقه جذعه بود و وے جذعه ندارد بلکه نزد او حقه ست از وی همان حقه بپذیرند و همراه آن دو گوسفند بگیرند اگر دست بهم دهند یا بست درهم بستانند و آنکه حقه ندارد و جذعه دارد از وی همین جذعه قبول کنند و مصدق او را دو گوسفند یا بست درهم بدهد رواه البخاری جناب نبوت چون معاذ بن جبل را بیمن فرستاد امر کرد که از هر سے گاؤ یک گوساله نر یا ماده و از هر چهل گاؤ دو ساله و از هر محتلم یک دینار یا برابر آن جامهٔ معافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان برآبهای ایشان گرفته شود رواه احمد و در لفظی آمده که نگیرند آنرا اگر در خانهای ایشان و نیست بر مسلمان در بنده و اسپ او صدقه مگر صدقهٔ فطر و در هر سائمهٔ ابل در چهل شتر یک بنت لبون ست شتران را از حساب آنها جدا نکنند و هر که صدقه دهد بامید اجر او را اجر باشد و هر که ندهد ما از وی بگیریم و نیمهٔ مال او فریضه ایست از فریضه هاے پروردگار ما و حلال نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ و در دو صد درهم که حول بران گذشته ست پنج درهم ست و هیچ نیست تا آنکه بست دینار بود و برے سالی بگذرد پس دران نصف دینار باشد و در زائد برین نصاب بهمین حساب واجب گردد و نیست زکوة در هیچ مال تا آنکه حول بگذرد همچنین در مال مستفاد تا آنکه سالی بگذرد و راجح وقف اوست بر علی کرم الله وجهه و در گاؤ دانی که کار می کنند صدقه نیست و این نیز موقوف ست بروی علیه السلام و ولی یتیم را میرسد که تجارت کند در مال یتیم و ترک ندهد آنرا تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف ست اگرچه شاهدی مرسل دارد آنحضرت را چون قومی صدقه می آوردند می گفت اللهم صل علیهم متفق علیه و عباس را رخصت داد در تعجیل صدقهٔ وی پیش از حولان حول و فرمود نیست در کمتر از پنج اوقیه از سیم صدقه و نه در کمتر از پنج ذود از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج وسق از تمر صدقه و نه در کمتر ازان در دانه صدقه و هر چه را آسمان و چشمها آب داد یا عثری ست دران عشر ست عثری آنکه آب را بر گمانے خود

می کشد و در انچه آب داده شده است بکشیدن نصف عشر ست و در روایتی بجای عثری بعل آمده و هر دو بیک معنی ست و دران همان عشر ست که گذشت و در انچه آب داده شده است بسوانی یا بنضح نصف عشر ست آبو موسی اشعری و معاذ را فرمود که نگیرید صدقات را مگر ازین چهار جنس جو و گندم و مویز و خرما و از خیار و خربزه و انار و نی صدقه را معاف کرد و سندش ضعیف ست و فرمود چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید دو ثلث و بگذارید یک ثلث و اگر نتوانید ربع بگذارید و انگور را اندازه کنید چنانکه خرما را بر درخت خرص می کنند و بگیرند در زکوة آن زبیب یعنی چنانکه در زکوة نخل تمر می گیرند و در سندش انقطاع ست زنی پیش آنحضرت صلعم آمد همراهش دخت او بود و در دست دخترش دو دست افشار بود از طلا فرمود زکوتش می دهی گفت نی فرمود مگر خوش داری که بپوشانند ترا روز قیامت دو دست افشار از آتش دوزخ آن زن آن هر دو مسکه بیفگند و اسنادش قویست ام سلمه او ضاحی از زر پوشیده بود آنحضرت را گفت این گنج ست فرمود اگر زکوتش دهی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد به برآوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده ست و در سندش لین ست و در تلخیص گفته که در سندش جهالت ست انتهی پس در ایجاب زکوة در اموال تجارت حجت نیز نیامده در رکاز خمس ست و رکاز معدن ست یا دفینهٔ جاهلیت و ثانی اولی ست در بارهٔ مردی که گنج در ویرانه یافت فرمود که اگر در قریهٔ مسکونه یافته است آنرا باید شناسانید و اگر در غیر آباد یافته ست پس دران و در رکاز خمس ست و از معادن قبلیه که ناحیه از ساحل بحر ست صدقه ستانده

باب در بیان صدقهٔ فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوة فطر را یک صاع از خرما یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان از مسلمانان و امر کرد باداء آن پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و فرمود بی نیاز گردانید ایشان را درین روز از کوچه بکوچه گردیدن و در بدر شتافتن آبو سعید خدری گفت ما صدقه

می دادیم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خرما یا صاعی از جو یا صاعی از زبیب یا صاعی از اقط پس همیشه بان برآرم که در زمن نبوت می برآوردم و در روایتی آمده که نبرآرم همیشه مگر بهان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده ست آنحضرت زکوة فطر از برای طهرت صیام از لغو و فحش و بنا بر طعمه از برای مساکین پس هر که پیش از نماز داد زکوة مقبول است و هر که بعد از نماز داد پس آن صدقه ایست از صدقات.

باب در بیان صدقهٔ تطوع

هفت کس اند که جا میدهد ایشان را خدا تعالے در سایهٔ خود در روزیکه جز سایهٔ او سایهٔ دیگر نیست منجملهٔ ایشان مردیست که صدقه داد پنهان تا آنکه ندانست شمال او آنچه انفقه کرد یمین او و فرمود هر آدمی در سایهٔ صدقهٔ خود ست یعنی بروز قیامت خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه فیصله کرده شود میان مردم و هر مسلمان که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی بپوشاند او را خدا تعالے از حلهاے سبز بهشت و هر مسلمان که بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدا تعالی از میوه هاے بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی بنوشاند او را خدا از رحیق مختوم و دست بالا بهتر ست از دست پائین بالا آنکه میدهد پائین آنکه می ستاند و قیل غیر ذلک و فرمود آغاز کن بالنفاق بر کسیکه عیالدار یش می کنی بهترین صدقه آنست که از پشت توانگری باشد و هر که نگاهدارد خود را از سوال نگاهدارد او را خدا تعالے از احتیاج بمردم و هر که مستغنی شود از سوال مردم بے نیاز سازد او را خدا تعالے و آمده که افضل صدقات جهد مقل است و بدایت کن بعیال و فرمود صدقه کنید مردی گفت که نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود صدقه کن گفت نزدم یک دینار دیگر ست فرمود بر فرزندان خود صدقه کن گفت نزدم دینارے دیگر هست فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزدم یک دینار دیگر هست فرمود تو بدان بیناترے

یعنی هر که مستحق تر باشد باو ارزانی دارد و فرمود زنی که نفقه کرد از طعام خانهٔ خویش بدون
افساد او را اجر باشد بدان نفقه و زوج او را اجر باشد بنابر اکتساب و خازن را مثل آن و نه کم شود بعض
ایشان از اجر بعض چیزی یعنی کم نگردانند زینب زن ابن مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما امر فرمودید
امر بصدقه کردید یعنی زنان را و نزدم زیوری هست خواستم که آنرا صدقه کنم ابن مسعود زعم کرد که
وی و فرزندان وی احق کسی هستند که تصدق کنم بر ایشان فرمود ابن مسعود راست گفته است
شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که بر آنها تصدق کنی گویم این تصدق عام ست از
فریضه و تطوع و در بارهٔ سائل ارشاد فرمود که مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنکه می آید روز قیامت
و نیست در روی وی پارهٔ از گوشت و هر که سوال کند مردم را اموالهای آنها بقصد تکثر وی
نمی طلبد مگر اخگری از آتش پس بگو که کم طلبد یا بسیار خواهد و اگر یکی از شما رسن خود گیرد و
پشتهٔ هیزم بر پشت خود آرد و آنرا بفروشد و او تعالی بدان آبروی او را نگاه دارد بهتر ست
او برای او از آنکه مردم را سوال کند دهند یا ندهند و فرمود مسئله خراش ست می خراشد مرد
روی خود را بدان مگر آنکه سوال کند از پادشاه یا در کاری که از آن چارهٔ کار نیست

باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مر غنی را مگر پنج کس را یکی عامل بر صدقه دیگر هر که صدقه را بمال خود
خریده سوم قرضدار چهارم غزا کننده در راه خدا پنجم مسکینی که بروی تصدق کرده اند و وی از آن
صدقه چیزی بتوانگری هدیه کرد و دو کس نزد آنحضرت صلعم آمدند و صدقه خواستند نگه در ایشان
گردانید و هر دو را چست یافت فرمود اگر خواهید شما را بدهم اما غنی و قوی مکتسب را در آن حظ نیست
و فرمود حلال نیست صدقه مگر یکی را از سه کس یکی مردی که حامل حماله است حلال هست او را مسئله
تا آنکه بدان برسد دوم مردی که جائحه آمد و مال ورا هلاک ساخت که وی را نیز مسئله حلال ست
سوم مردی که او را فاقه رسیده است حلال ست او را مسئله تا آنکه بقوامی از عیش برسد و جز این

س احوال مسئله حرام ست و سائل حرامخوار و زیبا نیست صدقه آل محمد را چه این صدقات
چرکهای مردم ست و در لفظی آمده که حلال نیست محمد و آل محمد را گویم از هاشمی بهاشمی هم درست
نیست تا بدیگرے چه رسد جبیر بن مطعم و عثمان بن عفان نزد جناب رسالت آمدند و گفتند
که بنی مطلب را از خمس خیبر دادی و ما را گذاشتی باآنکه ما و آنها در یک منزلت هستیم یعنی نسبت
بشما فرمود جزین نیست که بنی مطلب و بنی هاشم یک چیز اند گویم مراد به بنی هاشم درین جا آل
علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث ست و جبیر و عثمان آل نوفل و آل عبد
شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا نکرد و مردی را بر صدقه که بنی مخزوم گماشته بود وی
ابی رافع مولای نبوی را گفت بامن باش تا بهره خود از صدقه برگیری گفت آنحضرت را
بپرسم چون پرسید فرمود مولای قوم از انفس قوم ست و ما را صدقه حلال نیست یعنی لیس ترا هم
روا نباشد و عمر رضی الله عنه را عطا یا میدادی گفت محتاج ترے را از من بده فرمود بگیر و
مالدار شو یا تصدق کن آنرا هرچه بیاید ترا ازین مال و تو نه مشرف هستی و نه سائل آنرا بستان
وانچه این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن مکن

کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم و دو صوم نکنید مگر مردی را که روز روزه او باشد که وی دران
یوم روزه می تواند گرفت و صائم در روز شک عاصی ابو القاسم ست قاله عمار بن یاسر
و فرمود روزه گیرید برویت هلال و افطار کنید بدان و اگر ابر باشد بر شما اندازه ماه کنید یعنی
سی روز را کامل گردانید چنانکه در روایت دیگر ست که اکملوا العدة ثلثین و در لفظے دیگر
اکملوا عدة شعبان ثلثین آمده مردم هلال می جستند ابن عمر آنحضرت را صلعم خبر کرد که من آنرا دیده ام
پس خود هم روزه گرفت و هم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل ست بر قبول شهادت عدل واحد
درین محل و یک بار بادیه نشینی نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت من هلال دیده ام فرمود شهادت میدهی

بلا اله الا الله گفت آری فرمود گواهی می دهی بمحمد رسول الله گفت آری فرمود اعلام کن ای بلال
در مردم بآنکه فردا روزه گیرند و فرمود هر که نکرد نیت روزه در شب پیش از فجر او را صیام نیست
و در لفظی وارد شده که نیست صیام مر کسی را که فرض نکردش از شب آنحضرت صلعم روزی
بر عائشه در آمد و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم بار دیگر
آمد و پرسید عائشه گفت ما را حیس در هدیه آمده است فرمود بنما که من صائم برخاسته ام
و از آن حیس بخورد و فرمود همیشه مردم بخیر اند مادام که شتابی کنند در کشاد روزه و احب عباد
بسوی خدا اعجل ایشان است در فطر و سحر خورید که سحور برکت است و افطار کنید بر تمر و اگر نیابید
پس بر آب بکشایید که آب طهور است و نهی فرمود از وصال مردی گفت تو مواصلت می کنی فرمود
کدام یک از شما مثل من است من شب می کنم در حالیکه طعام می دهد مرا رب من و آب می نوشاند
مرا چون باز نماندند وصال کرد با ایشان یک روز باز یک روز دیگر پستر دیدند هلال را فرمود
اگر تاخر می کرد هلال می افزودم شما را و این سخن را بطریق نکال بر ایشان گفت چون دید که از وصال
باز نمی ایستند و هر که ترک نکرد سخن دروغ و عمل بباطل و جهل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام
و شراب او نیست و بوسه می داد آنحضرت صلعم عائشه را و وی صائم بود و مباشرت می کرد
او را در حالت صوم و لکن املک بود از برای ارب خود در رمضان و حجامت کرد در حال احرام و
صیام و گذشت بر مردی در بقیع و وی حجامت می کرد در رمضان فرمود حاجم و محجوم هر دو
مفطر شدند و اول در بخاری است و انس گفته بعده رخصت داد آنحضرت صلعم صائم را در حجامت
و حجامت می کرد انس و وی صائم بود و سرمه کشید جناب رسالت در رمضان بحالت صیام
و سندش ضعیف است و ترمذی گفته لا یصح فیه شئ و صائمی که اکل و شرب کرد بنسیان وی
صوم خود را تمام کند و این اطعام و سقی او از جانب خدا است و بر مفطر در رمضان بنسیان نه قضا نیست
و نه کفاره و این خبر صحیح الاسناد است و همچنین نیست قضا بر کسیکه غلبه آورد بر وی قی و هر که خود قی
کرد بر وی قضا است آنحضرت صلعم چون در سال فتح بماه رمضان بسوی مکه بر آمد روزه گرفت

تا آنکه بکراع غمیم رسید و مردم هم صائم بودند قدح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم همراهی بدیدند آنرا بنوشید گفتند که بعض مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها نافرمان اندو این را دوبار بلفظ اولئك العصاة ارشاد کرد و در لفظی آمده که این قدح را بعد از عصر وقتی بیاشامید که گفتند صیام بر مردم شاق ست و انتظار فعل شما می برند حمزه اسلمی گفت ای رسول خدا من در خود قوت بر صیام در سفر می یابم بر من گناهی هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این رخصت ست از طرف خدا هر که آنرا اخذ کرد خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست گرفت بر وی جناح نیست و رخصت داد شیخ کبیر را در آنکه افطار کند و عوض هر روز مسکینی را بخوراند و نیست قضا بر وی و یکی آمد و گفت هلاک شدم فرمود که هلاک کرد گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمود می یابی کدام بنده که آنرا آزاد کنی گفت نه فرمود می توانی که دو ماه پیاپی روزه گیری گفت نه فرمود شصت مسکین را توانی که بخورانی گفت نه و نشست درین میان زنبیلی از خرما نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود این را تصدق کن یعنی در کفارهٔ خود گفت بر فقیرتری از خود نیست میان دو لابه یعنی سنگستان مدینه اهل خانهٔ که محتاج تر باشد بسوی این تمر از ما آنحضرت صلعم بخندید تا آنکه دندانهای پیشتر نمایان شد و فرمود ببر و اهل خانهٔ خود را بخوران رواه مسلم و صباح می کرد جنب از جماع پستر غسل می برآورد و روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که بمرد و بر وی صوم ست ولی او از طرف وی روزه بگیرد

باب در بیان صوم تطوع و صیام منهی عنه

آنحضرت را صلعم از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفارهٔ سال گذشته و سال آینده ست و صوم عاشورا را کفارهٔ یک سنهٔ ماضیه ست فقط در روز دوشنبه پیدا شدم و مبعوث گردیدم فرود آمد بر من وحی یعنی باین جهت درین روز صوم میگیرم و هر که در رمضان روزه گیرد و شش روز را از شوال تابع آن گرداند همچو صیام دهر باشد یعنی بحساب الحسنة بعشر امثالها و نیست هیچ

بنده که صائم شود در راه خدا اگر آنکه دور کند خدا از روی او نار را هفتاد ساله راه و خود بیش روزه
می گرفت تا آنکه می گفتند که افطار نکند و افطار می کرد تا آنجا که می گفتند که روزه نخواهد گرفت
و دیده نشد که جز رمضان استکمال صیام کدام ماه دیگر کرده باشد و بیشتر صوم شریف او
در ماه شعبان بود و امر فرمود بصوم سه روز از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و این را
ایام بیض گویند و فرمود حلال نیست زن را که روزه گیرد و شوی او حاضر ست مگر باذن او یعنی
در غیر رمضان و از صوم دو روز فطر و نحر نهی نموده و فرموده ایام تشریق ایام خورد و نوش
و زبان ذکر خدای عز و جل ست و نیست رخصت هیچ یکی را در صوم ایام تشریق مگر کسی را
که هدی نیافت و از تخصیص شب جمعه بقیام میان شبها و از تخصیص روز آدینه بصیام
میان ایام نهی آمده مگر آنکه در روز صوم یکی بیفتد پس تنها روز جمعه روزه نباید گرفت مگر آنکه
یک روز پیش از آن یا پس آن صائم گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شد روزه نگیرید
امام احمد استنکار این روایت نموده و فرمود روزه نگیرید روز شنبه مگر روزه فرض و اگر نیابد
یکی از شما مگر همین پوست انگور یا عود درخت همان را بخاید و در سندش اضطراب ست و مالک
انکارش کرده و ابوداود گفته منسوخ ست و آنحضرت صلعم بیشتر روزه بروز شنبه و یکشنبه می گرفت و می فرمود که
این هر دو روز یوم عید مشرکان ست میخواهم که مخالفت ایشان کنم و در عرفات از صوم یوم
عرفه نهی نموده و گفته روزه نگرفت هر که صوم ابد کرد و در لفظی لا صام و لا افطر آمده

باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد براه ایمان و احتساب بخشیده شد او را گناه پیشین او و چون عشره اخیره رمضان
در آمدی آنحضرت صلعم ازار خود استوار بستی و شب را زنده داشتی و کسان خانه را بیدار ساختی
٥ مشام را بشمیم گلی نوازش کن * نسیم غالیه سا در وزیدن ست * مختصر نیز اراده اعتکاف
نماز صبح گزارده در جای اعتکاف در آمدی و اعتکاف وی صلعم در عشره اواخر رمضان بود تا آنکه

وفات یافت و بعد از وی زنان او نیز همچنین کردند عائشه گوید رسول خدا سر خود را بمن نزدیک می آورد و وی در مسجد می بود و من آن را شانه می کشیدم و نمی آمد در خانه مگر از برای حاجت وقتی که معتکف می بود و گفت سنت بر معتکف آنست که عیادت مریض نکند و جنازه را حاضر نشود و زن را مس ننماید و نه مباشرت او شود و نه بنابر حاجتی بیرون آید مگر آنچه لابدست و نیست اعتکاف مگر بصوم و مگر در مسجد جامع و صحیح وقف آخر این حدیث ست بر عائشه و لهذا ابن عباس گفته نیست بر معتکف صیام مگر آنکه بر جان خود آن را واجب کند مردی چند از یاران نبوت شب قدر را در خواب دیدند که در هفت شب اخیرست آنحضرت فرمود صلعم گمان می کنم که خواب شما مطابق واقع افتاده است در بارهٔ سبع اواخر پس هر که متحری آن باشد در همین سبع اواخر جستجویش نماید و نیز فرمود شب قدر شب بست و هفتم از رمضان ست و راجح وقف اوست بر معاویه بن ابی سفیان حافظ گفته اختلاف کرده اند در تعیین لیلة القدر بر چهل قول که در فتح الباری آورده ام انتهی و این اقوال مع شی زائد در مسک الختام مذکورست عائشه پرسید اگر دانم که شب قدر فلان شب ست چگویم فرمود بگو اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عنی ای کریم بخشاے بر حال ما که هستم اسیر کند هوا + ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلعم فرمود لبته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یکی مسجد الحرام دوم این مسجد من یعنی مسجد مدینه طیبه سوم مسجد اقصی یعنی بیت المقدس و شد رحال کنایت ست از سفر و این حدیث متفق علیه ست و ائمهٔ علم حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبور و جائز داشته اند سفر ها دیگر بدلیل ها دیگر و احدی در سلف از برای زیارت موتی فاضل یا مفضول سفر اختیار نکرده و قصهٔ بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث درین باب موذن ست بآنکه اعتکاف در مسجد باید اگرچه باتیان سفر از برای مساجد فاضله چرا نبود

کتاب در بیان حج

باب در بیان فضل حج و بیان کسیکه حج بروی فرض است

آنحضرت فرمود صلعم عمره تا عمره کفاره چیزیست که میان این هردو ست و حج مبرور را جزا نیست
مگر جنت گویم مبرور آنست که دران مرتکب مناهی و سمعه و ریا نشده یا آنکه بجناب الهی پذیرا
گردیده یا آنکه بهتر از انکه رفته است برگشته یا دران اطعام طعام و افشای سلام نموده
عائشه پرسید که بر زنان هم جهاد واجب ست فرمود آری جهادی هست که دران قتال
نیست و آن حج و عمره ست تا دیه نشینی آمد و گفت عمره واجب ست فرمود نه و اگر کنی بهتر باشد
ترا و راجح وقف اوست بر جابر و هم جابر مرفوعا روایت کرده که حج و عمره دو فریضه ست
و سبیل را جناب نبوت تفسیر بزاد و راحله فرموده و راجح ارسال اوست و سواری چند را
در مقام روحا دید فرمود کیست این قوم گفتند مسلمانیم و تو کیستی فرمود رسول اللهم زنی
ازان میان کودکی را بر داشت و گفت این را حج باشد فرمود آری و ترا اجر ست فضل
بن عباس ردیف رسول خدا صلعم بود زنی از خثعم آمد فضل بسوی او نگریستن گرفت و وی
فضل را میدید آنحضرت صلعم روی فضل بسوی دیگر بر گردانید آن زن پرسید که فریضه
خدا بر عباد او در حج پدر پیر کبیر مرا در یافته ست و وی بر راحله نمی تواند نشست از وی
حج بگزارم فرمود آری و این در حجة الوداع بود همچنین زنی از جهینه آمد و گفت مادرم نذر کرده بود
که حج کند مگر نکرد تا آنکه بمرد از وی حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر مادر تو وام میبود تو آنرا
نمیدادی بگزارید وام خدا را که او تعالی احق ست بوفا و این هردو حدیث دلیل ست بر جواز
نیابت در حج از قریب برای قریب نه از اجنبی برای اجنبی و غریب و هر کودک که حج کرد باز بالغ
شد بروی واجب ست که حج دیگر بگزارد و هر بنده که حج نمود پستر آزاد شد بروی حج دیگر باشد
اما محفوظ وقف این حدیث ست بر ابن عباس آنحضرت صلعم در خطبه گفت خلوت نکند مرد بزن
بیگانه مگر آنکه با او ذو محرم باشد و سفر نکند زن مگر همراه ذی محرم مردی برخاست و عرض نمود

که زنم بحج رفته است و نامم در فلان غزوه نوشته شده فرمود برو حج کن همراه زن خود
مردی را شنید می گوید لبیک عن شبرمة فرمود شبرمه کیست گفت برادر من یا خویشاوند
من است فرمود از خود حج کرده گفت نه فرمود حج کن از خود پستر از طرف شبرمه کن و از ینجا
وقف او ست بر ابن عباس بهر حال باشد نیابت حج بعد از حج خود است نه قبل از آن و آن هم
دیگه از طرف خویش و برادر بود نه از جانب غیر آنحضرت صلعم چون در خطبه ارشاد کرد که
حق تعالی بر شما حج نوشته است اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب
شده است فرمود اگر می گفتم در هر سال است واجب می شد ولکن حج یکبار است یعنی
در تمام عمر و آنچه بران بیفزاید تطوع باشد و در حدیث اشارت است بآنکه احکام شرع مفوض است
برای جناب ختمی پناه صلعم والله اعلم

باب در بیان مواقیت

توقیت کرد رسول خدا صلعم از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شامیان جحفه را و
از برای نجدیان قرن منازل را و اهل یمن را یلیلم مقرر فرمود و گفت هن لهن ولمن اتی
علیهن من غیر هن ممن اراد الحج والعمرة و هر که ورای این جاهاست وی احرام بندد اهلهن
از جائیکه انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکه از مکه بر بندند و اهل عراق را ذات عرق نشان
داده و در بخاری آمده که این را عمر رضی الله عنه توقیت کرده است و از برای اهل مشرق
آنحضرت صلعم عقیق را بنفات ساخته والله اعلم

باب در بیان وجوه و صفت احرام

عائشه گوید برآمدیم با آنحضرت صلعم در عام حجة الوداع پس بعضی از ما اهلال بعمره کردند و بعضی
اهلال بحج و آنحضرت اهلال حج کرده بود پس هر که مهل بعمره بود حلال شد و هر که مهل بود بحج

تنها یا جامع بود بیان حج و عمره وی حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد یعنی پس از روز نحر حلال شد و از احرام بر آمد

باب در بیان احرام و در آنچه بدان تعلق دارد

اهلال نکرد رسول خدا صلعم مگر از نزد مسجد ذی الحلیفه و فرمود آمد مرا جبرئیل و گفت امر کنم اصحاب خود را برفع اصوات باهلال و خود را برهنه شد از برای اهلال و غسل بر آورد و پرسیده شد از لباس محرم پس فرمود که نپوشید قمص و نه عمائم و نه سراویلات و نه برانس و نه خفاف یعنی پیرهن و دستار و پاجامه و کلاه سرپوش و نه موزه تا آنکه سیکی پاپوش نیابد پس موزه ها فروتر از کعبین ببرد و جامهٔ رنگین بزعفران نپوشد و زن نقاب برروی نیفگند و دستانه نکار برد عائشه آنحضرت را صلعم خوشبوی می مالید پیش از احرام و قبل از طواف بیت و نهی کرد محرم را از آنکه نکاح خود یا دیگرے بکند و خطبه نماید و در قصهٔ صید حمار وحشی که ابی قتاده بدون احرام صیدش کرده بود آمده که آنحضرت صحابهٔ محرمین را پرسید که یکے از شما او را امر بصید یا اشاره بدان کرده ست گفتند نه فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جثامه در مقام ابوا یا ودان گورخری در هدیه فرستاد آنرا بر وی باز گردانید و فرمود واپس نکردیم مگر بآن جهت که محرم هستیم وجه توفیق آنست که صعب از برای آنحضرت صلعم صید کرده بود لهذا آنرا نگرفت و نخورد و ابی قتاده برای آنحضرت صید نکرده بود پس امر باکل آن فرمود و قیل غیر ذلک پنج دابه اند که همه فاسق اند کشته میشوند در حل و حرم زاغ و غلیواز و کژدم و موش و سگ گزنده و حجامت کرد آنحضرت صلعم و وی محرم بود کعب بن عجره را برداشته پیش وی صلعم بردند و سپشها بر روی او می افتاد فرمود گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده ست گوسفندی می یابی گفت نه فرمود سه روز روزه گیر یا شش مسکین را اطعام بخوران هر مسکین را نیم صاع و چون مکهٔ معظمه فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

او تعالی حبس کرد از مکه پیل را و رسول خود و مومنان را بران مسلط ساخت و هیچ یکے را پیش
ازین حلال نشد و مرا هم برا سے ساعتی از روز حلال شده ست و بعد ازین احدے را
حلال نشود پس صید او را نجابنند و خار آنجا را نبرند و حلال نیست ساقط آنجا مگر منشد را و
هر که را قتیلی کشته شد او را بهترین دو نظر ست یعنی فدیه گیرد یا کشد عباس گفت مگر اذخر
که ما از اذخر بنها و گورها بکاری بریم فرمود مگر اذخر ابراهیم علیه السلام مکه را حرم گردانید و از برای
اہل مکه دعا کرد و من مدینه را حرم ساختم چنانکه ابراهیم مکه را حرم ساخت و دعا کردم در صاع و مد
مدینه دو چند از دعاے ابراهیم از برای اہل مکه و مدینه حرم ست از عیر تا ثور

باب در بیان صفت حج و دخول مکه

جابر رضی الله عنه گفته رسول خدا صلعم حج کرد هم رکاب او برآمدیم چون بذی الحلیفه رسیدیم
اسماء دختر عمیس زن ابی بکر بچه زایید آنحضرتؐ فرمود غسل برآر و جای خون را بجامه برگیر و
احرام بند و خود آنحضرت درمسجد نماز گزارده بر ناقه قصوی سوار شد و در بیدا رآمد و اہلال کرد بتوحید
و گفت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریك لك لبیك ان الحمد والنعمة لك والملك
لا شریك لك چون بخانه کعبه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر اسود را بوسید و جهید در رفتار
سه بار و مشی کرد چهار بار و آمد بمقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد پس تر بسوی رکن برگشت
و استلامش نمود و از باب بسوی صفا برآمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمروة من
شعائر الله ابدأ بما بدأ الله به و بالای صفا برآمده خانه کعبه را دید و روبقبله شده توحید
تکبیر کرد و لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر لا اله
الا الله انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده گفت و درمیان این اذکار
سه بار دعا کرد و از صفا بسوی مروه فرود شد چون درمیان وادی رسید بدوید تا آنکه به بلندی
برآمد پس مشی کرد بسوی مروه و آنچه بر صفا کرده بود درینجا هم بر مروه بجا آورد چون روز ترویه

یعنی هشتم ذیحجه مردم متوجه منی شدند. جناب نبوت سوار شد و در منی ظهر و عصر و مغرب
و عشا و فجر ادا کرد و اندکی درنگ کرد که آفتاب طالع شد پس روانه شده و از مزدلفه گذشته
بعرفه آمد دید که قبه را بنمره زده اند آنجا فرود آمد و بعد از زوال مهر امر بقصوا فرمود آن را
پالان بستند پس در بطن وادی رسیده مردم را خطبه کرد بلال اذان و اقامت گفت پس
ظهر گزارد باز اقامت کرد عصر گزارد و میان این هر دو نماز هیچ نگزارد و سوار شده بموقف
آمد و شکم ناقه را بسوی صخرات برگردانید و حبل مشاة را در پیش رو گرفت و روبقبله شد و استاده ماند
تا آنجا که آفتاب غروب کرد و اندکی زردی رفت (یعنی چون قرص مهر غائب گردید) روانه شد
و زمام قصوا را کشیده بود تا آنکه سرش بمالنجه (پیش پالانش) میرسید پس بدست راست
اشارت میکرد که ای مردم آهستگی کنید بسکینه ور زید و بهر کوه که می آمد اندکی ارخای عنان
ناقه می کرد تا بالا میرفت تا آنکه بمزدلفه آمد و درینجا مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت
بگزارد و میان این هر دو هیچ نماز نکرد باز بخواب شد تا آنکه فجر طالع گردید پس فجر را نزد تبیین
صبح بگزارد باذان و اقامت و سوار شده بمشعر حرام آمد و روبقبله شده دعا و تکبیر و تهلیل
نمود و تا آنجا بایستاد که صبح سخت روشن شد پس قبل از طلوع شمس روان شد و ببطن محسر رسید
و درینجا ناقه را اندکی بجنبانید و طریق وسطی را که بر جمره کبری می برآید سالک شد و جمره
را که زیر درخت ست بهفت سنگریزه انداخت و با هر حصاة تکبیر برآورد این سنگریزه
برابر حصای خذف بود (یعنی بمقدار دانه باقلا) و آن رمی از بطن وادی بود پس بمنحر برگشت
و قربانی کرد و سوار شده بخانه کعبه آمد و ظهر را بمکه گزارد رواه مسلم مطولا و چون از تلبیه فارغ
شدی از خدا رضوان و جنت خواستی و برحمت او از نار پناه جستی و سندش ضعیف ست
و فرمود نحر کردم اینجا و همه منی منحر ست شما در رحال خود نحر بکنید و وقوف نمودم اینجا و تمام
عرفه موقف ست و اینجا استادم و همه مزدلفه جای وقوف ست رواه مسلم و در مکه از جانب
اعلی در آمد و از طرف اسفل بیرون شد ابن عمر هیچگاه بمکه نیامدی مگر شب بذی طوی

گذرانیده است تا آنکه صبحدم غسل بر آوردی و این را از آنحضرت صلعم ذکر مینمودی یعنی که وی صلعم همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بران سجده می کرد حاکم این را مرفوع آورده و امر فرمود صحابه را برمل در سه شوط و بمشی در چهار شوط در میان هر دو رکن و استلام نمی کرد از خانه مگر همین دو رکن یمانی را عمر رضی الله عنه حجر اسود را بوسه داد و گفت میدانم که تو سنگی نه زیان می کنی و نه سود و اگر نمیدیدم رسول خدا را صلعم که می بوسد ترا نمی بوسیدم ترا و این متفق علیه ست و زیادت ازرقی که علی مرتضی بجوابش بر پرداخت مقاوم این روایت صحیحه نمیتواند شد و معهذا بیان مقصود این هر دو بزرگ بون بائن ست ه طربنا التعریض العذول بذکرکم * فنحن بواد والعذول بواد * ابو الطفیل آنحضرت صلعم را دید که طواف بیت می کند و استلام رکن بچوبی سر کج مینماید و آن محجن را می بوسد و بود که طواف میفرمود باضطباع در چادر سبز یعنی چادر را از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف او را بر دوش چپ از طرف سینه و پشت می افگند و بر تهلیل و تکبیر انکار کرده نمیشد و ابن عباس را در ثقل یا در ضعفه از جمع یعنی مزدلفه شب هنگام بسوی منی گسیل کرد و این دلیل ست بر رخصت در عدم استکمال مبیت بمزدلفه از برای زنان و اطفال و نحو ایشان و لهذا چون سوده رضی الله عنها در شب مزدلفه دستوری روانگی پیشتر از جناب نبوت صلعم خواست و وی رضی الله عنها فربه اندام بود او را اذن داد و ابن عباس را گفت که جمرهٔ عقبه را رمی نکنید تا آنکه آفتاب برآید و در سندش انقطاع ست و ام سلمه را در شب نحر فرستاد تا رمی جمره پیش از فجر بکند وی رفت و طواف افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز ما را یعنی بمزدلفه و استاد با ما تا آنکه روان شویم و در عرفه پیش ازین وقوف نموده است در شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرک خود دور کرد مشرکان تا آفتاب نمی بر آمد از جمع روانه نمی شدند و اشرق ثبیر میگفتند جناب نبوت صلعم بر خلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب بر آید و تا رمی جمرهٔ عقبه نمود لبیک گویان ماند و در رمی خانهٔ کعبه را بر یسار و منی را بر یمین گردانید و جمره را بهفت سنگریزه انداخت ابن مسعود گفته

والذی لا اله غیره هذا مقام الذی انزلت علیه سورة البقرة متفق علیه و ابن عمر رمی
روز نحر وقت چاشت نموده و در سه روز باقی بعد از زوال مهر کرد و ابن عمر اول رمی جمرهٔ
دنیا بهفت حصاة می کرد و بر پی هر سنگریزه تکبیر می بر آورد و بعده پیشتر در زمین نرم رسیده
رو بقبله دیر ترمی ایستاد و دست بر داشته دعا می کرد پس تر جمرهٔ وسطی را رمی نمود و جانب
چپ در زمین سهل آمده رو بقبله استاده — دیر دستها برداشته دعا می کرد پس
جمرهٔ عقبه را از بطن وادی سنگریزه ها می انداخت و نزدش وقوف نمی کرد و بر می گشت و
میگفت که آنحضرت صلعم را دیدم که این چنین بجامی آورد رواه البخاری و فرمود اللهم
ارحم المحلقین گفتند والمقصرین یا رسول الله در کرت سوم والمقصرین فرمود و این
دلیل است بر افضلیت حلق بر قصر در حج و دیگر واقعه شد در حجة الوداع یعنی در جائی از جاها
مردم از وی صلعم پرسیدن گرفتند یکی گفت ندانستم پس حلق کردم پیش از ذبح فرمود ذبح کن
و نیست حرج دیگری آمد و گفت نحر نمودم پیش از رمی فرمود رمی کن حرج نیست غرضکه از هر شی
مقدم و مؤخر که دران روز سؤال شد همین افعل و لا حرج ارشاد کرد و لله الحمد و حدیث
متفق علیه است و لکن خود نحر پیش از حلق فرمود و صحابه را بدان امر نمود و گفت چون رمی و حلق
نمودید حلال شد شما را خوشبو و هر چیز مگر زنان و سندش ضعیف است و فرمود نیست بر زنان
حلق همین قصر بکنند عباس بن عبد المطلب اذن خواست در بیتوتت مکه شبهای منی بنا بر سقایه خود
او را اذن داد و رعاء ابل را در شب باشی از منی رخصت فرمود و گفت رمی نمایند روز نحر باز رمی
کنند روز غد را برای دو روز پستر به روز نفر یعنی کوچ بر می آیند و انند و خود در روز نحر خطبه خواند
و هم در روز رؤس که ثانی یوم نحر است و فرمود الیس هذا اوسط ایام التشریق و عائشه را
گفت که طواف تو بخانه و سعی تو میان صفا و مروه بس می کند ترا از برای حج و عمره تو و این دلیل است
بر کفایت یک طواف و سعی از برای قارن و در طواف افاضه رمل نکرد و نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشا گزارده اندکی در محصب بخواب شد بعده سوار شده بخانه کعبه آمد و طواف نمود و مگر عائشه

در ابطح یعنی محصب فرود منی آمد و میگفت آنحضرت صلعم که درینجا فرود آمد بنابر سماحت خروج این منزل بود یعنی نه بنا بر آنکه از مناسک حج ست و ابن عباس گفته مردم مامور اند بآنکه آخر عهد ایشان بخانهٔ کعبه باشد مگر بر حائض تخفیف کرده اند مراد طواف وداع ست و فرمود نماز درین مسجد من بهتر ست از هزار نماز در غیر او مگر مسجد حرام و نماز در مسجد حرام افضل ست از نماز درین مسجد من بصد نماز رواه احمد و صححه ابن حبان

باب در بیان فوات و احصار

محصر شد رسول خدا صلعم یعنی در حدیبیه پس موی سر تراشید و با زنان مجامعت کرد و هدی را نحر نمود تا آنکه بسال آینده عمره بجا آورد ضباعه دختر زبیر گفت ای رسول خدا من اراده حج می کنم و بیمارم فرمود حج کن و شرط کن که محل من همانست که آنجا مرا حبس کنی خطاب باو تعالی ست و فرمود هر که مکسور شد پای وی یا لنگ گردید وی حلال شد بر وی حج ست در سال آینده والله اعلم وهذا آخر العبادات من مسائل بلوغ المرام قال مؤلفه رح فرغت منه فی ١٢ ربیع الاول سنه ١٢٩٩ وهو آخر العبادات ویتلوه الجزء الثانی کتاب البیوع اعنی فی المعاملات ان شاء الله تعالی وقد حررنا ذلك فی زمن الرجوع من کلکتة الی بلدة بهوپال المحمیة فی اواخر ربیع الاخر من شهور سنة ١٢٩٩ الهجریة علی صاحبها افضل الصلوات والتحیة

کتاب البیوع

باب در بیان شروط بیع و آنچه ازان منهی عنه ست

آنحضرت صلعم را پرسیدند که کدام کسب اطیب ست فرمود عمل مرد بدست خود و هر بیع مبرور و در مکه بسال فتح ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باده و مردار و خوک و بتان را گفتند در بارهٔ پیه مردار چه میفرمائی که بدان کشتیها را طلا کنند و پوستها را روغن زنند

و مردم بدان چراغ افروزند فرمود نه این همه حرام ست بکشند خدا یهود را چون حرام کرد او تعالی
شحوم مردار را برایشان گداختند آنرا و فروختند و بهای آن خوردند و فرمود دو متبایع چون
باهم اختلاف کنند و میان این هر دو بینه نیست پس سخن سخن رب سلعه ست یا هر دو آن
بیع را ترک دهند و نهی کرد از ثمن سگ و مهر بغی و حلوان کاهن جابر بن عبد الله بر شتری مانده
سوار و میرفت خواست که آنرا سایبه گرداند درین اثنا رسول خدا صلعم با وی پیوست و او را دعا کرد و شتر را
بزد پس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را بیک اوقیه بدست من
بفروش و آن بوزن چهل درهم باشد وی گفت نمیفروشم باز فرمود بفروش پس بیک
وقیه بفروخت و سواری خود تا خانهٔ خود شرط کرد چون بخانه رسید شتر را نزد آنحضرت آورد
ثمن نقد داد وی آنرا گرفته برگشت کسی از پس او فرستاد و گفت گمان می کنی که کمی کردم
در ثمن نگرفتم بگیر شتر خود را و دراهم را که این ترا ست و این حدیث صریح ست در صحت شرط
در بیع و نص ست در محل نزاع و سیاقش درینجا از آن مسلم ست اگرچه متفق علیه آمده یکی از صحابه بنده
خود را بعد از خود آزاد کرده بود و جز آن بنده مال دیگر نداشت آنحضرت بنده را طلب داشته
بفروخت و این دلیل ست بر صحت بیع مدبر و بر منع مفلس از تصرف در مال وی موشی در سمن
افتاد و جان داد آنحضرت صلعم فرمود موش را و آنچه گرداگرد اوست بیندازید و سمن را بخورید
و در لفظی سمن جامد آمده و در روایت دیگر ست که اگر جامد ست ما حول را بیفگنید و اگر مایع ست
نزدیک او نشوید و از ثمن گربه و سگ زجر فرمود مگر سگ صید و عائشه را در بارهٔ بریره
گفت که بگیر او را و شرط کن ولا را از برای آنها زیرا که نیست ولا مگر از برای آزاد کننده عائشه
همچنان کرد بعده آنحضرت صلعم در مردم ایستاد و حمد و ثنای خدا کرد و گفت اما بعد حال مردم
چیست شرطها می کنند که در کتاب خدا نیست هر شرطی که در کتاب خدا نیست باطل ست هرچند صد شرط
چرا نبود حکم خدا احق و شرط او تعالی اوثق ست نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی را که بفروخت و لفظ
مسلم این ست که خرید کن و آزاد کن و شرط کن از برای ایشان ولا و نهی کرد عمر فاروق از بیع

امهات اولاد وگفت فروخته نشوند و موهوب و موروث نگردند استمتاع کنند بآنها مادام که
مناسب نماید و چون خداوندش بمرد وی آزاد شد. در رفع این خبر وهم ست جابر گفته
ما کنیزکان خود امهات اولاد را می فروختیم و آنحضرت صلعم زنده بود باکی درین معنی نمیدید
و از بیع فضل آب نهی نموده و همچنین از بیع ضراب فحل و در روایتی از عسب فحل
یعنی کرا دادن نر بجهت کشتی و از بیع حبل الحبله و این بیع در جاهلیت بود که شتر را می خریدند
تا آنکه ناقه بزاید باز آن زاییده بزاید و همچنین از بیع و هبه ولا و بیع حصاة و بیع غرر نهی فرموده
و گفته هر که طعام خرد نفروشد آنرا تا آنکه به پیماید آنرا بکیل یعنی بیع پیش از قبض جائز نیست
و دو بیع در یک بیع منهی عنه ست و هر که این چنین کند او را اوکس آن هر دو بیع باشد یا ربا
مراد فروختن چیزیست نقدا باین قدر و نسیة بآن قدر و قیل غیر ذالک و حلال نیست سلف و
بیع یعنی کسی را قرض دهد و باز چیزی را بدست وی بزیاده از ثمن آن چیز بفروشد و همچنین جائز نیست
دو شرط در یک بیع مثل فروختن جامه بدست کسی بشرط قصارت و خیاطت و جز این نیز گفته اند
و حلال نیست سود چیزیکه غیر مضمون ست و نه بیع چیزی که نزد فروشنده موجود نیست و در لفظی
نهی عن بیع و شرط آمده و هم نهی فرمود از بیع عربان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیعانه در
حساب دهد و رنه نزد بائع بگذارد و نهی در اصل از برای تحریم ست هر جا که باشد و برین بوده اند
علمای اصول فقه و ائمهٔ ایشان و فروخت سلعه جائیکه آنجا خرید کرده ست منهی عنه ست
تا آنکه تجار آن را بجال خود بیارند و ابن عمر را فرمود فروختن بدینار و گرفتن دراهم در عوضش
و فروختن بدراهم و گرفتن دینار در بدلش مضایقه ندارد اگر بنرخ آن روز بگیری مادام که شما
هر دو جدا نشده اید و میان شما چیزی هست یعنی استبدال این نقود بیکدیگر بشرط تقابض در
مجلس جائز ست تا بیع نقد بنسیه لازم نیاید و ربا نگردد والله اعلم و نهی فرمود از نجش یعنی برانگیختن
نرخ از برای فریب دادن دیگری و منع فرمود از محاقله یعنی فروختن کشت به پیمانهٔ از گندم و از
مزابنه یعنی خریدن میوهٔ تازه بعوض میوهٔ خشک و از مخابره یعنی از کرا دادن زمین بر حصه

معین همچو ثلث و ربع و از ثنیا یعنی استثناء بعض مال از مبیع بنا بر غرر یا جهالت مگر آنکه مقدارش
براند و در روایت دیگر نهی از مخاضره و ملامسه و منابذه و مزابنه آمده مخاضره بیع ثمار و حبوب ست
پیش از ظاهر شدن خوبی و صلاح آن و ملامسه سودن جامهٔ دیگری ست بدست خود در روز
یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون دیدن مبیع
و تفسیر مزابنه گذشت و این بیوع را تفاسیر مختلفه و مذاهب متباینه ست که در مسک الختام و
نیل الاوطار و جز آن از شروح حدیث و فقه سنت ذکر یافته و نهی فرمود از تلقی رکبان و از
بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و دلال دهقانی در بیع نشود و تلقی جلب در معنی تلقی
رکبان ست و لهذا از ان هم نهی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخرید چون مالکش در بازار آمد
خیار دارد یعنی خواه بآن نرخ بفروشد یا نه و جائز نیست بیع یکی بر بیع دیگرے و نه خطبهٔ یکی
بر خطبهٔ دیگرے و نه سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا انچه در آوند او ست نگون کند
و همچنین سوم مسلم بر سوم برادر خود و فرمود هر که جدائی انداز د میان مادر و ولد او جدائی کند
خدا میان او و میان دوستان او روز قیامت و لکن در سندش مقال ست و له شاهد
علی مرتضی دو غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و بآنحضرت صلعم ذکر کرد فرمود دریاب
آنها را و واپس ستان و مفروش آن هر دو را مگر یکجا در مدینهٔ منوره نرخ گران شد
آنحضرت صلعم را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود مسعر و قابض و باسط و رازق خدا است و
من امیدوارم که ملاقی شوم خدا را و هیچ یکی از شما در مظلمهٔ خون و مال مطالبهٔ من نه کند
و آمده که احتکار نمی کند مگر خاطی و از تصریهٔ ابل و غنم منع فرموده یعنی شیرش نه دوشد تا
خریدار بازی خورده و داند که عادتش همین قدر شیر دادن ست و هر که بعد این تصریه خرید
کرده است وے به بهترین دو نظر ست بعد از دوشیدن شیر یعنی مخیر ست خواهد
نگاه دارد یا برگرداند و صاعی از تمر بدهد و در مسلم ست که این خیار تا سه روز ست و در
بخاری آمده که صاعے از طعام دهد نه از سمراء و تمر اکثر ست و در روایت دیگر آمده که هر که

گوسفند محفله یعنی ناد وشیده خرید کرد و باز گردانید پس آنرا با یک صاع واپس سازد در واه البخاری
و بر توده از طعام گذر کرد و دست اندران نمود انگشتها تری یافت گفت ای صاحب طعام
این چیست گفت آب آسمانش رسیده ست فرمود چرا بالای طعامش نگردانیدی تا مردم
ببینند هرکه مارا بازی دهد وی از ما نیست و هرکه انگور را بزمان چیدن او بند کند تا بدست
خمار بفروشد وی دیده و دانسته در نار درآمده و خراج بضمان ست یعنی دخل و غله مبیع از ان
مالک رقبه ست که ضامن او ست نه از ان مشتری عروه بارقی را دیناری داد تا بدان
ضحیه یا شاة خرید کند وی دو گوسفند خرید و یکی را بدیناری بفروخت و آن شاة و دینار
را آورد او را دعای برکت در بیع کرد تا آنکه اگر خاک خریدی سود کردی و درین حدیث
دلیل ست بر صحت توکیل و رجوع نفع بموکل و علما را دران پنج قول ست که در مسک الختام
مذکور ست و نهی فرمود از خریدن چیزیکه در شکم چارپایهاست تا آنکه بنهد و از بیع انچه که در
پستانهای انعام ست و از خریدن بنده گریزپا و از شرای مغانم تا آنکه قسمت پذیرد
و از خریداری صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مخرید ماهی را
در آب که آن غرر ست و صواب وقف او ست برابی مسعود و فرمود فروخته نشود ثمر تا آنکه
خورده شود و نه پشم بر پشت و نه شیر در پستان و راجح ارسال و ست و در اسناد وی ضعیف
نهی از بیع مضامین و ملاقیح آمده یعنی انچه در شکم ماده شتران و بر پشت های آنهاست

باب در بیان خیار

هرکه مسلمان را اقاله بیع خود کند در گذرد خدا از لغزش او روز قیامت و اقاله فرماید او را جنت
و این موافق قرآن ست هل جزاء الاحسان الا الاحسان و دو کس که باهم خرید و فروخت
کردند هر دو خیار دارند مادام که از یکدیگر جدا نشده اند و یکجا هستند یا یکی دیگری را مخیر ساخته است
پس اگر مخیر شده تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از انکه بیع

کرده اند و عقد آن بسته و هیچ یکی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته رواه مسلم
بالجمله بائع و مبتاع هر دو خیار دارند تا از یکدیگر متفرق نشده اند مگر آنکه صفقه خیار باشد
و جدائی بخوف استقاله حلال نیست و در روایتی آمده تا آنکه جدا شوند از جای خود مردی
در بیوع بازی میخورد او را فرمود چون خریدار کنی بگو لا خلابه یعنی فریب نیست

باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلعم بر آکل ربا و موکل و کاتب و هر دو شاهد او و فرموده
هم سواء و گفته ربا هفتاد و سه در دارد آسان ترین آنها مثل آنست که مردی مادر خود را
وطی کند و افزون ترین ربا آبروی مرد مسلمان ست و نفروشید زر را بزر مگر مانند بمانند
و میفزائید بعض آنرا ببعض و نفروشید سیم را بسیم مگر مانند بمانند و نیفزائید بعض آن را ببعض
و نفروشید غائب را از آن بناجز یعنی نسیه را بنقد و این متفق علیه ست و در حدیث عباده
بن صامت ست مرفوعا نزد مسلم طلا بطلا و نقره بنقره و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و نمک
بنمک مانند بمانند سواء بسواء و دست بدست ست و چون این اجناس مختلف شوند پس بفروشید
چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست بدست باشد گویم در سائر احادیث این باب
ذکر همین شش چیز آمده پس بس و قصر بر آن ارجح اقوال ست و حدیث دلیل ست بر تحریم تفاضل
در دو جنس متفق از این اجناس شش گانه منصوص علیها و در روایت دیگر آمده زر بزر وزن
بوزن مثل بمثل و سیم بسیم وزن بوزن و مثل بمثل ست و هر که افزود یا افزون خواست پس آن
ربا ست مردی را عامل کرد بر خیبر وی خرمای سره آورد آنحضرت پرسید همه تمر خیبر این چنین ست
گفت لا والله بلکه یک صاع را از این تمر بدو و دو را بسه می خریم فرمود چنین مکن همه را بدراهم
بفروش باز آنرا بدراهم بخر و در باره ترازو نیز همچنین ارشاد کرد و فرموده و کذلک المیزان یعنی حکم مکیلات
مثل تمر و حکم موزونات مثل زر و سیم یکسان ست و نهی کرده از بیع توده تمر که مکیلش معلوم نیست بکیلی

مسمی از تمر و طعام بطعام مثل بمثل ست و طعام صحابه دران روز جو بود و فضاله ابن عبید روز خیبر یکی گلوبند بدوازده دینار خرید دران مهرهاے جواهر و زر بود و آن را جدا کرد زیاده از دوازده دینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد فرمود فروخته نشود قلاده تا از وی آن زر و گوهر را جدا نکنند و درینجا دلالت ست بر بطلان عقد و وجوب تدارک و نهی فرمود از بیع حیوان بحیوان بطریق نسیه و گفت چون خرید و فروخت کنید شما بعینه و گیرید دمهاے گاوان او رضا دهید بکشت کاری و ترک کنید جهاد را مسلط کند خدا بر شما ذلت و خواری را دور نکند آن ذل را هیچ شی تا آنکه برگردید بسوی دین خود و عینه بکسر عین فروختن کالاست بقیمت معلوم تا یک مدت و باز خریدن آن از مشتری بکمتر از ان و کسیکه شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بران سفارش هدیه رسید و پذیرفت پس در آمد درے کلان را از درهاے ربا و در سندش مقال ست و لعنت کرد رسول خدا صلعم بر راشی یعنی دهنده و بر مرتشی یعنی ستاننده و ابن عمرو بن عاص را امر فرمود بساختگی سامان لشکر شتران تمام شدند فرمود شتران را برآمدن ناقهای صدقه بگیر پس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن ابل صدقه می گرفت و درینجا دلیل ست بر جواز اقتراض حیوان و نهی فرمود از مزابنه و آن فروختن میوهٔ تر بستان ست بمیوهٔ خشک مثلا اگر نخل ست آن را بتمر بطریق کیل بفروشد و اگر انگور ست آنرا کیلا بزبیب فروخت نماید و اگر کشت ست بکیلے از طعام بیع سازد پس ازین همه را نهی نمود و از خریدن خرماے خشک بخرماهای تر پرسیده شد فرمود تر نزد خشک شدن کم می گردد یا نه گفتند کم می شود پس نهی کرد از ان و نهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسیه بنسیه دین بدین و سندش ضعیف ست

باب دربیان رخصت درعرایا و بیع اصول و ثمار

رخصت داد آنحضرت صلعم درعرایا که فروخته شود بتخرص از روی کیل و عریه همان مزابنه است که بحکم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری داد و در روایت دیگر آمده رخصت داد

دهد تا بگیرند کسان خانه باندازهٔ آن از تمر و بخورند آنرا تر و تازه و در لفظی آمده که رخصت فرمود در
در بیع عرایا باندازه اش از خرمای خشک در کمتر از پنج وسق یا در پنج وسق و نهی کرد از فروختن
ثمار یعنی میوه‌ها تا آنکه صلاحش نمایان شود بایع و مبتاع هر دو را ازین بیع نهی نمود و فرموده
صلاح ثمر آن زمان باشد که آفتش برود و در روایت دیگر آمده که نهی کرد از بیع ثمار تا آنکه
سرخ و زرد شود و از بیع انگور تا آنکه سیاه شود و از فروختن دانها تا آنکه سخت گردد و اگر یکی
بدست برادر خود میوهٔ درخت فروخته ست و آنرا جائحه رسیده پس گرفتن ثمن آن حلال نبود
چه قسم مال برادر را بغیر حق می تواند ستاند و در لفظی آمده که امر فرمود بوضع جوائح و نخلی که بعد از
پیوند کردنش بخرند ثمرهٔ آن بایع راست که آنرا فروخته مگر آنکه مبتاع یعنی خریدار شرط کرده باشد

باب در بیان سلم و قرض و رهن

آنحضرت صلعم بمدینه آمد و ایشان سلف می کردند در ثمار تا یک سال و دو سال فرمود هر که
سلف کند در تمر و در لفظی در چیزی پس باید که در کیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بکند صحابه را
انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و مویز و روغن تا اجل مسمی سلف می کردند و نمی پرسیدند
که آنها را زرع هست یا نه خبر آنحضرت صلعم فرمود هر که گرفت مال مردم باراده ادا ادا کند از وی
خدای تعالی و هر که ستاند آن را باراده اتلاف تلف کند او را خدای تعالی بزازی از شام آمده بود
آنحضرت خواست که دو جامه از وی بنسیه تا میسره بگیرد کسی نزد او فرستاد وی بنسیه
نداد و درینجا دلیل ست بر صحت بیع بنسیه و تاجیل تا یسر و فرمود پشت مرکوب ست بنفقه خود چونکه
مرهون باشد و لبن در مشروب ست بنفقه خود وقتی که رهن بود و نفقه اش بر راکب و شارب ست
و بند کرده نمیشود رهن از راهن یعنی آن شی مرهون بوجه این رهن از ملک راهن بدر نمیرود
و مرتهن مستحق آن نمی گردد بلکه او راست غنم او و بر وی ست غرم او و این روایت مرسل ست
و از مردی شتری جوان را استسلاف فرموده بود چون ابل صدقه آمد ابو رافع را فرمان داد که

قضا دیگر کند وے گفت جز خیار نبی یا بم فرمود همین ابل خیار بده که بهترین مردم احسن ایشان در قضا ست و فرمود هر قرضے که منفعت کشد ربا ست و اسنادش ساقط ست و شاهدے دارد ضعیف و موقوف

باب در بیان تفلیس و حجر

هرکه مال خود بعینه نزد مردی مفلس بیابد وی احق ست بدان مال از دیگران و در لفظے دیگر آمده هرکه متاع خود بفروخت و خریدار مفلس شد و فروشنده چیزی از ثمن آن نیافته است بلکه همین سرمایهٔ خود بعینه دریافته پس وی احق ست بدان متاع و اگر مشتری بمرد صاحب متاع اسوهٔ غرماء باشد یعنی مال او بدام مساوی در همه قرضخواهان قسمت پذیرد و در روایت دیگر این ست که هرکه مفلس شد یا بمرد و مردے متاع خود بعینه یافت پس وی احق ست بدان و سندش ضعیف ست و فرمود لی واجد حلال می کند آبرو و عقوبت او را مردے میوه خریده بود بروی آفت رسید و دَین بسیار شد و مفلس گردید آنحضرت صلعم فرمود برین کس تصدق کنید مردم صدقها دادند بوفاے وام نرسید غرماء را ارشاد کرد هرچه نزد او یابید بگیرید و نیست شما را جزین قدر یعنی زجر و حبس او نمی رسد و بر معاذ بن جبل مال او را حجر کرد و در قرضے که بروی بود بفروخت ابن عمر گوید بمعروض شدم بر رسول خدا صلعم روز احد و من پسر چهارده ساله بودم پس اجازت نداد مرا باز روز خندق عرض کرده شدم و پسر پانزده ساله بودم پس اجازتم داد در رفتن بغزوه و این متفق علیه ست و لفظ بیهقی این ست فلم یجزنی و لم یرنی بلغت گو یا حد بلوغ پسر پانزده سال ست عطیهٔ قرظی گوید معروض شدم بر آنحضرت صلعم روز قریظه پس هرکه موی عانه رویانیده بود کشته شد و هرکه انبات نکرده راه او گذاشتند و من در کسانی بودم که موی نرویانیده پس راهم خالی کردند گویم این علامت دیگر ست از براے حد بلوغ و جائز نیست زن را بخشیدن چیزی مگر بدستوری شوی خود و در لفظے دیگر آمده جائز نیست زن را حکم در مال خود وقتی که شوهر مالک عصمت او

له وجه ذکر این حدیث درین باب آنست که هر که پانزده ساله نیست تمیز فاسد او در بیع و شرا و غیره نافذ نیست ۱۲ منه

گشته است و حلال نیست سئوال مگر یکی را از سه کس یکی مردی که متحمل حماله شد پس او را سوال حلال ست تا آنکه بران برسد پستر باز ماند دوم مردی که آفتی باو رسیده و مال او را هلاک ساخته است او را مسئله حلال باشد تا آنکه بقوامی از عیش برسد سوم کسیکه او را فاقه رسیده تا آنکه سه کس از دانشمندان جرگهٔ او گویند که او را فاقه رسیده است پس حلال ست او را مسئله رواه مسلم

باب در بیان صلح

صلح جائز ست در میان مسلمانان مگر صلحی که حلال را حرام گرداند یا حرام را حلال سازد و مسلمانان بر شرطهاے خود اند مگر شرطے که حلال را حرام یا حرام را حلال کند و فرمود منع نکند همسایه همسایهٔ خود را از خلانیدن چوب در جدار خانهٔ خود ابوهریره چون این حدیث را روایت می نمودی گفت مالی اراکم عنها معرضین والله لارمین بها بین اکتافکم متفق علیه و هیچ کس را حلال نیست که عصاے برادر خود بغیر خوشدلی او بگیرد

باب در بیان حواله و ضمان

فرمود درنگ کردن غنی یعنی در ادای وام ستم ست و چون در پے کرده شود یکے از شما بر شخص آسوده و توانگر پس باید که در پے او رود و در لفظے دیگر آمده که این حواله را بپذیرد یکے مرده بود بعد از غسل و حنوط و کفن پیش آنحضرت صلعم آوردند و تکلیف نماز جنازه کردند قدمے چند رنجه فرمود و پرسید که بر وے وامی هست گفتند دو دینار برگشت و نماز نکرد ابوقتاده تحمل آن دین نمود و گفت این دو دینار بر ذمهٔ من ست فرمود ثابت شد حق قرضخواه و مرده ازان بری گردید و بر وے نماز کرد آرے سه قرض از مرتبه مردمی انداخت مرا بلکه این راه گران بود سبک ساخت مرا چون مردے مرده را که بر وے قرض می بود می آوردند می پرسید که قضاے وام گذاشته است اگر می گفتند که وفای دین خود گذاشته است نماز می کرد و الا فلا و مے فرمود

شما بر یار خود نماز بگزارید الا آنکه حق تعالی بروی فتوح کرد فرمود من اولی ترم بمؤمنان از جانهاے آنها پس هرکه بمیرد وبروی دین ست قضائیش برمن ست ودر لفظے آمده هرکه مرد ووفا نگذاشت قضائیش برمن ست گوئیم این حدیث ناسخ حدیث اول ست واین یکے از افادات مبتکرۂ حضرت شوکانی ست رضی الله عنه وفرمود نیست کفالت در حد ونه سندش ضعیف ست یعنی در حدی از حدود مثل زنا وسرقه وجز آن بلکه لابد ست از وقوع حد بر مستحق وی نه بر کفیل

باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلعم حق تعالی می گوید من ثالث دو شریکم مادامیکه یکے دیگرے را خیانت نکند وچون خیانت کرد از میان این هردو بیرون شدم سائب مخزومی شریک جناب نبوت بود قبل از بعثت روز فتح آمد وگفت مرحبا باخی وشریکی یعنی کتابیش با دبرادر من وشریک من ؂ واین دلیل ست بر صحت شرکت وشریک شدند ابن مسعود وعمار وسعد در آنچه روز بدر بیابند جابر خواست که بسوی خیبر رود نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون وکیل مرا بیائی پانزده وسق از وی بگیر واین دلیل ست بر شرعیت وکالت وحدیث عروۂ بارقی در بارۂ خرید ضحیه پیشتر درباب شروط بیع بگذشت وآن دال ست بر صحت توکیل وعمر فاروق را بر صدقه گماشت واین دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبض زکوة وخود وے صلعم شصت وسه قربانی کرد وذبح باقی را بعلے مرتضے سپرد واین توکیل ست ودر قصه عسیف آمده که انیس را فرمود بامداد برو اگر اقرار کند آن زن بزنا رجمش بکن غرضکه وکالت در همه کاروبار درست ونافذ ست حتی در نکاح وطلاق

باب در بیان اقرار

ابوذر را فرمود حق بگو هر چند تلخ باشد ودر لفظے آمده که قل الحق ولو علی نفسك

و حدیث دلیل ست بر اعتبار اقرار انسان بر جان و تن خود در همه کارها از عرض مال و بدن

باب در بیان عاریت

بر ذمت ست آنچه گرفته ست یعنی از دیگرے تا آنکه ادا کند و بر هذا آنرا پس دهد قبضش واجب
و عاریت مضمون ست بر مستعیر و فرمود ادا کن امانت را بسوے کسیکه امین کرد ترا و خیانت
مکن کسے را که خیانت کرد ترا گویم جملهٔ اولی شامل عاریت و ودیعت هر دو ست و جملهٔ ثانیه
دلیل ست بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعلی بن امیه را فرمود چون بیایند ترا
رسل من ایشان را سی زره بده وی گفت این عاریت مضمونه ست یا مؤداة فرمود بلکه
عاریت مؤداة ست و از صفوان بن امیه روز حنین چند زره مستعار گرفت وی گفت مگر
بطریق غصب میگیری فرمود نه بلکه بطریق عاریت مضمونه

باب در بیان غصب یعنی مال کسی بستم ستدن

آنحضرت صلعم فرمود هر که بگیرد یک بدست زمین از ستم طوق گرداند خدا در گردن او آنرا
روز قیامت از هفت زمین و این حدیث چنانکه دال ست بر منع غصب همچنان دلیل ست
بر هفت طبقه بودن زمین و مؤید اوست قوله تعالی و من الارض مثلهن لکن مرفوعے
صحیح صریح در باب بودن آدم و خاتم در این طبقات ارض نزد ائمهٔ محدثین و ثقات
اثبات ایشان بثبوت نرسیده آنحضرت نزد بعض زنان خود عائشه یا زینب تشریف میداشت یکی از
امهات المؤمنین طعامی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را بشکست
آنحضرت صلعم گردش آورده دران طعام نهاد و فرمود بخورید و قصعهٔ صحیح بآرنده داد و شکسته
را نگاه داشت و در روایتے آمده که فرمود طعام عوض طعام ست و آوند بدل آوند و این دلیل ست
بر عدم تفرقه در میان مثلی و قیمی و فرمود هر که زرع کرد در زمین قومی بغیر اذن آنها او را از آن زرع

هیچ نباشد همین نفقه او راست یکی در زمین دیگرے نخل نشانده بود آنحضرت زمین بزمیندار داد وصاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود از انجا بر کند وگفت رگ ستمگار را هیچ حق نیست ودر سندش صحابی مجهول ست وجهالت صحابی ضرر ندارد که همه عدول اند ومرویست که درمنی روز نحر این خطبه خواندان دماءکم واموالکم واعراضکم علیکم حرام کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا متفق علیه ومدلول حدیث واضح ست چه هرگاه این چیزها حرام شد تصرف دران بطریق غصب بالاولی حرام باشد

باب دربیان شفعه

قضا فرمود بشفعه در هر آنچیز که هنوز قسمت نه پذیرفته ست وهرگاه واقع شد حدود وبرگردانیده آمد راهها پس شفعه نیست متفق علیه ودر لفظی دیگر آمده که شفعه در هر شرکت ست چه زمین وچه خانه وچه باغ نمی سزد که بفروشد آنرا تا آنکه بر شریک خود عرض بکند ودر روایت دیگر این ست که حکم کرد بشفعه در هر شئ یعنی خواه منقول باشد یا غیر منقول وآمده که جار دار احق ست بدار ولفظ دیگر آنست که جار احق ست بصقب خود یعنی بشفعهٔ خویش مراد لحوق واتصال واختلاط ست ودر روایت دیگر وارد شده جار احق ست بشفعهٔ جار خود انتظارش برند اگرچه غائب باشد وقتیکه طریق هر دو واحد ست وآمده که شفعه همچو گشادن پابند شتر ست ونیست شفعه از برای غائب وسندش ضعیف ست

باب دربیان قراض

سه چیز ست که دران برکت باشد فروختن تا مدتی وقرض دادن یا مضاربت کردن وآمیختن گندم با جو از براے خانهٔ خود نه از برای بیع وسندش ضعیف ست حکیم بن حزام چون مردے را مال خود بمقارضت می داد شرط می کرد که آن مال را در جگر تر یعنی حیوانات صرف نکند وبر دریا بار ننماید ودر سیلگاهی با آن مال فرود نیاید اگر چیزے ازین کارها بکنے ضامن مال من باشی

حتٰی علاء بن عبدالرحمن یعقوب نام در مال عثمان رضی الله عنه عمل کردے برین شرط که ربح میان
هر دو باشد واین موقوف بصحت رسیده

باب در بیان مساقاة واجاره

معامله کرد آنحضرت صلعم با اهل خیبر که یهود بودند بر نیمهٔ آن چیز که پیدا شود از میوه وکشت ودر لفظے
آمده که سوال کردند ماندن خود را در خیبر برین شرط که کفایت کنند عمل آنجا را وباشد از برائے
ایشان نیمهٔ پیداوار میوه پس فرمود مقرر میداریم شما را برین اقرار مادامی که خواهیم یعنی بندهٔ ایشانگا
پس ماندند در خیبر تا آنکه بدر کرد ایشان را عمر فاروق و در روایت اخری ست که داد آنحضرت صلعم
یهود خیبر را نخل خیبر وارض آن بر شرط اعتمالش از اموال خود شان ونصف میوه مر ایشان را
باشد حنظله بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزر وسیم پرسید گفت باک نیست مردم بر
عهد رسالت اجاره بر ماذیانات واقبال جداول وچیزها از زراعت می کردند پس گاہے این ہلاک
شدی وآن سالم ماندی وگاہے این سالم ماندی وآن تباه گشتے وجزین اجاره دیگر نبود لهذا
ازان زجر فرمود واما شئے معلوم مضمون پس بدان اندیشه نیست ماذیانات آنچه بر کنارهٔ نهر ومسیل باشد
رود وجدول نهر خرد را گویند ودرین حدیث بیان اجمالی ست که در اطلاق نهی از کرای ارض
آمده ونهی فرمود از مزارعت وامر کرد بمواجرت مراد بمزارعت آنست که ارض وتخم از یکے باشد
وعمل وگاو از دیگرے وحجامت کرد واجرت داد حجام را واگر این اجرت حرام بودی ندادے
واین نزد بخاری ست از ابن عباس ولکن در حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمده که کسب حجام
خبیث ست واین نزد مسلم ست وجه تطبیق آنست که عطا جائز ست واخذ مکروه ودر حدیث
قدسی ست حق تعالی میفرماید سه کس اند که من خصم ایشانم روز قیامت یکی آنکه عهد وپیمان داد
بنام من باز شکست دوم کسے که آزاد را فروخت وثمن آن بخورد سوم آنکه مزدور گرفت از وے
استیفا کار کرد ومزد او نداد رواه مسلم کذا فی البلوغ ولکن یوسف سبط حافظ گفته انما هو فی البخاری

فی البیوع و فی ابن ماجة فی الاجارة انتهی و فرمود احق چیزے کہ بران اجرت گرفتید کتاب
خدا ست یعنی بر رقیہ بران و فرمود بدہید مزد اجیر پیش از انکہ خوی وی خشک گردد و چون اجیر
اجیر دقہ را اجرا نام بر دو در سندش انقطاع ست مگر بیہقی آنرا از طریق امام ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ موصول ساخت

باب در بیان احیاء موات یعنی آباد کردن زمین ویران

فرمود ہر کہ آباد کرد زمینے را کہ از ان کسے نیست وی احق ست بدان عمر فاروق ہم در خلافت خود
بدان قضا کرده و ہر کہ زنده ساخت زمین مرده را آن زمین مر او را ست و نیست حمی مگر از برای
خدا و رسول او حمی زمینی را گویند کہ از برای مویشے صدقہ گرد آرند تا دران بچرند و نیست ضرر دادن
و گزند رسانیدن و نہ ضرر گرفتن و ہر کہ زمینی را احاطہ کرد آن زمین او ست و ہر کہ چاه کند او را
چہل گز باشد از برائے عطن ماشیہ او و سندش ضعیف ست و وائل بن حجر را زمینی در حضرموت
اقطاع کرد زبیر را در جاگیر بخشید و زبیر را تا دویدن اسپ قطاع داد و وی اسپ خود را روان کرد
تا آنکہ بایستاد پس تازیانہ خود انداخت فرمود تا جائیکہ سوط رسید دست آمقدارش بدہید
و فرمود مردم شریک یکدیگر اند در سہ چیز کاه و آب و آتش

باب در بیان وقف

چون آدمی بمرد عمل او منقطع شد مگر سہ چیز یکے صدقہ جاریہ دوم علمی کہ بدان منتفع شوند سوم
ولد صالح کہ از برائے او دعا کند و این نزد مسلم ست مرفوعا از ابی ہریره و سیوطی بران چیزہا
افزوده و وراثت مصحف و رباط ثغر و حفر بیر و بنا بیت از برای غریب و نحل ذکر نشان داده
است نزد آنکہ مانند پس از وے بجاے ہے پس و مسجد و چاه و مہمانسراے ۔ عمر فاروق را زمینے در
خیبر بدست آمد از آنحضرت مشوره خواست و گفت زمینی یافتہ ام کہ ہیچ مالی انفس تر از ان نزد من گاہے
نبوده ست فرمود اگر خواہے اصل را حبس کنے و آنچہ از ان حاصل شود آنرا صدقہ گردانی عمر آن را

تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیع و ارث و هبه نرود و فقرا و قربی و رقاب و ابن سبیل و ضیف ازان بخورند و در راه خدا صرف شود و بر متولی آن اگر بمعروف ازان بخورد یا دوستی را بخوراند گناهی نیست مگر بدان متمول نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که نفروخته نشود و در هبه نرود ولکن میوه او صرف نموده آید و در قصه خالد آمده که وی ادراع و اعتد خود یعنی زره و سامان خویش را در راه خدا وقف ساخته و حبس نموده است

باب در بیان هبه

بشیر پسر خود نعمان را پیش جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را غلامی بخشیده ام که مرا بود فرمود همه پسران را این چنین داده گفت نه فرمود باز گردان او را و در لفظی دیگر چنین آمده که بشیر خواست که آنحضرت صلعم را گواه گیرد برین نحله فرمود بترسید از خدا و عدل کنید میان اولاد خود پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود غیر مرا برین عطا گواه گیر باز فرمود ترا خوش می آید آنکه همه در نیکی با تو برابر باشند گفت آری فرمود فلا اذن یعنی حالا تخصیص بعض مکن بلکه همه را برابر ده تا در بر برابر باشند عائد در هبه همچو سگ است که قی میکند و باز میخورد نیست ما را مثل بد هر که عود می کند در هبه خود وی همچو سگ است که برمیگردد در قی خود نیست حلال مرد مسلمان را که بدهد باز رجوع کند اندران مگر پدر را در عطای ولد این رجوع روا است آنحضرت صلعم هدیه از مردم میپذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آنجناب صلعم را ناقه داد او را بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاده کرد و گفت راضی شدی گفت نه باز بیفزود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری و در آخر این حدیث آمده لقد هممت ان لا اتّهب الا من قرشی او انصاری او ثقفی و فرمود عمری کسی است که بخشیده شد او را نگاه دارید بر خود مالهاے خود را و تباه مکنید آنرا چه هر که عمری کرد وی کسی راست که از برای او کرد در حیات و ممات و از برای عقب اوست و در روایتی دیگر است که آن عمری که رسول خدا صلعم آنرا جائز داشته آنست که بگوید این ترا و عقب تراست و هر که گفت این ترا است

تا زندہ ہستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گردد و فرمود رقبی و عمری نکنید چہ ہرکہ رقبی یا عمری
کرد آن از برای ورثہ اوست عمر فاروق یکی را اسپ دادہ بود در راہ خدای آن را ضائع کرد
عمر گمان نمود کہ گران ارزان بفروشد از آنحضرت صلعم پرسید فرمود خرید مکن اگرچہ بیک درہم بدہد
و فرمود ہدیہ فرستید بیکدیگر دوست دارید بیکدیگر را ہدیہ میکشد کینہ را و ای زنان مسلمان خوار
نشمرد زن ہمسایہ ہدیہ زن ہمسایہ را اگرچہ یک سم گوسفند باشد و ہرکہ چیزی ہبہ کرد وے
احق ست بدان مادامیکہ بران مکافات نکردہ است وصحیح وقف اوست برابن عمر

باب در بیان لقطہ

آنحضرت صلعم بر یک خرما کہ در راہ افتادہ بود بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیدم کہ از صدقہ باشد
آن را می خوردم مردی آمد واز حکم لقطہ پرسید کہ چیست فرمود بشناس ظرف و سربند او را
باز بشناسان آنرا تا یکسال پس اگر صاحبش آمد فبہا و نہ بکار خود آر وی گفت ضالہ غنم را چہ فرمائے
فرمود ترا است یا برادر ترا یا گرگ را گفت ضالہ شتر چہ حال دارد فرمود ترا با او چہ کارست ہمراہ
وے سقاء و حذاء وی ست برآب می آید و درخت می خورد تا آنکہ مالکش بیابد و ہرکہ جا داد
گم شدہ را وی گمراہ ست تا آنکہ تعریفش نکردہ ست و ہرکہ لقطہ یابد باید کہ بران دو عدل
را گواہ گیرد و آنرا نہ پوشد و نہ غائب کند اگر مالکش آمد احق ست بآن
و نہ مال خداست میدہد ہرکرا میخواہد و از لقطہ حاج نہی فرمودہ مگر منشد را و حلال نیست درندہ دندان
دار و نہ خر آبادی و نہ لقطہ از مال معاہد مگر آنکہ ازان مستغنی شود یعنے پس حلال باشد

باب در بیان فرائض

فرمود بچسپانید فرائض یعنی سہام میراث را کہ در کتاب خداست باہل آن و آن شش فریضہ است
کہ قرآن بتعیین و تقدیرش نص نمودہ نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و آنچہ
باقی ماند یعنے بعد از تادیہ فرائض پس آن از برائے مرد قریب بمیت ست کہ ذکر باشد و

وارث نمی شود مسلمان کافر را و نه کافر مسلمان را مردی آمد بمرد دختری و دختر پسری و خواهرے
بگذاشت آنحضرت صلعم فرمود دختر را نصف ست و دختر پسر را سدس برای تکملهٔ دو ثلث و باقی
خواهر راست رواه البخاری و فرمود وارث نمیشوند از یکدیگر اهل دو ملت مردی آمد و گفت
نبیره ام بمرد مرا از میراث او چه میرسد فرمود سدس چون برگشت اورا طلبید و فرمود یک سدس
دیگر ست چون پشت داد باز اورا بخواند و گفت این سدس دیگر طعمه ست گویا کنایه کرد از تعصیب
چه زائد ست بر اصل فریضه و مقرر کرد از برای جده سدس اگر زیر وی مادرے دیگر نباشد
گویم جده عام ست از آنکه مادر پدر باشد یا مادر مادر و خال وارث کسی ست که اورا وارث نیست
مراد بخال برادر مادر ست و خدا و رسول مولای کسے اند که اورا مولی نیست ع الله مولانا و
لا مولی لکم و هر مولودی که آواز کرد وارث می گردد و قاتل را از میراث هیچ نمی رسد
و هرچه پدر یا پسر فراهم کرده اند از برای عصبهٔ ایشان ست هر که باشد و ولا لحمه ست بچو
لحمهٔ نسب نه در بیع رود و نه در هبه و فرمود افرض شما زید بن ثابت ست رضی الله عنه

باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزے دارد و می خواهد که دران وصیت کند نمی رسد که دو شب بسر برد
مگر آنکه وصیت وے نزد او نبشته موجود باشد سعد بن وقاص گفت ای رسول خدا من
مال دارم و جز یک دختر دیگرے وارث من نیست دو ثلث مال صدقه کنم فرمود نه گفت نیمهٔ
مال فرمود نه گفتم ثلث مال فرمود ثلث و ثلث بسیار ست ورثه را اگر توانگر بگذاری بهتر ست از آنکه
درویش گذاری و تکفف کنند مردم را مردی آمد و گفت مادر من ناگهان بمرد و وصیت نکرد
و گمان میبرم که اگر سخن می کرد چیزے تصدق نمود اگر از طرف وے تصدق کنم اورا اجر باشد
فرمود آرے و گفت حق تعالی هر ذی حق را حق او داد پس نیست وصیت از برای وارث مگر آنکه
ورثه بخواهند و فرمود تصدق کرد خدا بر شما بثلث اموال شما نزد وفات شما از برای

زیادت در حسنات شما و سندش ضعیف ست لکن بعض طرق وی مقوی بعض ست

باب در بیان ودیعت

هر که نهاد ودیعت خود نزد کسی نیست ضمان بر وی و سندش ضعیف ست یعنی اگر بدون خیانت و جنایت او تلف شده است و باب قسمت صدقات در آخر زکوة گذشته و باب قسم فئ و غنیمت عقب باب جهاد بباید انشاء الله تعالی

کتاب النکاح

فرمود ای گروه جوانان هر که از شما جماع می تواند کردن وی تزوج کند که این اغض ست بصر را و احصن ست فرج را و هر که نمی تواند بر وی صوم ست که این صوم او را وجاء ست یعنی خصی شدن و فرمود من نماز می گذارم و می خوابم و روزه می گیرم و می کشایم و زنان را نکاح میکنم هر که رو گردانید از سنت من وی از من نیست و بود که امر می فرمود به بارت و سخت نهی میکرد از تبتل و می گفت بزنی گیرید زن ودستدار زاینده را که من بکاثرم بشما انبیا را روز قیامت و فرمود نکاح کرده می شود زن بنا بر چهار صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر صرف کند دوم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او در ذات و قوم خود سوم جمال یعنی بسبب حسن صورت که موجب حظ نفس و فراغ خاطر و شکر نعمت الهی ست چهارم دین که بنا بر صلاح و عفت معاون شوی باشد بر تقوی پس فتحمند شو بزن دیندار خاک آلود باد هر دو دست تو و چون کسی را ببارکباد نکاح فرمودی گفتی بارك الله لك وبارك عليك وجمع بينكما في خير ابن مسعود گفته رسول خدا صلعم ما را تشهد در حاجت یعنی نکاح و جز آن آموخت و آن این ست ان الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله و بخواند سه آیت در سبل السلام گفته آیات این ست يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من

نفس واحدة تا رقيبا دوم اتقوا الله حق تقاته تا آخر سوم اتقوا الله وقولوا قولا سديدا تا عظيما
و سفيان ثوري دوم را اول و ثاني را اتقوا الله الذي تساءلون به والارحام تا رقيبا و ثالث
را همين سوم نشان داده و حافظ ابن كثير در كتاب ارشاد آيات را در نفس حديث شمرده مگر آنكه
اتقوا الله الذي را اول و حق تقاته را ثاني و ثالث را همين سوم گردانيده و در حديث جابر ست
مرفوعا هر كه خواستگاري زني كند اگر تواند كه ببيند از وي آنچه داعي او باشد بسوي نكاح ايشان بايد
كه بكند و مردي را كه تزوج كرده بود پرسيد كه تو او را ديده گفت نه فرمود برو و ببين او را و اين
دليل ست بر جواز نظر بسوي مخطوبه و از خطبه بر خطبهٔ برادر مسلمان نهي نموده تا آنكه خاطب اول
آنرا ترك دهد يا اذن فرمايد زني آمد و گفت من نفس خود را بتو هبه مي كنم آنحضرت صلعم بنظر تمام بسوي او
نگريست و بلند و پست او را دريافت و سرنگون شد زن چون ديد كه در بارهٔ او حكمي نكرده
بنشست مردي از اصحاب برخاست و گفت اي رسول خدا اگر ترا در وي حاجت نيست
بزني من ده فرمود نزد تو چيزي هست گفت لا والله فرمود برو نزد كسان خود و ببين كه چيزي
مي يابي رفت و برگشت و گفت لا والله هيچ نيافتم فرمود نظر كن اگرچه خاتمي از حديد باشد باز رفت
و برگشت و گفت لا والله و نه خاتمي از آهن ولكن اين ازار من ست راوي حديث گويد نبود او را
ردا يعني چادر پس زن را نصف آن برسد آنحضرت صلعم فرمود باين ازار چه مي تواني كرد اگر تو
پوشي زن را از آن هيچ نباشد و اگر او پوشد ترا هيچ نبود آن مرد تا دير بنشست باز بايستاد
تا برود چون او را موليا ديد بطلبيد و فرمود همراه تو از قرآن چيست گفت با من چنين و چنان
سوره ست پرسيد از ظهر قلب مي خواني گفت آري فرمود برو ترا مالك اين زن كردم بآنچه
از قرآن با خود داري و اين دليل ست بر صحت عقد بلفظ تمليك و در لفظي ديگر آمده برو
كه تزويجش بتو كردم او را قرآن بياموز و در روايتي چنين آمده كه تمكين ساختم ترا بر وي
بنا بر آنچه با تست از قرآن و در طريق ديگر باين لفظ آمده چه ياد مي داري از قرآن گفت
سورهٔ بقره و سوره كه متصل وست فرمود برخيز و بيست آيه او را بياموز و زن تست همين آموختن قرآن

مهر آن زن گردانید و همین ست حق زیراکه تحدیدی در مهر از جناب نبوت صلعم وارد نشده و
فرمود اعلان کنید نکاح را و نیست نکاح مگر بولی و هر زن که نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح
او باطل ست پس اگر دخل شد بدان او را مهر باشد بنابر استحلال فرج او و اگر باهم اشتجار کنند
سلطان ولی کسی ست که نیست ولی مر او را و نکاح کرده نشود زن ثیب تا آنکه مشوره خواهند از
وی و دوشیزه تا آنکه اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونه باشد فرمود همین که خاموش شود و در
روایتی آمده ثیبا حق ست بنفس خود از ولی خویش و از بکر شوری خواهند و اذن او سکوت
اوست و در روایتی آمده نیست ولی را با ثیب حکمی و اختیاری و یتیمه استیمار کنند و تزویج
نکند زن زن دیگر را و نه جان خود را و از شغار نهی آمده و آن چنانست که یکی دختر خود را
بزنی مردی بدهد برین شرط که وی دختر خود را بزنی اینکس ارزانی دارد و میان این هر دو صداق
یعنی کابین نبود بلکه همین مبادله مهر باشد دختری بکر نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت پدرش
او را بنا خواسته او در زنی واداده است او را مخیر گردانید و حدیث مرسل ست و زنی که دو ولی او
تزویج کرده اند آن زن از برای اول زوج باشد و هر بنده که بغیر اذن اهل یا مالک خود نکاح
کرد وی عاهر ست یعنی زانی و منع فرمود از جمع میان زن و عمه و خاله او و فرمود محرم نکاح
خود نکند و نه نکاح دیگری را و نه خطبه کند و نه خطبه کرده شود و ابن عباس گفته آنحضرت صلعم میمونه را
نکاح کرد و محرم بود دیگر میمونه می گوید که نکاح وی در حالی کرد که حلال بود و این [illegible]
اهل البیت ادری بما فی البیت و آنحضرت متعه را که بدان [illegible] قرآن کردن شرط ست
و بدان فروج را حلال ساخته اند رخصت فرمود در سال اوطاس متعه تا سه روز باز نهی کرد
ازان در سال خیبر علی مرتضی گوید نهی کرد از متعه زنان و از گوشت خران اهلی و در روایت
دیگر آمده اذن دادم شما را در استمتاع از زنان و او تعالی حرام کرد آن را تا روز قیامت پس
هر که نزد او چیزی ازان باشد راه او خالی کند و آنچه او را داده است چیزی ازان نستاند
و لعنت فرمود بر محلل و محلل له و فرمود [illegible] نکند رانی جلوه گر مثل خود را مردی که زن خود را

سه طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد زوج اول خواست که
با وی تزوج کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود نه تا آنکه بچشد آن شوی دیگر از شهد که او
انچه شوی اول چشیده است

باب در بیان کفارت و خیار

بعض عرب کفو بعض اند و بعض موالی اکفاء بعض مگر حائک و حجام و در سندش راوی
غیر مسمی ست و لهذا ابو حاتم استنکارش نموده و شاهدی دارد منقطع الحاصل
اعتبار قرابت آدمیان از حسب ست بلکه بر تحقیق نسب آدم و حوا کافی ست مراد بحسب رضا بخلق
و دین خاطب ست پس دین فاطمه قرشیه بنت قیس را که از مهاجرات اول بود فرمود نکاح کن با
اسامه بن زید و او غلام بود و این نزد مسلم ست و فرمود ای بنی بیاضه نکاح کنید ابا هند را و
نکاح کنید بسوی او و وی حجام بود و سندش جید ست و مخیر شد بریره بر زوج خود وقتی که
آزاد کرده شد و زوج او عبد بود و در روایتی آمده که حر بود حافظ ابن حجر گوید اول اثبت ست
و در بخاری از ابن عباس بصحت پیوسته که وی عبد بود ضحاک بن فیروز دیلمی گفت مسلمان شدم ای
رسول خدا و زیر من دو خواهر اند فرمود هر کدام را که خواهی طلاق ده غیلان بن سلمه
اسلام آورد و او را ده زن بود همراه او مسلمان شدند او را امر کرد که از ایشان چهار زن
بگزیند ابن حبان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند و احمد و ترمذی روایتش از سالم عن ابیه نموده
بخاری و ابو زرعه و ابو حاتم اعلال این حدیث کرده اند و حق سخن ایشان ست والله اعلم و لکن
احتیاط در هر حال اولی ست و استدلال بمثنی و ثلث و رباع بر منع زیادت بر چهار خلاف [illegible]
عرب عرباء ست و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف معلول است برهان قاطع [illegible]
کما آنحضرت صلعم زینب دختر خود را بر ابی العاص بن ربیع بعد از شش سال بهمان نکاح نخستین
باز گردانید و نکاح تازه نکرد و این دلیل ست بر آنکه تقریر مسلمه زیر کافر چون اسلامش از اسلام [illegible]

متاخر باشد با وجود انقضای عدت وطول مدت جائز ست ولکن احدی باین جانب نرفته
باآنکه احمد وحاکم تصحیحش کرده اند ودر روایت دیگر آمده که بنکاح جدیدش رد کرد ترمذی گوید حدیث
اول اجود الاسناد ست ولکن عمل برین روایت ثانی ست زنی اسلام آورد ونکاح کرد زوج نخستین
او آمد وگفت من مسلمان شده ام واین زن اسلام من دانسته آنحضرت صلعم زن را از دست شوهر دیگر
بکشید بزوج اول داد صححه ابن حبان والحاکم آنحضرت صلعم عالیه را از بنی غفار تزوج کرد چون بروی
در آمد وجامهٔ خود نهاد در پهلویش بیاضی دید فرمود البسی ثیابك والحقی باهلك وحکم داد
بدادن مهر ودرینجا دلیل ست بر ردّ زن بعیب لکن در سندش مجهولی هست عمر بن خطاب گفته هرکه زنی را
بزنی گرفت وبروی در آمد واو را برصاء یا مجذومه یا مجنونه یافت از برای او صداق ست بسبب
مسیس او واین صداق از کسی بگیرد که او را بازی داده ودر روایت دیگر زیاده کرد او بها قرن
فزوجها بالخیار فان مسها فلها المهر بما استحل من فرجها ودر بارهٔ عنین حکم کرد که یکسال
مهلتش دهند واین همه موقوف ست بر فاروق رضی الله عنه ورجالش ثقات اند

باب در بیان عشرت زنان

هرکه زنی را در دبر آمد وی ملعون ست وفرمود نمی بیند خدا بسوی مردی که مردی یا زنی را در دبر آمد
هرکه ایمان دارد بخدا وروز آخرت وی ایذا ندهد همسایهٔ خود را وبپذیرید وصیت خیر در حق زنان
که آفریده شده اند از استخوان پهلو واعوج شی در ضلع اعلای اوست اگر روی که راستش سازی
بشکنی واگر بگذاری همچنان کج بکج ماند پس قبول کنید وصیت خیر را درباره زنان ودر روایت دیگر
آمده اگر خواهی که بوی متمتع شوی متمتع شو با وجود عوج واگر روی که راست کنی بشکنی او را وشکستن
او طلاق دادن اوست جابر گوید در غزوه همراه آنحضرت صلعم بودیم چون بمدینه آمدیم بخانه در آمدن
خواستیم فرمود درنگ کنید وشب هنگام بخانه در آیید تا زن ژولیده مو شانه کشد ومغیبه استره
بکار برد ودر روایت دیگر آمده چون یکی را از شما غیبت دراز گردد باید که شب هنگام بر اهل خود

ندر آید و بدترین مردم نزد خدا روز قیامت مردیست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او برسد پستر راز او را فاش کند معاویه بن حیده گفت ای رسول خدا حق زن یکی از ما چیست فرمود بخوران او را چون بخوری و بپوشان او را چون بپوشی و مزن بر روی وی و نسبت بقبیح مکن او را و جدا انسا از او را مگر در خانه یهود میگفتند مرد چون زن خود را از قبل از طرف دبر بیاید ولد احول شود یعنی کاژ چشم گرد دلیل این آیه فرود آمد نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم یعنی بهر کیف که خواهید و بهر وضع که بیندیشید زن را بیایید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث و صمام واحد باشد که بار و تیجه از انجا روینماید و هر که خواهد که اهل خود را بیاید باید که بسم الله اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا بگوید اگر میان هر دو ولدی مقدر ست هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فراش خود طلبید و وی انکار آورد و نیامد و مرد شب در خشم گذرانید فرشتگان بران زن تا صبحدم لعنت می کنند و در لفظی آمده که خشمگین میشود بر وی کسیکه در آسمان ست یعنی او سبحانه و تعالی و هر زن که پیوند کند موی خود بموی دیگر و دیگری را بدان امر فرماید و سوزن و خار در پوست خلاند و از دیگری این کار خواهد وی ملعون ست و فرمود خواستم که نهی کنم از غیله یعنی جماع کردن با زن در حالت رضاع نگردیدم که روم و فارس همچنین می کنند و ضرری باولاد ایشان نمیرسد و فرمود عزل و أد خفی ست گویم و آن کشیدن مردست ذکر خود را از فرج زن بعد از ایلاج اندران تا انزال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مرا داهی هست که از ان عزل می کنم و حمل او را ناخوش دارم و همان می خواهم که مردان می خواهند و یهود می گویند که عزل مؤده صغری ست فرمود دروغ می گویند یهود اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا بر گردانی جابر گفته عزل می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزی منهی عنه می بود قرآن ما را از ان نهی می کرد و در لفظی آمده که رسید این معنی بآنحضرت صلعم پس نهی نکرد ما را و بود جناب نبوت که طواف می کرد بر زنان خود بیک غسل

باب در بیان صداق یعنی مهر و کابین زنان

آنحضرت صلعم صفیه را آزاد کرد و همین عتق را صداق او مقرر فرمود و مهر ازواج مطهرات دوازده اوقیه و نصف بود و اوقیه چهل درهم سنگ را گویند و دوازده و نیم اوقیه را پانصد درهم باشد علی مرتضی چون فاطمه رضی الله عنها را تزویج کرد فرمود او را چیزی بده وی گفت نزدم هیچ چیزی نیست فرمود زره حُطمیه تو کجا ست یعنی تقدیم چیزی از مهر بر دخول مستحب ست و هر زن که نکاح کرده شود بر مهر یا بر عطا یا بر وعده پیش از عصمت نکاح آن چیز او راست و هر چه بعد از عصمت نکاح ست آن کسی راست که باو بخشیده شد و احق چیزی که بران اکرام مرد کنند دختر و خواهر اوست یعنی بکرم در اصهار همین خسر و خسر پوره اند پس ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام نبرده و بروی داخل نشده تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زنان قوم اوست بی کم و بیش و بر وی عدت ست و او را میراث باشد معقل بن سنان اشجعی برخاست و گفت جناب رسالت صلعم درباره بروع بنت واشق که زنی از ما بود همچو حکم تو حکم فرموده ابن مسعود بغایت خوشنود شد و گفت بعد از اسلام بهیچ چیز آنقدر خوشنود نشده‌ام چندانکه باین موافقت قضای خودم بقضای نبوی دلشاد گردیدم آری سه فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا ÷ بلبل همین که قافیه گل شود بس ست هر که در مهر زن سویق یا تمر داد وی آن زن را بر خود حلال ساخت ÷ و این موقوف ست بر جابر و جائز داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر دو نعل و تزویج کرد مردی را بزنی بر خاتم حدید و این حدیث که مهر کمتر از ده درهم نمی باشد موقوف ست بر علی و در سندش مقال ست و بهترین صداق آنست که آسان تر بود عمره دختر جون چون بر آنحضرت داخل کرده شد تعوذ نمود از وی صلعم فرمود لقد عذت بمعاذ داد او را طلاق داد و اسامه را امر کرد که سه توب باو بدهد و در سندش راوی متروک ست اما اصلش در صحیح آمده

باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبدالرحمن بن عوف اثر صفرت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام بر وزن

دانهٔ خرما از زر فرمود برکت دهد ترا خدا ولیمه کن اگرچه بیک گوسفند باشد و چون مدعو شود
یکے از شما بسوی ولیمه باید که بیاید و در روایتے آمده که چون دعوت کند یکے را از شما برادر او
باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمه ست که آینده را ازان منع کنند
و انکار نماینده را بسوی آن طلبند و هر که اجابت نکرد دعوت را وی عصیان کرد خدا و رسول را
غرضکه نزد دعوت اجابت ست اگر صائم ست نماز گزارد یا دعا کند و اگر مفطر ست بخورد و در لفظے
آمده اگر خواهد بخورد و اگر خواهد ترک دهد و ولیمه روز اول حق ست و روز دوم سنت و روز سوم
سمعه و هر که بشنواند خود را بشنواند و رسوا کند او را خدای تعالی و سندش غریب ست اگرچه شاهد
دارد و ولیمه تا سه روز غیر جائز نباشد زیرا که از باب ضیافت ست و مدت ضیافت در احادیث
دیگر همین سه روز آمده والله اعلم و آنحضرت صلعم ولیمه کرد بر بعض زنان خود بدو مد از جو و قیام
کرد میان خیبر و مدینه سه شب بنا بر بنا بصفیه و مدعو شدند مسلمانان در ولیمهٔ او و نبود دران
خبز و نه لحم همین امر بگستردن نطع فرمود و بران خرما و اقط و سمن انداخت و چون دو داعی فراهم آیند
در دروازهٔ هر که نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد و اگر یکے سابق گردد اجابت وی کند و سندش ضعیف ست
و فرمود نمی خورم تکیه زده و عمر بن ابی سلمه را گفت ای کودک نام خدا ببر و بدست راست بخور و از
پیش خود تناول کن و فرمود از جوانب قصعه بخورید و از وسط آن مخورید که برکت در وسط فرود می آید
و هرگز عیب طعامی نکرد اگر خوش داشت بخورد و نه بگذاشت و فرمود بدست چپ نخورید که شیطان
بهمین شمال می خورد و در آشامیدن آب نفس در آوند نزند و دران ندمد

باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

قسم می کرد آنحضرت صلعم در میان زنان خود بعدل و می گفت خداوندا این قسم من ست در آنچه
مالکش هستم پس ملامت مکن مرا در آنچه مالک آن هستی و من مالکش نیستم و این دلیل ست بر آنکه
محبت و میل قلب با یکے از زنان مقدور بنده نیست بلکه از جانب خداست و نیز درین قسم عدل و

تسویہ در جماع شرط نیست و ہر کہ دو زن دارد و مائل ست بسوی یکی از انہا بیاید روز قیامت و نصف بدن او افتادہ و خمیدہ و ساقط و مائل باشد و سندش صحیح ست مراد میل در قسم و انفاق ست نہ در محبت و از سنت ست کہ چون بکر را بر ثیب آرد ہفت شب نزد او باند پس تر قسم کند و اگر ثیب را بزنی گیرد سہ شب نزد او باند بار قسمت نباید و لہذا آنحضرت صلعم نزد ام سلمہ سہ شب بسر برد و فرمود تو بر اہل خود خوار نہ اگر خواہے نزد تو ہفت شب بانم ولکن نزد دیگر زنان خود ہم ہفت شب بگذرانم سودہ بنت زمعہ یوم نوبت خود بعائشہ بخشید پس آنحضرت صلعم دو شب نزد او بسر بردے و بعض زنان را بر بعض فضیلت در قسم نہ نہادے بکثرت نزد ایشان و کم روزی بودے مگر آنکہ بر ہمہ از ایشان گشتے و از ہر زن نزدیک شدی بغیر مسیس یعنے جماع تا آنکہ بزنے میرسید کہ نوبت او بودی پس نزدش شب بسر بردے و در روایتی آمدہ بعد از گزاردن نماز عصر بر زنان دور کردے پس تر از انہا نزدیک شدی و در مرض موت پرسیدی کہ فردا کجا باشم ارادہ یوم عائشہ می کرد ازواج مطہرات اذن دادند کہ ہر کجا کہ خواہد باند پس بخانۂ عائشہ ماند و نزد سفر درمیان زنان قرعہ انداختی سہم ہر کدام کہ برامدے ہمان را ہمراہ بردے و فرمود نزند یکی از شما زن خود را ہمچو زدن بندہ

باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت اے رسول خدا عتاب نمی کنم بروے در خلق و دین ولکن ناخوش دارم کفر را در اسلام فرمود باغچہ او را بروے باز می گردانی گفت آرے فرمود اقبل الحدیقۃ و طلقہا تطلیقۃ رواہ البخاری و در روایتے آمدہ کہ امر کرد او را بطلاق آن زن و عدت وے یک حیض گردانید و ثابت مردے کمرو بود زنش گفت اگر خوف خدا نبودے نزد در آمدن وے بروے او تف می زدم و این اول خلع بود در اسلام و ظاہر امر بطلاق مفید وجوب ست اگرچہ از برائے ارشاد گفتہ اند بدلیل قولہ تعالے امساک بمعروف او تسریح باحسان و نص اشارت می کند بآنکہ حاکم را امر بخلع میرسد

کتاب در بیان طلاق

ابغض حلال نزد خدا طلاق ست ابن عمر زن خود را طلاق داد و وی حائض بود پدرش
عمر فاروق رضی الله عنه آنحضرت را صلعم پرسید فرمود حکم کن او را بمراجعت بگذارد او را تا آنکه
پاک گردد از حیض باز حیض آرد باز پاک شود پس اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد قبل از مسیس طلاق
دهد این عدتی ست که او تعالی طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایتے آمده بگو او را که برگردد
باز طلاق دهد در حالیکه طاهر ست یا حامل و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یک
طلاق ولکن حاسب متعین نیست غالبا این حسبان از ابن عمر باشد و ازینجاست که جمعی از ائمه
حدیث قائل اند بعدم وقوع طلاق بدعی و بیکے دیگر زن خود را در حیض طلاق داده بود ابن عمر او را
گفت تو یک طلاق یا دو طلاق داده آنحضرت صلعم مرا امر کرد که مراجعت کنم و نگاهش دارم تا آنکه
حیض دیگر بیارد یا تو او را سه طلاق داده پس امر خدا را در بارهٔ طلاق زن خود عاصی شده
و در لفظ دیگر آمده که گفت ابن عمر رد کرد آنحضرت صلعم آن زن را بر من و آن طلقه را چیزے
ندید و فرمود که بعد از طهر طلاق ده یا نگاهدار گویم و این صریح ست در عدم وقوع بدعی والله اعلم
ابن عباس گوید سه طلاق بر عهد نبوت و عهد ابی بکر و دو سال از خلافت عمر یک طلاق بود یعنی
اگر در یک مجلس یک بار بلا فصل داده است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری که ایشان را دران
مهلت بود پس امضا کنیم آنرا بر ایشان و امضا کرد محمود بن لبید گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن
خود را سه طلاق داده است یعنی در یک بار پس خشمناک برخاست و گفت بازی کرده میشود بکتاب
خدا و من میان شمایم تا آنکه مردی گفت اگر بفرمائی او را بکشم ابو رکانه ام رکانه را طلاق داد رسول خدا
فرمود رجوع کن گفت سه طلاق داده ام فرمود دانستم برگرد و در لفظ آمده که سه طلاق داد در یک
مجلس و بران غمگین شد آنحضرت فرمود این یک طلاق ست و در روایت دیگر آمده که ابو رکانه سهیمه
زن خود را طلاق البته داد و گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت زن را بروے باز گردانید

وآمده که سه چیز ست که جد و هزل آن هر دو جد ست نکاح و طلاق و رجعت و در لفظ بجاے رجعت عتاق آمده و در روایتے دیگر وارد شده که جائز نیست لعب در طلاق و نکاح و عتاق هر کو اینها را گفت واجب شد و فرمود نبی شبهه تجاوز کرد خدا از امت من حدیث نفس را مادام که بدان عمل نکرده ست و تکلم ننموده و نهاد از این است خطا و نسیان را و انچه بران مستکره شده است و حرام ساختن زن بر خود چیزی نیست او تعالی فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة بلکه این تحریم یمین ست کفارهٔ آن بدهد دختر جون چون بر آنحضرت داخل کرده شد و آنحضرت باوی نزدیک گردید اعوذ بالله منك گفت فرمود لقد عذت بعظیم الحقی باهلك لاحق شو به کسان خود و این کنایه است از طلاق و فرمود نیست طلاق مگر بعد از نکاح و نه عتق مگر بعد از ملک و در روایتی آمده نه نذر در غیر ملک و نه عتق دران و نه طلاق دران و قلم مرفوع ست از سه کس نائم تا آنکه بیدار گردد و صغیر تا آنکه بالغ شود و دیوانه تا آنکه عاقل گردد و بهوش آید

باب در بیان رجعت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد و برمیگردد و گواه نمی گیرد پرسیدند گفت بر طلاق و بر رجعت او گواه گیرد ابن عمر چون زن خود را طلاق داد آنحضرت عمر را گفت مره فلیراجعها

باب در بیان ایلاء و ظهار و کفارهٔ آن

ایلا کرد آنحضرت صلعم از زنان خود و حلال را حرام ساخت و کفارهٔ یمین داد ابن عمر گوید موسے بعد از مضے چار ماه توقف کند و نمی افتد طلاق تا آنکه طلاق دهد سلیمان بن یسار چند و ده کس را از صحابه دریافت که ایشان مولی را واقف می کردند یعنی تا رجوع کند یا طلاق دهد رواه الشافعی ابن عباس گفته این ایلاء در جاهلیت تا یک سال و دو سال می شد حق تعالی توقیت آن بچهار ماه فرمود اگر ازین مقدار کمتر باشد ایلا نبود گویم معارض اوست ایلاء نبوی تا یک ماه و آن

مرفوع ست و این موقوف و جابر را حکایت ست نه توقیت مردی ظهار کرد با زن خود و بر وی
بیفتاد و نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت قبل از تکفیر بر وی افتادم فرمود نزد وی مرو تا آنکه حکم خدا
بجا آرے یعنے کفارہ دہے و در لفظے کفّ و لا تعد آمدہ سلمہ بن صخر بخوف رسیدن
بزن در رمضان ظہار کرد شبے چیزے از بدن آن زن نمایان شد بر وی بیفتاد آنحضرت
فرمود بردہ آزاد کن گفت جز گردن خود ہیچ ندارم فرمود دو ماہ پیاپے روزہ گیر گفت
نرسیدم بانچہ رسیدم مگر از ہمین روزہ گرفتن فرمود شصت مسکین را زنبیلے از خرما بخوران و
این کفارۂ ظہار ست

باب در بیان لعان

سیکے آنحضرت صلعم را گفت بفرما اگر یکے از ما زن خود را بر فاحشہ یابد چہ کار کند اگر می گوید تکلم میکند
بامر عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بر مثل آن ع گویم مشکل و گر نگویم مشکل پس ہیچ
جواب نداد روز دیگر آمد و گفت انچہ از تو پرسیدم بدان مبتلا گشتم پس آیات سورۂ نور فرود آمد
و آن را بران مرد تلاوت کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد کہ عذاب دنیا اہون ست از عذاب
آخرت وی گفت سوگند بکسیکہ ترا بحق فرستاد من بران زن دروغ نہ بستہ ام آنحضرت صلعم زن را
طلبداشت و وعظ کرد وے گفت قسم بکسیکہ ترا بحق برانگیخت وی دروغگو ست ناچار شروع بمرد
کرد و وی چار گواہے بنام خدا داد باز شروع نمود بزن و میان ہر دو جدائی ساخت و در
روایت دیگر آمدہ کہ متلاعنین را فرمود حساب شما ہر دو بر خداست و یکی از شما کاذب ست
اکنون ترا راہے بسوے آن زن نیست وی گفت مال من چہ حال دارد فرمود اگر راست گفتہ بر وی
پس آن مال در عوض استحلال فرج اوست و اگر بر وی دروغ بستہ پس رجوع مال از وی دور تر ست
و فرمود ببینید آن زن را اگر بچہ سفید رنگ فروہشتہ مو بیارد پس آن از شوی وست و اگر چشم سرمگون و
پیچیدہ موے کوتاہ قد آرد پس آن ازان کسی ست کہ با وی بدنام شدہ مردی دیگر را امر کرد کہ نزد وقت پنہان

نامشروع است بر وی همین او نهد که آن موجبه است یعنی فراق زن را واجب می کند و در قصهٔ
متلاعنین بروایت دیگر آمده که چون هر دو از تلاعن فارغ شدند مرد گفت بروی دروغ بستم ای
رسول خدا اگر اکنون نگاهش دارم و سه طلاق داد قبل از آنکه رسول خدا صلعم او را بدان امر فرماید مردی
دیگر آمد و گفت زن من دست لمس کننده را رد نمیکند فرمود بدر کن او را گفت می ترسم که جانم
در پی او رود فرمود پس تمتع شو بوی و در لفظی آمده که گفت صبر نمی توانم کرد از وی فرمود نگاهدار
او را پس دو گونه رنج و عذاب است جان مجنون را بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی + لمس در
لغت بمعنی سودن و گائیدن هر دو آمده تا مرادش کدام یک ازین هر دو معنی است و ظاهر آنست
که مراد اول باشد چه ابقا بر ثانی دور از شرائع اسلام و هدی شارع علیه السلام مینماید و چون
آیهٔ لعان فرود آمد فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی را که از ایشان نیست وی از رحمت خدا در
چیزی نباشد و او تعالی او را از بهشت نه در آرد و هر مرد که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند بسوی
او یعنی می داند که فرزند او است در پرده شود خدا از وی و رسوا نماید او را بر سر خلائق در اولین و
آخرین ختم گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود چشم زدن او را نفی وی نمیرسد یعنی انکارش بعد از
اقرار مفید نیست مردی گفت ای رسول خدا زن من کودکی سیاه زاییده است فرمود ترا اشتر انند
گفت آری پرسید رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگ اند فرمود در آن میان اورقی یعنی
سیاه فامی هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رگی آنرا کشیده باشد فرمود
پس شاید این پسر ترا هم رگی کشیده باشد غرضش که آن مرد تعریض کرد بنفی لکن آنحضرت او را ازین
امر رخصت نفرمود

باب در بیان عدت و سوگواری و استبرا و غیر آن

سبیعهٔ اسلمیه نفساء شد بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلعم اذن نکاح خواست
او را اذن داد و وی نکاح کرد و در لفظی آمده که بعد از چهل شب از وفات زوج خودش بزایید زهری

گویم باکی نمی بینم در آنکه نکاح کند و در خون باشد جز آنکه نزدیکش قربت نکند تا آنکه پاک
گردد و آمر بریره است به سه حیض سند معلول دارد و مطلقه ثلثه را سکنی و نفقه نبود و احداد نکند زن بر
هیچ میت زیاده بر سه روز مگر بر شوهر که چهار ماه و ده روز سوگواری نماید و جامه رنگین نپوشد
مگر جامه عصب یعنی هیچ چیز نزی و سرمه نکشد و عطر نمالد مگر چون از حیض پاک شود پاره از قسط
یا اظفار اگر بکار برد مضایقه نیست و در لفظی آمده که خضاب نکند و شانه نکند ام سلمه بعد از
وفات زوج صبر در هر دو چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی را می افروزد مکن آن را
مگر در شب و در روز دور کنی و شانه بوی خوش مکن و نه بحنا که این خضاب ست گفت پس
کدام شانه کنم فرمود کنار سدر زنی را شوهر مرده بود و چشمش درد آمد وی آنحضرت صلعم را
از سرمه کشیدن پرسید فرمود مکش خاله جابر مطلقه شد خواست که میوه نخل خود ببرد مردی او را
از برآمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود بلی خرمای خود را ببر شاید صدقه دهی یا کار
نیک بجا آری شوهر فریعه دختر مالک در جستجوی بندگان خود برآمده بود او را کشتند فریعه آنحضرت
را پرسید که بکسان خود برگردم که شوی من سکنی در ملک خود نگذاشته است و نه کدام نفقه فرمود
آری چون برگشت و در صحن خانه رسید آواز داد و فرمود که بمان در همان خانه که هستی تا آنکه کتاب
بمدت خود برسد وی همچنان کرد پس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود
فاطمه بنت قیس را شوهر وی سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کسی ناگهان
بر من درآید او را امر کرد پس وی نقل مکان نمود عدت ام ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز
باشد و در سندش انقطاع ست و اقراء نزد عائشه اطهار ست و نزد دیگران حیض و طلاق
امه دو طلاق باشد و عدتش دو حیض بود و سندش ضعیف حلال نیست مردی را که ایمان دارد
بخدا و روز آخرت آنکه بنوشاند آب خود بکشت دیگری مراد وطی با زن باردار ست و حدیث
دال ست بر تحریم آن عمر فاروق در باره زن مفقود الزوج تربص چار سال و بعد آن عدت
چار ماه و ده روز نشان داده و در مرفوع آمده که زن مفقود زن آن مفقود ست تا آنکه بیان بیاید

سندش ضعیف ست پس هردو در خورد احتجاج نبود و فرمود شب نگذارد هیچ مرد نزد زن مگر آنکه ناکح باشد یعنی زوج او یا ذو محرم و خلوت نکند هیچ کس بازنان مگر آنکه باوی ذی محرم بود در بارهٔ سبایای اوطاس ارشاد کرد که حامل موطوء نشود تا آنکه بار نهد و غیر حامل تا آنکه یک حیض آرد فرزند از برای فراش ست و عاهر را حجر یعنی حرمان یا رجم و حدیث دلیل ست بر ثبوت نسب ولد الحرام بفراش

باب در بیان رضاع

مکیدن یک دو بار حرام نمیگرداند آنحضرت فرمود نظر کنید کیستند برادران شما رضاعت نیست مگر از گرسنگی گویم واین در خرد سالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر و دو نیم سال نزد بعض مردم سهله دختر سهیل گفت اے رسول خدا سالم غلام ابی حذیفه با ما در خانه می ماند و بمبلغ رجال رسیده فرمود او را شیر خود نوشان حرام گردے بروی افلح برادر ابی القعیس بعد از نزول آیهٔ حجاب بر عائشه در آمدن خواست وی انکار کرد و با آنحضرت ذکر نمود فرمود او را بر خود اذن آمدن بده که عم تست یعنی از رضاعت در کتاب عزیز اول عشر رضعات معلومات بتحریم فرود آمده بود پس بخمس معلومات منسوخ شد آنحضرت صلعم وفات کرد و این آیه در قرآن خوانده میشد خواستند که آنحضرت صلعم دختر حمزه را بزنی گیرد فرمود وی مرا حلال نیست دختر برادر رضاعی منست و حرام می شود از رضاعت آنچه حرام میشود از نسب و فرمود حرام نمی سازد از رضاع هیچ قسم مگر آنچه بشگافد روده های کودک را و پیش از فطام باشد ابن عباس گفته نیست رضاع مگر در دو سال و این موقوف ست و در مرفوع آمده رضاع نیست مگر آنچه استخوان را توانا و سخت کند و گوشت برویاند عقبه بن حارث ام یحیی بنت ابی اهاب را تزوج کرده بود زنی آمد و گفت من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود کیف وقد قیل پس عقبه او را جدا کرد و وی شوی دیگر گرفت درینجا دلیل ست بر قبول شهادت واحد مرضعه و وجوب عمل

براان وآزاستر ضاع زن احمق نهی فرموده واین مرسل ست

باب در بیان نفقات

هند زن که ابی سفیان گفت ای رسول خدا ابوسفیان مردی بخیل ست آنقدرم از نفقه
نمی دهد که مرا وفرزندان مرا بسند شود مگر انچه از مال او بی دانستن وی بگیرم ولیتا نم
برمن درین کار گناهی هست فرمود از مال او انچه ترا واولاد ترا کفایت کند بمعروف
بگیر طارق محاربی بمدینه آمد و دید که آنحضرت صلعم بالای منبر ست ومیفرماید ید معطی علیاست
وبدایت کن بعیال مادر وپدر وخواهر وبرادر خود ثم ادناک ادناک وفائده این ترتیب
ظاهر ست مملوک را همین طعام وکسوت اوست وزیاده از طاقت وی کار نگیرد وحق زن
آنست که چون بخورد اورا بخوراند وچون بپوشد اورا بپوشاند واین حدیث پیشتر در باب
عشرت زنان گذشته ست ودر حدیث طویل حج آمده زنان را بر شما نان وجامه ست بمعروف
ومرد را این قدر بزه بس باشد که هر کرا قوت می دهد وی را ضائع گرداند ودر لفظی دیگر آمده که
حبس کند قوت را از مملوک وحاصل را که شوی او مرد هست نفقه نیست ویدعلیا بهتر از ید سفلی ست
وابتدا به کسی کند که عیالداری او می کند. زن می گوید که بخوران مرا یا بگذار سعید بن مسیب گفته
هر که نفقه نکند بر زن میان او وزن وی جدائی می باید کرد وگفته که سنت ست وبنا امر سل فرخ
عمر فاروق بامرای اجناد در بارهٔ مردان غائب از زنان کتابت کرد که آنهارا مؤاخذه کنند
برانکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق دهند نفقه زمان حبس بفرستند وسندش حسن ست مردی آمد وگفت ای
رسول خدا نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود نفقه کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر فرزند خویش
صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر زن خود خرج نما گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود صرف کن
یعنی بر مرکب گفت دیناری دیگر هست فرمود انت اعلم ودر لفظی تقدیم زوجه بر ولد آمده معاویه بن حیده گفته ای
رسول خدا نیکی با که کنم فرمود با مادر تو گفتم باز فرمود با مادر تو گفتم باز فرمود با درت گفتم باز فرمود با پدر تو پستر الاقرب فالاقرب

و این ترتیب حاکم مادۀ نزاع ست در بارۀ نفقات ذوی القربیٰ

باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت اے رسول خدا این پسر من ست شکم من او را آوند بود و پستان من او را مشک و کنار من او را جای ماندن و پدرش مرا طلاق داده است و می خواهد که از من او را بگیرد فرمود تو حقی باو مادام که نکاح نکنی زنی دیگر گفت زوج من می خواهد که پسر مرا ببرد حالانکه وے مرا نفع داده است و از چاه ابی عنبه آبم نوشانیده و شوهر وی نیز آمد آنحضرتؐ فرمود اے غلام این پدر تست و این مادر تو دست هر کدام که خواهی بگیر وے دست مادر گرفت و زن او را ببرد رافع بن سنان اسلام آورد و زنش از مسلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلعم مادر را یک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان هر دو نشانید وی میل بسوی مادر کرد فرمود اللهم اهده پس مائل بسوی پدر شد پدر او را بگرفت درین حدیث دلیل ست بر ثبوت حق حضانت از برائے ام کافره چه اگر او را حق نبودے صبی را میان هر دو ننشانیدی و نیز دلیل ست برانکه صبی تابع خیر الابوین ست در دین و دختر حمزه را بخاله سپرد و فرمود خاله بجاے مادر ست و در روایتے باین لفظ ست که دختر نزد خاله خود ماند که خاله والده ست خادم یکے چون طعام آرد اگر او را با خود ننشاند باری یک دو لقمه اش بدهد معذب شد زنی در بارۀ گربه که آن را بند کرده بود تا آنکه بمرد و بدوزخ شد نه خودش او را خورانید و نوشانید و نه رها کرد که خویشتن از خشاش یعنے هوام زمین بخورد

کتاب در بیان جنایات

فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان که گواہے می دهد به لا اله الا الله و انی رسول الله مگر بسبب یکے از سه خصلت یکے ثیب زانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و مفارق جماعت مسلمین

گویم و این نمی باشد مگر بکفر یعنی و ابتداع و در لفظ دیگر آمده یکی زانی محصن که سنگ زده آید
دوم مردی که مسلمانی را عمداً بکشد و در قصاص وی کشته شود و سوم مردی که بدر رود از اسلام
و جنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا نفی کرده شود از زمین و اول حکمی که
میان مردم روز قیامت کنند خونهاست و هر که بندهٔ خود را بکشد وی را بکشند و هر که عضو او
قطع کند عضوش ببرند و هر که او را خصی سازد وی را خصی نمایند و کشته نشود پدر عوض پسر و سندش
مضطرب ست ابو جحیفه مرتضی را کرم الله وجهه گفت نزد شما چیزی از وحی غیر قرآن هست فرمود
لا والذی فلق الحبة وبرأ النسمة الا فهم یعطیه الله تعالی رجلا فی القرآن و ما فی
هذه الصحیفة وی گفت درین صحیفه چیست فرمود درین صحیفه حکم دیت و رهائی اسیر ست
و آنکه مسلمانی عوض کافری کشته نشود و در لفظی آمده که خونهای مومنان برابر ست یعنی در قصاص و دیت
و سعی می کند بذمهٔ ایشان ادنی مومن و ایشان دست یکدیگر اند بر غیر خود و کشته نمیشود مومن
عوض کافر و نه ذو عهد در عهد خود دختری را یافتند که سرش را میان دو سنگ کوفته اند او را
پرسیدند که این کار بتو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر یکی یهودی کردند اشاره بسر کرد
که آری او را گرفتار آوردند وی اقرار کرد فرمود سرش را میان هر دو سنگ بکوبند یعنی
جزاء سیئة سیئة مثلها ولکن آخر اقتصار قتل بر شمشیر بوده لا غیر یکی غلام مردم گدا گوش
غلام مردم توانگر بریده بود آنها نزد آنحضرت آمدند از دیت هیچ نه دهانید و این دلیل ست بر آنکه
بر عاقلهٔ فقرا هیچ واجب نیست مردی دیگری را زانو خسته کرده وی نزد آنحضرت آمد و گفت
مرا قصاص گیر فرمود تا آنکه تندرست شوی باز آمد و گفت اقدنی پس قصاص گرفت از وی
باز آمد و گفت لنگ شدم فرمود ترا نهی کردم مگر نافرمانی کردی پس دور انداخت او تعالی ترا
و باطل شد لنگی تو بعده نهی فرمود از قصاص زخم تا آنکه به شود صاحب او و این مرسل ست
دو زن از قبیلهٔ هذیل باهم مقاتله کردند یکی سنگی بر دیگری انداخت وی و آنچه در شکم او بود
کشته شد خصومت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچه غرّه عبد یا یک ولیده ست و دیت زن

برعاقلهٔ او نهاد و اولاد او را دیگر کسانی را که با آنها بودند وارث آن زن گردانید درین میان حمل بن نابغهٔ هذلی گفت اے رسول خدا کیف یغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا استهل فمثل ذلک یطل یعنی دیت طفلی که نه خورده و نه آشامیده و نه حرف رانده و نه آواز کرده یعنی چه بلکه همچو این جان رایگان باشد آنحضرت فرمود انما هذا من اخوان الکهان یعنی این کس از برادران کاهنان ست و این بنا بر سجع بندے او ارشاد کرده در لفظ دیگر چنین آمده که عمر فاروق پرسید که کسے هست که قضاء آنحضرت صلعم را در بارهٔ جنین حاضر شده باشد حمل بن نابغه برخاست و گفت من بودم درمیان آن دو زن که یکے دیگرے را بزد و ربیع دختر نضر عمهٔ انس بن مالک دندان ثنیتین دختر یکے از انصار شکست عفو خواستند انصار انکار نمودند ارش عرض کردند نیز نه پذیرفتند نزد آنحضرت صلعم آمدند و قصاص خواستند امر بقصاص فرمود انس بن نضر گفت ای رسول خدا اگر ثنیهٔ ربیع شکسته شود سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاد دندانش شکسته نشود فرمود اے انس کتاب خدا همین قصاص ست درین میان قوم رضا بعفو دادند آنحضرت فرمود ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره و در مقتول در عمیا یا رمی بحجر یا سوط یا عصا عقل خطاست و در قتل عمد قود باشد و هر که حائل شود میان این قود لعنت خدا است و اگر مردے مردے دیگر را نگاهداشت و بگرفت و دیگرے آنرا بکشت قاتل کشته شود و ممسک محبوس گردد و آنحضرت صلعم یکے مسلمان را در قصاص معاهد قتل کرد و گفت من اولی ترم بوفاء ذمهٔ او و حدیث مرسل ست و اسناد وصلش واهی کودکی بفریب کشته شد عمر بن خطاب گفت اگر شریک می شدند اهل صنعا در وی همه را عوض او می کشتم و این مذهب ولیست رضی الله عنه و بعض سلف موافق او نیند درین حکم و این موقوف در بخاری ست و در مرفوع آمده کسیکه کشته شود او را قتیلی بعد ازین مقاله من پس کسان او میان دو اختیار اند دیت گیرند یا بکشند۔

باب در بیان دیات

آنحضرت صلعم کتابے بسوی اهل یمن نوشت در وی این ست که هر که مومنی را بی جنایت کشد

دیده و دانسته دی قود ست یعنی کشته شود مگر آنکه اولیاء مقتول رضا دهند یعنی بدیت یا بعفو و در
کشتن نفس دیت صد شتر باشد و در بینی اگر از بیخ بریده شود تمام دیت مذکور ست همچنین در
زبان و در هر دو لب و در ذکر و در هر دو خایه و در شکستن پشت و در هر دو چشم و در یک
پاے نیمهٔ دیت و در مامومه که بپوست مغز رسد ثلث دیت و در جائفه که درون شکم رسد
ثلث دیت و در منقله که استخوان را بجا کند پانزده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پاے
ده شتر و در دندان پنج شتر و در موضحه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل ست و مرد
مقتول می شود عوض زن و بر اهل طلا هزار دینار ست و این حدیث مرسل ست و دیت
خطا بطور اخماس باشد یعنی بست حقه و بست جذعه و بست بنت مخاض و بست بنت لبون
و بست ابن لبون و در لفظے بست ابن مخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول قوی
و وقفش اصح ست از رفع و در روایت دیگرے جذعه و سی حقه و چهل خلفه که اولادش
در بطون آنها باشد وارد شده و جابر ترین کسان بر خدا سه کس اند یکے کشنده
کسے در حرم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنا بر ذحل جاهلیت یعنے بطور ثار و طلب
مکافات و خطا شبه عمد آنست که به تازیانه یا چوبدستی بود دیتش صد شتر ست از انجمله
چهل حامل باشند و خنصر و ابهام برابر اند در دیت و در روایتے آمده همه انگشتان یکسان اند
و ران و همچنین برابر اند دندان و ضرس در دیت و دندان پیشین و کرسے همه یکسان اند و در لفظے
آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابر اند هر اصبع را ده شتر دیت ست و هر که طبیب
شد بتکلف و معروف نیست بطب و از وی نقصان جانے یا ما دون آن شد وے
ضامن باشد یعنی بدیت آن جنایت و ارسالش اقوی ست از وصل و در مواضح
پنج پنج شتر ست و همه انگشتان برابر اند ده ده از شتر دیت هر انگشت باشد و عقل اهل ذمه
نصف عقل مسلمانان ست و در لفظے دیگر دیت معاهد نصف دیت حر آمده و عقل زن
مثل عقل رجل ست تا آنکه بثلث دیت خود برسد و عقل شبه عمد مغلظ ست مثل عقل عمد و

صاحبش کشته نشود و این چنان باشد که شیطان بجهد و میان مردم خونریز مهیا شود بغیر عداوت و بغیر حمل سلاح مردی در عهد نبوت مردی دیگر را بکشت آنحضرت صلعم بر وی دیت دوازده هزار درهم بنهاد آبورمثه با پسر خود پیش جناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من ست گواه شو فرمود آگاه باش که وی جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بر وی ۵ گنه بود مرد ستمگاره را ☆ چه تاوان زن و طفل بیچاره را ☆ و این موافق قرآن ست

لا تزر وازرة وزر اخری

باب در بیان دعوی خون و قسامت

عبد الله بن سهل و محیصه بن مسعود بنابر جهدی که بایشان رسیده بود بخیبر رفتند محیصه آمد و گفت که ابن سهل را کشته در چشمه انداخته اند نزد یهود آمد و گفت والله شما او را کشته اید آنها انکار کردند و گفتند والله ما او را نکشته ایم محیصه با برادر خود حویصه و عبد الرحمن بن سهل نزد رسول خدا صلعم آمد و خواست که سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان سال را در سخن مقدم کن پس اول حویصه سخن کرد باز محیصه آنحضرت فرمود یهود دیت صاحب شما دهند یا بجنگ برخیزند و درین باب خطی بآنها نوشت یهود نوشتند که والله ما او را نکشته ایم آنحضرت این هر سه را فرمود شما سوگند میخورید و مستحق خون صاحب خود می شوید گفتند نه فرمود پس یهود حلف کنند گفتند آنها مسلمان نیستند آنحضرت صلعم دیت از نزد خود داد و صد ناقه فرستاد سهل گوید فلقد رکضتنی منها ناقة حمراء یعنی ناقه سرخی از انجمله مرا لت زد و این حدیث متفق علیه ست و بالجمله آنحضرت صلعم قسامت را بر همان قاعده که جاهلیت مقرر داشت و میان انصاریان درباره قتیل که دعوایش بر یهود میکردند حکم فرمود و آن پنجاه سوگند ست که از اهل محله بستانند پس اگر حلف کردند بری شدند و رنه دیت لازم آمد

باب در بیان قتال اهل بغی

آنحضرت صلعم فرمود هر که بر داشت بر ما سلاح وی از ما نیست و هر که برون شد از فرمانبری وجدا شد از جماعت و مرد پس مردنش مردن جاهلیت ست و فرمود بکشد عمار بن یاسر را گروه باغی و وی همراه مرتضی بود در حرب معاویه ولکن این بغی باغی را از اسلام برون نمی برد بلکه وی خاطی و عاصی و طاغی ست و این جنگ خالی از شائبهٔ عصبیت و حمیت جاهلیت نبود و تا ما مامور بکف لسان از صحابهٔ کرام و اہل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر احدی از صحابه والله اعلم و فرمود می دانی ای ابن ام عبد چیست حکم خدا در بارهٔ کسیکه باغی شد ازین امت وی گفت خدا و رسول دانا ترند فرمود کار زخمی ایشان تمام نکنند و اسیر را نکشند و هارب را نه طلبند و فی را بخش نمایند و صحیح وقف اوست بر علی و وی رضی الله عنه اصل ست در احکام این باب دربرو بیست اعتماد در مسائل بغی و کار روائی آن و مرفوع درین باب اقل قلیلی بیش نیست بلکه خود موجود نیست آنحضرت فرمود صلعم هر که بیاید شما را و کار شما فراهم ست و می خواهد که جماعت شما را پراگنده کند او را بکشید

باب دربیان کشتن جانی و مرتد

هر که کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهید ست یعلی بن امیه با مردی جنگید یکی دست دیگرے بگزید وی دست خود از دهنش برکشید دندان پیشین او بیفتاد خصومت پیش آنحضرت آمد فرمود یکی از شما دست برادر خود همچو شتر نر می گزد برو که ترا دیت نیست حدیث دلیل ست بر آنکه جنایتی که بر مجنی علیه بسبب او واقع شود و از برائے دفع ضرر بود دیت دران قصاص نباشد و فرمود اگر بنگرد مردے بر تو بغیر اذن و تو آن را سنگریزه زنی و چشم او را کور کنی بر تو گناه نیست و این متفق علیه ست و در لفظے آمده که نیست دیت و نه قصاص و این نزد ائمه حدیث بر ظاهر خود ست و تاویل دران فرع تکذیب باشد. والله اعلم و حکم کرد آنحضرت صلعم بآنکه حفظ حائط در روز بر اهل حائط ست و حفظ ماشیه در شب بر اهل ماشیه و ضمان

چیزی که نقل کرد ما شیه در شب برائی ماشیه ست معاذ بن جبل در حق مردے که مسلمان شده یهودی گردید گفته از پا نشینم تا آنکه کشته شود بحکم خدا و رسول پس وے کشته شد و در روایتی آمده که پیش ازین از وی توبه خواسته بودند و آمده که هر که تبدیل کند دین خود او را بکشید یعنی فی الفور بلا مهلت حاصل آنکه تیغ بر سر مرتد بکشند و گویند برگرد پس اگر برنگردد بزدم او را بکشند نابینائے را ام ولد بود که آنحضرت صلعم را دشنام میداد و در جناب او میمالفت همی او را منع میکرد وے باز نمی آمد شبی بمغول برگرفت و در شکم او خلانید و بروی نشست و او را بکشت این خبر بجناب رسالت رسید فرمود آگاه باشید و گواه شوید که خون آن زن ایگان ست و این دلیل ست برآنکه ساب نبی صلعم مستحق قتل ست بحق شرعی و دم او هدر ست اگرچه مسلمان باشد چه این سب سبب ردت او گشته

کتاب الحدود

باب در بیان حد زانی

مردے از بادیه نشینان نزد رسول خدا آمد و گفت ترا سوگند خدا میدهم که مرا حکم بکتاب خدا کنی دیگرے که ازوی فهمیده تر بود گفت آری میان ما بکتاب الله حکم فرما و مرا دستوری سخن ده فرمود بگو گفت پسر من مزدور این کس بود با زن وے زنا کرد مرا گفتند که بر پسرم رجم ست من صد گوسفند و دخترکے بفدا دادم و علما را پرسیدم گفتند بر پسر من صد تازیانه و بیرون کردن از شهر ست تا یک سال آنحضرت فرمود سوگند بکسیکه جان من در دست اوست حکم کنم در میان شما هر دو بکتاب خدا دختر و گوسفند واپس ست بر تو و بر پسر تو صد تازیانه و تغریب یک عام ست اے انیس بامداد پیش زن اینکس رو و اگر اقرار کند رجمش بکن و فرمود بگیرید از من بگیرید از من او تعالی از برائے زنان راهے نمود در زنائے بکر با بکر صد تازیانه و نفی یکسال یا تغریب یک عام ست و در زنای ثیب با ثیب صد تازیانه و رجم ست مردے

قوله صاحب رسول السلام ... (حاشیه: یادداشت‌های دست‌نویس در حاشیه)

از مسلمانان در مسجد نزد رسول خدا آمد و فریاد برآورد که من زنا کرده ام آنحضرت صلعم از وے
رو بگردانید آن مرد روبرو آمد و گفت من زنا کرده ام باز اعراض فرمود تا آنکه تکرار کرد
چار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواہے داده است او را بخواند و فرمود ترا جنون ہست
گفت نه فرمود نکاح کرده و محصن شده گفت آری فرمود ببرید او را و سنگسارش بکنید
و این تکرار اقرار از طرف زانی بطور خود بود نه بطلب آنحضرت پس حجت نبود بلکه اقرار یک بار
کافی شود و ہمچنین ماعز بن مالک را فرمود شاید بوسه گرفته یا بدست یا چشم و ابرو اشاره
نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او را گفت آری پس امر فرمود به رجم و آنجا ہمین یک
اقرار است پس بس عمر فاروق رضی الله عنه در خطبه خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد
و بر وی کتاب فرود آورد و دران آیه رجم بود ما آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و رجم فرمود
آنحضرت صلعم و رجم کردیم ما بعد از وی علیه الصلوة والسلام و می ترسم که اگر دراز شود مردم را زمان
قائلی بگوید که ما رجم در کتاب خدا نمی یابیم و گمراه شوند بترک فریضه خدا و بی شک رجم ثابت و حق ہست
در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزد قیام بینه یا وجود حبل یا اعتراف
متفق علیه و اگر ظاہر شود که واحدی یکے زنا کرده است پس او را حد زند و سرزنش نکند باز اگر زنا کند
ہمان حد زند و ملامت نفرماید باز اگر زانی شود کرت سوم وی را بفروشد اگرچه برسنی از موے
باشد و ہذا لفظ مسلم و فرمود برپا سازید حدود را بر مما لیک خود و زنی از جهینه که باردار از زنا بود
پیش رسول خدا آمد و گفت من رسیدم حدی را برپا کن حد بر من آنحضرت ولی او را طلبید و فرمود
با وے احسان کن و چون بار نهد نزد من بیار وے ہمچنان کرد حکم به رجم او داد وی جامهاے
خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلعم بر وی نماز گزارد عمر گفت تو بر وی نماز میکنی
و وے زنا کرده بود فرمود وے چنان توبه کرده ہست که اگر میان ہفتاد کس از اہل مدینه
قسمت کنند ہمه را بگنجد آیا یافتی فاضل ترے از انکه جان خود را در راه خدا باخته رواه مسلم
ہمچنین رجم کرد مردی را از اسلم و مردی را از یهود و زنی را که ہمین غامدیه ہست و قصه رجم ہر دو یهود

در صحیحین آمده سعید بن سعد گوید در خانهای ما مردکی ناتوان بود با داهیه از دمامان خانه پلیدی
کرد با نحضرت صلعم ذکر کردند فرمود حدش بزنند گفتند ضعیف تر از انست که حد زده شود فرمود
شاخی کلان که در وی صد شاخ باشد بگیرید و یک بار بزنید همچنین کردند اسناد این حدیث
حسن ست اگرچه در وصل و ارسالش اختلاف کرده اند و فرمود هرکه را یابید که کار قوم لوط می کند
فاعل و مفعول به هر دو را بکشید و هرکرا یابید که بر بهیمه بیفتاد او را قتل سازید و هم آن بهیمه را بکشید
ابن عمر گوید هم آنحضرت حد زد و بدر کرد و هم ابوبکر و در رفع و تفتیش خلاف ست و لعنت کرد
مخنثان را از مردان و مردواران را از زنان و فرمود بدر کنید ایشان را از خانهای خود و دور کنید
حدود را تا جایی دور کردن یابید و سندش ضعیف ست و در روایتی دیگر چنین آمده دور کنید
حدود را از مسلمانان تا بتوانید و این نیز ضعیف ست و لفظ علی مرتضی رض آنست که دور کنید حدود
را بشبهات و در مرفوع ست که بپرهیزید این نجاستها را که او تعالی از ان نهی فرموده و کسیکه فرود آید
بگناه باید که بپوشد آن را بپوشیدن خدا و باید که توبه کند بسوی خدا چه هرکه ما را گناه خود ظاهر کند
بروی اقامت کتاب خدا کنیم اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا انك على ما تشاء قدير

باب در بیان حد قذف

ذمیکه عذر عائشه رضی الله عنها فرود آمد آنحضرت صلعم بر منبر استاد و خطبه خواند و ذکرش نمود و قرآن
خواند چون فرود آمد بدو مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را حد زدند و اول لعان که در اسلام بود
آنست که شریک بن سحماء را هلال بن امیه قذف کرد بزن خود آنحضرت صلعم فرمود گواه بیار
یا حد را بر پشت خود بپذیر لکن ابن عامر بن ربیعه گوید ابوبکر رض و عمر رض و عثمان رض و من بعد ایشان را دریافتم
ندیدم که مملوکی را در قذف بزنند مگر چهل تازیانه یعنی حد عبد نیمه حد حر ست و هرکه قذف کند مملوک
خود را روز قیامت بر وی حد زنند مگر آنکه همچنان باشد که وی گفته ست

باب در بیان حد سرقه

دست دزد نبرند مگر در چهارم دینار یا زیاده و بلفظ بخاری آنست که بریده میشود ید در ربع دینار فصاعداً و نزد احمد باین لفظ است ببرید در ربع دینار و مبرید در کمتر از ان و ببرید آنحضرت صلعم در سپری که بهای آن سه درهم بود و آن ربع دینار است و فرمود لعنت کند خدا سارق را که می دزدد بیضه را پس بریده می شود دست او و می دزدد رسن را و منقطع می گردد ید او و مراد مقدار سه درهم است در ثمن و اسامه بن زید را گفت شفاعت می کنی در حدی از حدود خدا و برخاست و خطبه خواند و گفت ای مردم هلاک شدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی در ایشان دزدی می کرد او را میگذاشتند و چون ضعیفی می دزدید بر وی حد بر پا می نمودند زنی بود در مخزوم متاع مردم بعاریت میگرفت و انکار می نمود آنحضرت صلعم حکم بقطع ید او فرمود و گفت نیست بر خائن و نه بر غارتگر و نه بر مختلس قطع ید و نه در میوه بر درخت و نه در پیه خرما و دزدی را که مقر بود بدزدی پیش آنحضرت صلعم آوردند نزد او متاع نبود فرمود گمان نمیبرم که دزدیده باشی گفت آری دزدیده ام بر وی همان سخن را دو بار یا سه بار اعاده فرمود وی هر بار اقرار می کرد بسرقه ناچار امر کرد بوی پس دست او بریدند و آوردند فرمود آمرزش خواه از خدا و توبه کن بسوی او وی گفت استغفر الله و اتوب الیه فرمود اللهم تب علیه سه بار و در روایتی آمده که ببرید او را و ببرید دست او و داغ دهید آن را و فرمود تاوان نزنند سارق را بعد از اقامت حد بر وی و سند منقطع و قیل منکر آنحضرت صلعم را از میوهٔ آویخته بر درخت پرسیدند گفت هر که رسید آن را بدهن خود از حاجتمندان و یکبار نگرفت بر وی هیچ نیست و هر که بچیزی از ان بیرون آمد بر وی تاوان و عقوبت است یعنی قیمت آن و اگر بعد از جای دادن خرمن بدر برد و ثمن مجن رسید بر وی بریدن دست است یکی چادر صفوان بن امیه دزدیده بود چون آنحضرت صلعم امر بقطع ید او کرد صفوان شفاعت کرد و گفت عفو کردم فرمود چرا پیش از آوردن من عفو ننمودی سارق دیگر را آوردند فرمود بکشید گفتند دزد دست فرمود دست او ببرید چنانچه دستش بریدند بار دیگر آوردند فرمود بکشید همان گفتند و همان کردند بار سوم آورده شد باز همان فرمود و همان کردند کرت چهارم و نوبت پنجم آوردند فرمود قتل کنید

چنانچه قتل کردند شافعی گفته قتل در بار پنجم منسوخ ست

باب در بیان حد شارب و بیان مسکر

مردی شراب‌خوار را نزد آنحضرت آوردند بدو شاخ خرما قریب چهل بار بزد و ابو بکر نیز همچنان کرد چون عمر خلیفه شد از مردم مشوره جست عبدالرحمن بن عوف گفت سبکترین حدود هشتاد تازیانه است پس عمر بهمان مقدار امر کرد علی مرتضی گفت تازیانه زد آنحضرت صلعم چهل بار و ابو بکر چهل بار و عمر هشتاد بار و همه سنت ست و این احب ست بسوی من مردی شهادت داد بریکی که وی او را دید که قی می کند خمر را عثمان گفت وی قی نکرد تا آنکه شراب خورد و آمده که فرمود در بارهٔ شارب خمر که تازیانه زنید او را چون باز نوشد باز جلد کنید چون بار سوم نوشد باز تازیانه زنید چون بار چهارم خورد گردنش بزنید و ذکر کرد ترمذی که آنچه دال ست بر نسخ قتل در کرت چهارم و ابو داود آنرا صریحا از زهری روایت نموده و فرمود چون یکی از شما کسی را بزند باید که از روی او بپرهیزد و قائم کرده نشود حدود در مساجد آنس گوید فرود آمد تحریم خمر و نیست در مدینه شرابی مگر از تمر عمر گفته خمر از پنج چیز ست انگور و تمر و عسل و گندم و جو و خمر آنست که عقل را بپوشد و زیاده هیچ اگر نیست این نه بس که ترا + دمی ز دوسوسه عقل بیخبر دارد + آنحضرت صلعم گفته هر مسکر خمر ست و هر مسکر حرام و هر چه بسیار او نشه آرد اندکش حرام ست و ساخته می شد نبیذ از برای آنحضرت صلعم در مشک پس امروز و فردا و پس فردا می آشامید و شب سوم خودش می نوشید و دیگران را می نوشانید و آنچه می افزود آن را بر زمین میریخت ع و للارض من کاس الکرام نصیب و فرمود ننهاده ست خدا شفای شما در آنچه بر شما حرام ساخته ست طارق بن سوید گفت خمر برای دوا میسازم فرمود آن دوا نیست ولکن داء ست

باب در بیان تعزیر و حکم صائل

آنحضرت فرمود تازیانه نزنید بیش از ده ضرب مگر در حدی از حدود خدا و اقاله کنید ذوی الهیئات را لغزشهای
آنها مگر حدود و قتل مرتد نفس گوید پس آنکه براحدی حد کرد پس بمیرد در نفس خود چیزی ست ازان نیابم
مگر شارب خمر که اگر اتفاقا بمیرد دیتش بدهم و هر که مقتول شد نزد مال خود وے شهید ست و فرمود
باشند فتنها پس باش دران بنده خدا کشته شده و مباش کشنده در آن دلیل ست بر ترک
مقابله بجهت وجوب مدافعه از نفس و مال نزد ظهور فتن و تحذیر ست از دخول آنها ازان گوییم این
زمان احق ست بامتثال این امر و فرمود اگر مطلع شد یکی در خانه تو و تو او را اذن ندادی پس
سنگریزه زدی او را و کور کردی چشمش گناهی نیست و در روایت دیگر آمده که نیست دیت و نه قصاص ناقه
براء در حائط مردی درآمد و تباهش ساخت آنحضرت صلعم بر اهل اموال حکم بحفظ آن در روز
و بر اهل مواشی بحفظ آن در شب حکم فرمود

کتاب در بیان جهاد

هر که مرد و غزا نکرد و نه حدیث کرد بدان نفس خود را وے بر شعبه از نفاق بمیرد و فرمود جهاد کنید
مشرکان را بمال و جان و زبانهاے خود عائشه پرسید که بر زنان جهاد هست فرمود آرے
جهادی هست که دران قتال نیست و آن حج و عمره ست مردی آمد دستوری خواست در جهاد
فرمود مادر و پدر تو زنده اند گفت آرے فرمود در ایشان پس جهاد کن یعنی در خدمت ایشان کوشش
بجا آر و در روایتی آمده برگرد و اذن خواه از آنها اگر اذن دهند ترا فبها ورنه نیکی کن با آنها و فرمود
من بیزارم از هر مسلمان که می ماند میان مشرکان و راجح ارسال اوست و فرمود نیست هجرت بعد
فتح مکه یعنی بسوی مدینه ولکن جهاد و نیت ست و فرمود هر که قتال کند تا کلمه خدا بلند گردد آن
قتال در راه خدا باشد و آمده که منقطع نمیشود هجرت تا دامیکه قتال کرده شود دشمنان و این دلیل ست
بر ثبوت هجرت و بقاء او تا یوم القیامه ولکن دال نیست بر وجوب و ضروریست که هجرت ممن باشد ورنه
کجا رود و چه کار کند آنحضرت صلعم بر بنی مصطلق غارت آورد و آنها غافل بودند پس

بمقاتلین ایشان را بکشت و فرزندان را بند کرد و این دلیل ست بر جواز استرقاق عرب و کودکه چون
امیر می کرد کسی را بر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص او را بتقوای خدا و با مسلمانان که همراه او بند
بخیر و می گفت غزا کنید بنام خدا در راه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت مکنید و عهد شکنی
ننمایید و مثله مکنید و طفل را مکشید و چون دشمن خود را از مشرکان ملاقی شوی بسوی یکی از سه
خصال دعوت نما هر خصلت را که بپذیرند قبول کن از انها و باز مان از ایشان دعوت کن ایشان را
بسوی اسلام اگر اجابت کنند بپذیر باز بخوان ایشان را بسوی تحول از دار خود بسوی دار مهاجرین
و ایشان را ست آنچه مهاجرین را ست و بر ایشان ست آنچه بر انها ست پس اگر ابا نمایند
از تحول پس خبر کن ایشان را که خواهند بود همچو اعراب مسلمین و جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا
که جاری میشود بر مومنان و هیچ حق ایشان در غنیمت و فی نبود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان پس
اگر ازین هم انکار نمایند جزیه خواه از ایشان اگر اجابت کنند بپذیر و باز مان و اگر انکار آرند استعانت
کن بخدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کدام قلعه را محاصره کنی و خواهند که ایشان را ذمه
خدا و رسول دهی پس مده و لکن ذمه خود و یاران خود بده چه اگر ذمه خود و اصحاب خود بشکنی آسان ست
از آنکه ذمه خدا و رسول بشکنی و اگر خواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری مکن بلکه بر حکم خود فرود آر
چه نمی دانی که حکم خدا را در بارهٔ ایشان برسی یا نه و چون اراده غزو فرمودی توریه بغیر آن کردی
و چون در اول روز قتال نکردی قتال را تا زوال شمس و وزیدن بادها و نزول نصر تاخیر نمودی
و سی را صلعم از شبخون زدن بر مشرکان پرسیدند که دران زنان و کودکان هم ضائع می روند فرمود
هم منهم یکی در روز بدر همراه آنحضرت صلعم شد فرمود برگرد که من بمشرک مدد نمی جویم و در
بعض مغازی زنی را کشته دید پس انکار کرد قتل نساء و صبیان را و فرمود بکشید شیوخ مشرکان را
و باقی دارید کودکان ایشان را صحابه مبارزه کردند روز بدر و ابو ایوب گفت این آیه و لا
تلقوا بایدیکم الی التهلکة در حق ما معاشر انصار فرود آمده و این را بطریق رد گفت بر کسیکه
انکار کرد بر کسیکه حمله آورد بر صف روم و درانها درآمد و آنحضرت صلعم نخل بنی نضیر را ببرید و بسوخت

و فرمود خیانت نکنید که خیانت و غلول نار و عار است بر اصحاب خود در دنیا و آخرت و سلب مقاتل
دهانید عبدالرحمن بن عوف گوید دو جوان که مبادرت کردند در قتل ابوجهل آنحضرت صلعم را خبر نمودند
بقتل او فرمود کدام یک از شما او را کشته است هر یکی گفت من کشته ام فرمود سیف خود را از
خون او پاک کرده اید گفتند نه در هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو او را کشته اید و سلب وی
بمعاذ بن عمرو داد و بر اهل طائف منجنیق نهاد و روزیکه در مکه داخل شد بر سر مبارکش مغفر بود
چون آن را انکشید مردی آمد و گفت عبدالله بن خطل به پرده کعبه آویخته است فرمود بکشید
او را و تسکین را روز بدر بطریق صبر کشت یعنی بی آب و دانه گذاشت تا آنکه بمردند و فدا کرد دو
مرد مسلمان را بیک مرد مشرک و فرمود قوم چون مسلمان شوند دماء و اموال خود را نگاه دارند و این
دلیل است بر تحریم دم و مال کافری که مسلمان شد و در بارهٔ اسارای بدر فرمود اگر مطعم بن عدی
زنده بودی و در بارهٔ این پلیدان و گندگان سخن نمودی از برای خاطر خاطرش ایشان را
رها کردم و این موافق آیهٔ قرآنی است فاما منا بعد و اما فداء و روز اوطاس بندیان
یافتند که شوهران داشتند پس تحرج کردند حق تعالی این آیه فرو فرستاد والمحصنات من النساء
الا ما ملکت ایمانکم و این دلیل است بر فسخ نکاح مسبیّة استثناء در آیه متصل است و نیز دال است
بر جواز وطی پیش از اسلام آنحضرت صلعم فوجی بسوی نجد گسیل کرده بود شتران بسیار غارت
کردند هر یکی را دوازده دوازده شتر در سهم بدست آمد و یک یک شتر در تنفیل داده شد و روز
خیبر اسپ را دو سهم و پیاده را یک سهم داد و در لفظی آمده که مرد را با اسپ او سه حصه بخشید یک سوار را
دو و اسپ را او فرمود نیست نفل مگر بعد از خمس و در بدایت غزوه تنفیل ربع و در رجعت تنفیل ثلث
فرمود و این نفل بعض سرایا را خاصة می داد جز قسمت عامهٔ جیش و صحابه عسل و عنب را می خوردند
و بر نمی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد و روز خیبر طعام بدست آمد هر که آمدی بقدر کفایت
گرفته و برگشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بر دابهٔ فی سوار نشود تا آنکه لاغرش
ساخته باز گرداند و نه جامهٔ از غنیمت مسلمانان بپوشد تا آنرا کهنه گردانیده باز پس نماید و آن میدهد

بر مسلمانان بعض ایشان و در لفظے آمده که کمترین ایشان یعنی همچو زن و غلام و در روایتی دیگر ست
که ذمه مسلمانان یکیست متولی می شود بدان ادنای ایشان و در روایت دیگر ست یجیر علیهم اقصاهم
یعنی آنکه دورترین ایشان ست و حاصل همه الفاظ یکے ست و ام هانی را فرمود قد اجرنا من
اجرت یعنی امان دادیم هر که را تو امان دادی و فرمود بدر کنم یهود و نصاری را از جزیرهٔ عرب
تا آنکه نگذارم مگر مسلمان را و بود اموال بنی نضیر از وادی فیٔ خدا بر رسول خود چه مسلمانان
بران اسپ و شتر ندوانیدند پس خاص بود بآنحضرت اهل خود را ازان نفقهٔ یک سال می داد و
باقی را عدة فی سبیل الله در کراع و سلاح می نهاد و دران صرف می کرد مراد بکراع دواب ست
و بسلاح آلات جنگ گویم سلاطین و روساء که صرف آستان خود را جدا از آمدنی ملک و ریاست
دارند و آن را جیب خاص خوانند از همین جا ست والله اعلم و در غزوهٔ خیبر گوسفندان در غنیمت آمد
طائفه را از اهل غزا بخشید باقی را در غنیمت نهاد و این حدیث یکے از ادلهٔ تنفیل ست و فرمود
من عهد نمی شکنم و قاصدان را بند نمی نمایم و هر قریه که در وی آمده اقامت کردید یعنی بی قتالش
خالی نمودید سهم شما در وی ست و هر قریه که عصیان خدا و رسول کرد خمس آن خدا و رسول راست
پستر شما را یعنی بعد از خمس

باب در بیان جزیه و هدنه یعنی صلح

جناب نبوت صلعم جزیه از مجوس هجر ستاند و در سندش انقطاع ست مراد بمجوس آتش پرستان اند
چون خالد بن ولید اکیدر دومه را گرفتار کرده آورد آنحضرت صلعم خونش نریخت و بر جزیه مصالحه فرمود
و معاذ را بیمن فرستاد و امر کرد که از هر حالم دینارے یا برابر آن جامهٔ معافری در جزیه بگیرد و فرمود
اسلام بالا است یعنی بر همه ادیان در هر امر و بالا کرده نمیشود یعنی هیچ دین در هیچ امر بروی و فرمود ابتدا مکنید یهود و
نصاری را بسلام و اگر یکے را از انها در راهے پیش آیید او را بسوی راهے تنگ مضطر سازید و در حدیبیه مصالحه
فرمود بر وضع حرب تا ده سال تا مردم ایمن شوند و بعض از بعض باز باشند و دران مصالحه این هم بود که هر که

ازشما آید او را برشما باز نگردانیم و هرکه از ما رود او را باز پس دهید گفتند این شرط بنویسیم فرمود هرکه از ما رفت خدا او را دور افگند و هرکه نزد ما آید برای وی حق تعالی زود فرجی و مخرجی دهد و هرکه معاهد را کشت وی بوی جنت نشمد با آنکه رائحۂ او از چهل ساله راه می آید

باب در بیان سبق و رمی

آنحضرت صلعم میان اسپان لاغر سبق کرد از حفیا تا ثنیۃ الوداع و فاصله میان این دو جا پنج یا شش میل ست و همچنین بدوانید اسپان غیر لاغر را از ثنیه تا مسجد بنی زریق و ابن عمر درین مسابقان بود و فصل میان این هر دو جا یک میل ست و تسبیق کرد در اسپان و قرح یعنی پنج ساله را فضیلت داد در غایت و فرمود نیست سبق مگر در خف یا نصل یا حافر یعنی شتران و پیکان تیر یا سم و هرکه اسپ خود میان دو اسپ در آورد و از مسبوق گردیدنش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون ست پس قمار باشد و سندش ضعیف ست و بالای منبر در تفسیر آیۂ واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ارشاد کرد الا ان القوة الرمی این راسه بار گفت یعنی مراد بقوه درین کریمه تیر اندازی ست

کتاب در بیان طعام

حرام ست اکل هر ذی ناب از سباع یعنی درنده و هر ذی مخلب از طیر یعنی هر خداوند چنگال و نهی کرد از لحوم حمر اهلیه روز خیبر و در لحوم خیل اذن داد و در لفظی رخصت داد و صحابه در غزوات جراد میخوردند و ابو طلحه سرین خرگوشی فرستاده بود بپذیرفت و از قتل چار دابه منع فرمود مورچه و مگس شهد و هدهد و صرد یعنی لٹورا مراد تحریم قتل ست یا اکل و کفتار یعنی بجو را صید قرار داد و خار پشت یعنی ساهی را خبیثی از خبائث فرمود و سندش ضعیف ست و از جلاله و مرار خوار و شیر او نهی نمود و گوشت گورخر را که ابی قتاده فرستاده بود تناول کرد و در مدینه اسپی بر انحر کردند و خوردند و این در عهد نبوت بود و بر مائدۂ وی صلعم سوسمار خوردند یعنی و منع نکرد و از کشتن غوک بنا بر دوا نهی فرمود

باب در بیان صید و ذبائح

هر کہ گرفت سگ را جز سگ ماشیہ یا صید یا زرع کم شد از اجر او ہر روز یک قیراط و چون آن
سگ را بگذارد یعنی بر شکار بسم اللہ گوید بروی پس اگر سگ آن را نگاہدارد و صیاد زندہ دریابد
ذبح کند و اگر کشتہ یافت و سگ ازان نخوردہ است تا ہم بخورد و اگر سگ دیگری با او بود و کشتہ شد
پس نخورد چہ نمیداند کہ کدام یک ازان ہردو او را کشتہ ست و ہمچنین چون تیر انداز یعنی بر شکار
بسم اللہ گوید اگر یک روز غائب ماند و دران جز اثر تیر خود نیافت اگر خواہد بخورد و اگر غرق در آب
یابد نخورد آنحضرت صلعم را از صید معراض پرسیدند یعنی تیر بی پر کہ آن را گز خوانند فرمود اگر
بحد رسید بخورد و اگر بعرض رسیدہ کشتہ است وقیذ ست نباید خورد و تا دام کہ مرمی بسہم غائب
شدہ بو نکردہ ست درخورد اکل ست عائشہ گفت ای رسول خدا قومی ما را گوشت می آرند ندانیم
کہ نام خدا بروی بردہ اند یا نہ فرمود شما بسم اللہ گوئید و بخورید رواہ البخاری و این دلیل ست بر
حلت ذبیحۂ غیر مسلم و از انداختن سنگریزہ بدو انگشت کہ آنرا خذف خوانند نہی کرد و فرمود کہ نہ صید
میکند و نہ دشمنی را خستہ میسازد ولکن دندان می شکند و دیدہ را کور می کند و فرمود چیز جاندار
را نشانہ نباید گرفت زنی گوسفندی را بسنگی گلو بریدہ بود وی را امر باکل آن کرد و این دلیل ست
بر صحت تذکیۂ زن و ہم بر صحت ذبح بحجر چون رگہا ببرد و خون را روان سازد و لہذا فرمود ہر چہ
انہار دم کند و نام خدا بروے بردہ شود باید خورد جز دندان و ناخن چہ دندان استخوان ست
و ناخن کارد حبشہ باشد و ہیچ دابہ را بالصبر نباید کشت حق تعالی بر ہر شئے احسان نوشتہ ست
پس چون بکشید نیکو بکشید و چون ذبح نمائید نیک ذبح کنید کارد تیز باید کرد و ذبیحہ را راحت باید داد
ذکاۃ جنین ہمان ذکاۃ مادر او ست مسلمان را نامش کافی ست اگر تسمیہ نیز در ذبح فراموش کرد
نزد اکل تسمیہ گوید و بخورد و سندش ضعیف ست و آنچہ آمدہ ذبیحۂ مسلمان حلال ست ذکر
کرد نام خدا را بروی یا نہ گویم تسمیہ شرط ست در حلت ذبیحہ و استقبال ذبیحہ شرط نیست۔

باب در بیان اضاحی

جناب نبوت صلعم در اضحیه دو گوسفند نر فربه یا قیمتی سیاهی بسفیدی آمیخته شاخدار را ذبح میکرد
وتسمیه و تکبیر مینمود یعنی بسم الله الله اکبر می گفت و پای مبارک خود بر پهلوی وی می نهاد و بدست
شریف خویش ذبح می فرمود و در لفظ آمده که امر فرمود بآوردن قچقاری شاخدار که در سیاهی
می رفت و در سیاهی می خسپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کارد تیز کن و گوسفند را
بر پهلو خوابانیده ذبح نمود و گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و من امة محمد
صلعم و ارشاد کرد که هر که سعت دارد و اضحیه نمی کند وی بمصلای ما نزدیک نشود و راجح وقف
اوست بر ابی هریرة و فرمود هر که پیش از نماز عید ذبح کرده باشد وی بجای آن گوسفند دیگر
ذبح کند و هر که ذبح نکرده است وی بر نام خدا ذبح نماید و فرمود جائز نیست در ضحایا چهار نوع
کور و بیمار و لنگ و کلان لاغر که مغز ندارد و این عیبها در ان نمایان است و ذبح نکنید مگر مسنه
تفضی
یعنی دو ساله مگر آنکه دشوار شود پس جذعه از میش ذبح باید نمود یعنی شش ماهه و زیاده و علی م
را فرمود که چشم و گوش را نیک بنگرد و کور چشم و بریده گوش را از پیش یا پس گوش شگافته
را دراز باشد یا مستدیر قربانی نکند و گوشت و پوست و جل را بر مساکین قسمت نماید و جزار
را در مزد هیچ از ان ندهد صحابه همراه آنحضرت صلعم در حدیبیه بدنه و بقره را از طرف هفت کس
نحر کردند پس این جائز است والله اعلم

باب در بیان عقیقه

آنحضرت صلعم از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک کبش در عقیقه ذبح کرد و در ینجا دلیل است
بر صحت عقیقه از غیر اب با وجود پدر باز صحابه را امر فرمود بآنکه از طرف پسر دو گوسفند برابر و
از طرف دختر یک گوسفند ذبح نمایند و فرمود هر کودک گروست بعقیقه خود روز هفتم از جانب او

ذبح نمایند و موی سرش بتراشند و نام نهند و بوزن موی سر او زر یا سیم صدقه کنند و نزد ولادت اذان در گوش راست وی بگویند و در یسری اقامت خوانند و این مستحب ست والله اعلم

کتاب در بیان سوگندها و نذرها

عمر فاروق سوگند بپدر کرد آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نهی می کند شما را از آنکه سوگند کنید بپدرها هر که حالف باشد حلف کند بخدا و نه خاموش ماند و فرمود حلف آبا و امهات و انداد مکنید و سوگند بخدا نخورید مگر آنکه راست گو هستید و سوگندت بر همان ست که یار تو بران تصدیق تو کند و در روایتی آمده که یمین بر نیت مستحلف ست و چون بر یمینی حلف کرد و دید که غیر آن بهتر ازان ست باید که کفاره دهد و همان که بهتر ازوست بجا آرد و در لفظی آمده فأت الذی هو خیر و کفر عن یمینك و در لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینك ثم ائت الذی هو خیر و اسنادش صحیح ست و هر که حلف کرد بر یمینی و ان شاء الله گفت بر وی گناه شکستن نیست و بود یمین نبوت باین لفظ لا و مقلب القلوب و یمین غموس را در کبائر شمرده و آن سوگند دروغی ست که بدان مال مسلمانی را بگیرد و لغو یمین که در کتاب خداست و بران مؤاخذه نیست گفتن مردست لا والله و بلی والله و او تعالی را نود و نه نام ست هر که احصایش کند داخل شود بجنت و این اسما را ترمذی و ابن حبان سوق کرده اند و تحقیق آنست که سرد آن ادراج ست از بعض رواة و بسط این اجمال از کتاب الجوائز و الصلات باید دریافت آنحضرت صلعم فرمود با هر که احسان رفت و وی محسن را جزاك الله خیرا گفت پس مبالغه کرد در ثنا و از نذر نهی فرمود و گفت خیری نمی آرد همین ست که از بخیل مال می ستانند و کفارهٔ نذر همان کفارهٔ یمین ست یعنی در مطلق نذر بی تسمیه و همچنین کفارهٔ نذر معصیت و نذری که بران طاقت ندارد همین کفارهٔ یمین ست و راجح وقف این خبرست بر ابن عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آنرا نکند و در لفظی آمده نیست وفا از برای نذر در معصیت خواهر عقبه بن عامر نذر کرده بود که تا خانهٔ کعبه برهنه پا رود فرمود که برود و سوار شود

وخدا اشتقا داخت تو کاری ندارد او را بگو که خمار پوشد و سوار شود و سه روز روزه گیرد یعنی در کفارهٔ
این نذر سعد بن عباده گفت بر مادرم نذر بود پیش از قضای آن بمرد فرمود از وی قضا کن
مردی نذر نمود که شتری در بوانه نحر کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود آنجا بتی هست که آنرا می پرستند
گفت نه فرمود آنجا عیدی هست از اعیاد ایشان گفت نه فرمود نذر خود وفا کن که نیست وفا
مر نذری را که در معصیت خداست و نه در قطع رحم و نه در آنچه در ملک بنی آدم نیست مردی
دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا مکه را بر تو مفتوح سازد در بیت المقدس نماز بگزارم فرمود
همین جا بگزار باز گفت باز فرمود صل ههنا باز سوال کرد فرمود شأنك اذن یعنی تو دانی
و کار تو و فرمود لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی
متفق علیه واللفظ للبخاری رواه عن ابی سعید الخدری گویم در لفظ دیگر آمده انما یسافر الی
ثلثة مساجد و بالجمله وفاء نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه منحصر است و حدیث مشیر است
بمنع سفر از برای غیر این مساجد همچو زیارات مقابر و نفس زیارت قبور مستحب بلکه مسنون است
اگرچه قبر غیر مسلمان باشد و مسئله از کمال وضوح مستمند این همه زلازل و قلاقل نبود که در زمن قدیم
و حدیث بر سر آن رفته و از سوء فهم علماء سوء نوبت بتضلیل یکدیگر رسیده و نعوذ بالله من جمیع
ما کرهه الله عمر فاروق رض در جاهلیت نذر کرده بود که شبی در مسجد الحرام اعتکاف کند آنحضرت صلعم
فرمود وفا کن نذر خود وی شبی در آنجا باعتکاف بسر برد در حاشیهٔ ام گفته بلغ کاتبه
عبد الباسط قراءة علی شیخ الاسلام زکریا بسمعه والده محمد والشیخ شمس الدین الملیجی
والشیخ عبد الله الابشیطی والشیخ شهاب الدین بن العطار والشیخ محمد ابن محمد الحلبی
واجاز بروایته ولله الحمد ایراد این عبارت درینجا بنا بر آنست تا بدانی که این ترجمه از نسخهٔ
منقول از نسخهٔ حافظ ابن حجر است رحمه الله تعالی

کتاب القضا

قاضیان سه قسم اند دو در دوزخ و یکی در بهشت مردی که حق شناخت و بدان حکم کرد وی
در جنت ست و مردی که حق شناخت و بدان حکم نکرد بلکه جور نمود در حکم وی در نار ست و مردی
که حق را نشناخت و قضا نمود در مردم بجهل وی در آتش دوزخ ست از اینجاست که بسیاری
از بزرگان دین از اختیار قضا در مسلمین بگریخته اند و باین رهگذر آفتها دیده و تکلیفها برداشته
رحمهم الله تعالی منهم امامهم الاعظم ابو حنیفة رضی الله عنه و درین حدیث نعی سخت ست
بر قاضیان و مفتیان مقلد که حق را از باطل باز نشناسند و فتوی می دهند بر جهل از حق و قضا
می کنند بدان در مردم انا لله وانا الیه راجعون فما اصبرهم علی النار آنحضرت صلعم فرمود
هر که متولی شد قضا را وی مذبوح شد بغیر سکین و نزدیک ست که شما حرص کنید بر امارت و آن
ندامت باشد روز قیامت چه نیکو ست شیر دهنده و چه بدست باز دارنده رواه البخاری یعنی
اقبال دنیا خوش می آید و ادبارش ناخوش مینماید ؎ این مشو زعشوهٔ دنیا که این عجوز ؛ مکاره
می نشیند و محتاله میرود حاکم چون حکم کرد و دران اجتهاد نمود و صواب آورد او را دو اجر باشد و اگر خطا
کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل ست برانکه قاضی و حاکم مجتهد باید نه مقلد پس قضای
مقلد و افتای او شک نیست که او را از قضاة نار می گرداند اجرؤهم علی الفتیا اجرؤهم علی النار
همین معنی دارد والله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منهی عنه ست و لهذا جناب مرتضی
را فرمود که چون قضیه آرند ترا دو کس پس قضا مکن برای اول تا آنکه کلام دیگر را بشنوی و زود دانی
که چه حکم می باید کردن علی گفته فما زلت قاضیا بعد یعنی بعده در هیچ قضا شک نکردم و همیشه حکم ران
ماندم و فرمود شما خصومت می آرید بسوی من و بعض شما الحن می باشد از بعض در حجت خود و من
قضا می کنم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چیزی از حق برادرش بدهم آن پارهٔ از آتش دوزخ ست
که از برای او بریدم و دادم و چه قسم پاک شود امتی که شدید او را از برای ضعیف او گرفتار نکنند
قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آنقدر از سختی حساب بیند که تمنا کند که وی میان دو کس
در تمام عمر خود کاش قضا نمی کرد و در لفظی آمده که در دانهٔ از خرما حکم نمی نمود و فرمود هرگز رستگار نشود

قومی که کار و بار خود بزن داد یعنی ولایت زن غیر صحیح ست و هر که را او تعالی والی یا مرے از امور مسلمین
کرد وی از حاجت و فقر ایشان در پرده ماند پرده کند خدا از و حاجت او و لعنت فرمود بر راشی
یعنی رشوت ده و بر مرتشی یعنی رشوت ستان در حکم و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بنشانند

باب در بیان گواهی

فرمود آگاه نکنم شما را به بهترین شهود آنکه گواهی میدهد پیش از خواستن و بهترین زمن شما زمن من ست یعنی
عهد صحابه پس تر زمن کسانیکه نزدیک اند بایشان یعنی زمن تابعین پس تر آنانکه نزدیک بایشان یعنی تبع تابعین
باز قومی باشد که گواهے دهند بی طلب و خیانت کنند و امانت ننمایند و نذر کنند و وفا نسازند و ظاهر شود
در ایشان فربهی و این دلیل ست بر غلبهٔ شر بر خیر بعد از قرون مشهود لها بالخیر و در ان ذم فربهی ست
و جائز نیست گواهی خائن و خائنه و خداوند کینه بر برادر مسلمانش و نه گواهے قانع از برای
صاحب خانه و نه گواهے بدوی بر قروی عمر گفت رضی الله عنه گرفتار می شدند مردم در
عهد نبوی بر وحی و اکنون وحی نماند پس گرفتار کنیم شما را بر اعمال ظاهرهٔ شما و آنحضرت صلعم گواهے
دروغ را در اکبر کبائر شمرده و مردی را گفت آفتاب می بینی گفت آرے فرمود بر مانندش
گواهے ده یا ترک کن و سندش ضعیف ست و حکم فرمود بیمین و یک شاهد و اسنادش جید ست
و اخذ بدان متعین ست قاضی شهر عاشقان باید + که بیک شاهد اقتصار کند +

باب در بیان دعوی و بینه

اگر مردم بمجرد دعوی خود شان داده شوند بسیار مردم دعوی خونها و مالهاے مردم کنند ولکن
واجب ست سوگند بر مدعا علیه و در لفظے آمده بینه یعنی گواه بر مدعی ست و یمین بر منکر آنحضرت صلعم
بر قومی سوگند عرض کرد آنها شتابی کردند فرمود تا قرعه اندازند در بارهٔ یمین تا کدام یک حلف
کند حدیث دلیل ست بر شرعیت قرعه در همچو امور و هر که جدا کرد و برید حق مردے مسلمان بسوگند خود

و آسیب کرد او تعالی بر وی نار و حرام ساخت بر وی جنت را مردی گفت اگرچه اندک چیزی بود فرمود اگرچه شاخی از پیلو باشد و هرکه حلف کرد بر یمین تا بدان مال مردی مسلمان جدا کند و وے دران یمین فاجر ست ملاقی شود و پیش آید خدا را در حالیکه او سبحانه بر وی خشمناک باشد دو مرد در یک داد خصومت کردند و هیچ یکے را گواه نبود میان هر دو حکم بنصف نصف فرمود و گفت هر که حلف کرد برین منبر من بیمین آثمہ وی بگرفت جای نشست خود از آتش دوزخ و سه کس اند که سخن نکند و نگاه نفرماید بسوی ایشان و پاک نسازد ایشان را خدا روز قیامت و باشد از براے آنها عذاب الیم یکے آن کس که بر آب زائد در دشت ست و مسافر را ازان منع می کند دوم مردے که کالای خود بدست مردی دیگر بعد از عصر بفروخت و سوگند کرد بخدا که وے آن را بکذا و کذا گرفته و خریده است و خریدار وے را راستگو پنداشت حالانکه چنان نیست بلکه وی دروغگوست سوم مردے که بیعت نکرد با امام مگر از براے دنیا پس اگر امام ازان چیزی باو بخشید وفا کرد و اگر نداد وفا نکرد دو مرد را خصومت شد در یک ناقه هر یکے گفت نزد من زاییده است و هر دو بیّنه آوردند آنحضرت صلعم بکسے داد که در دست او بود و این دلیل ست برانکه قبض دلیل ملک باشد در اشکال این مسائل یمین را ذکر در طالب حق یعنی بر مدعی نیز حلف نکردن مدعا علیه عائشه گوید در آمد رسول خدا صلعم روزی بر من شادان می درخشید خطهاے روی مبارک او و گفت ندیدی که مجزز مدلجی نظر کرد این دم بسوی زید بن حارثه و اسامه بن زید و گفت هذه اقدام بعضها من بعض و این دلیل ست بر اعتبار قیافه در ثبوت نسب و حدیث متفق علیه ست

کتاب العتق

هر مسلمان که آزاد کند مسلمان را برهاند خدا بهر عضوے از وی عضوی را از وی از آتش دوزخ و هر مسلم که آزاد کند دو زن مسلمه را باشند آن هر دو فکاک و خلاص او از نار و هر زن مسلمان که آزاد کند زن مسلمه را باشد فکاک او از نار ابوذر آنحضرت صلعم را پرسید کدام عمل فاضلتر ست

فرمود ایمان بخدا وجهاد در راه او گفت کدام رقبه افضل ست فرمود گران بها تر ونفیس تر نزد اهل خود وهر که حصه خود در غلامی آزاد کرد اگر مالے دارد که ثمن آن غلام بآن می رسد پس بنده را قیمت بعدل کنند وشرکا را حصه دهند وبنده آزاد گردد ورنه آنچه از وے آزاد شد شد وحصه شرکا هنوز در بندگی ست ودر روایتے آمده که اگر مال ندارد بنده را قیمت کنند واز وے بلا سختی وتکلیف بروی سعایت ودادوش خواهند وگفته اند که ذکر سعایت درین خبر مدرج ست وپاداش نمی دهد هیچ پسر پدر را مگر آنکه او را مملوک یابد وآزادش کند وهر که مالک شد خداوند رحم محرم را وے آزاد ست وراجح وقف او ست بر سمره بن جندب مردے را شش مملوک بود نزد موت همگنان را آزاد کرد وجز آنها مالی دیگر نداشت آنحضرت ممالیک را طلبیده ایشان را سه حصه کرد ودرمیان آنها قرعه انداخت ودو را آزاد وچهار را رقیق گردانید واو را سخت ودرشت فرمود این حدیث دلیل ست بر آنکه حکم تبرع در مرض همان حکم وصیت ست که از ثلث نفاذ می یابد نه از زیاده وهم دلیل ست بر صحت اثبات حکم بقرعه سفینه غلام ام سلمه بود وی او را آزاد کرد باین شرط که تا زنده است خدمت رسول خدا کند ونیست ولا مگر کسے را که آزاد کرد یعنے نه کسے را که فروخت وفرمود ولا لحمه است همچو لحمه نسب نه بفروخت رود ونه در هبه شود

باب در بیان مُدبَّر ومکاتَب واُمّ ولد

مردے از انصار غلامی را از پس پشت خود آزاد کرد ومالے دیگر نداشت این خبر بآنحضرت صلعم رسید فرمود کدام می خرد آن غلام را از من نعیم بن عبدالله او را بهشت صد درهم خرید کرد ودر لفظے آمده که محتاج شد نعیم وبروی قرض شد پس آن را بهمان مقدار بفروخت آنحضرت صلعم هشت صد درهم باو داد وگفت که قرض خود بده ومکاتب بنده است مادام که بر وی از کتابت او درهمی باقی ست وهر زن که او را مکاتب ست ونزد مکاتب مالی هست که ادا می تواند کرد آن زن را باید که از وے در پرده شود ودیت مکاتب بقدریکه از وی آزاد شده است بحساب حر ست وبقدر

رق موافق دیت عبد عمرو بن حارث براد جویریه ام المومنین گفته نگذاشت رسول خدا صلعم نزد
مرگ خود دینارے و درہمی و نه غلام و نه کنیز و نه هیچ چیز مگر بغلهٔ بیضا و سلاح و زمینی که آن را
صدقه کرده بود و درینجا دلیل ست بر تنزه جناب مقدس او صلعم از دنیا و از زاد ناس و اعراض او و
خلوی قلب و قالب شریف وی از برای اشتغال بآخرت و هر کنیز که بچه آورد از سید خود وی آزاد ست
بعد از موت سید و سندش ضعیف ست و جمعی ترجیح وقف او بر عمر کرده اند و هر که مدد کرد مجاهدی را
در راه خدا یا قرضداری را در عسرت وی یا مکاتبے را در آزادی گردن او سایه دهد او را خدا تعالی
روزیکه هیچ سایه جز سایهٔ او سبحانه نباشد اللهم اجعلنا منهم

کتاب الجامع

درین کتاب ذکر ادب و برّ و صله و زهد و ورع و ترهیب از مساوے اخلاق و ترغیب در مکارم اخلاق ست

باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز ست چون او را بیند سلام کند و چون وی را دعوت کند بپذیرد
و چون از وی نصیحت خواهد اند رز فرماید و چون عطسه زند و الحمد لله گوید در جوابش یرحمک الله خواند
و چون بیمار شود او را بپرسد و چون بمیرد همراه جنازهٔ او برود و فرمود کسے را ببینید که فرود تر ست
از شما یعنی در دنیا و نه بینید بسوی کسیکه فوق شما ست یعنی در دنیا چه این درخورد تر ست بآنکه نعمت
خدا را خوار نشمرید برّ خوشخوئی ست و اثم آنکه در سینه خلد و اطلاع مردم بران ناخوش آید چون
سه کس باشند دو کس باهم سرگوشے نکنند بدون آن سوم تا آنکه مردم باهم بیامیزند که این گوشی
محزون می سازد او را و بر نخیزاند مردے مردے دیگر را از مجلس تا خودش انجا بنشیند و لکن فراخی
و گنجایش کند و چون طعامے خورد دست نساید تا آنکه خودش بلیسد یا دیگرے را بلیساند خرد
سلام کند بر بزرگ و گذرنده بر نشسته و اندک بر بسیار و سوار بر پیاده و کافی ست سلام یکے از

جماعه وجواب یکی از جماعه ویهود ونصاری ابتدا نیست بسلام نکنند واگر در راهی پیش آیند بیچاره سازد
ایشان را بسوی راه تنگ واین حدیث پیشتر هم گذشت لکن این شریعت از عمری دراز مهجور
منسوخ گشته هر که عطسه زد باید که الحمد لله گوید و برادر مسلمانش او را یرحمک الله خواند و وی
در جوابش یهدیکم الله ویصلح بالکم گوید و فرمود آب را استاده ننوشید و نعلها پوشیدن
آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد
در تنعل و آخر بود در نزع و در یک پای پوش نخرامید یا هر دو پوشید یا هر دو بیند ازید هر که جامهٔ خود
براه کبری کشد خدا بسوی او نمی نگرد و هر یکی از شما نزد خوردن و آشامیدن بدست راست
بخورد و بنوشد چه شیطان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخور و بنوش و بپوش و صدقه
کن در غیر اسراف و کبر

باب در بیان برّ و صله

هر که دوست دارد فراخی را در رزق خود و آنکه تاخیر کرده شود در اجل او وی را باید که بصلهٔ رحم
پردازد چه قاطع رحم بجنت نمی در آید و خدا حرام کرده است نافرمانی مادران را و زنده در گور کردن
دختران و بخل و گدائی نمودن را و مکروه داشته قیل و قال و کثرت سوال و اضاعت مال را و
خوشنودی خدا در خوشنودی والدین است و سخط خدا در سخط و ناخوشنودی مادر و پدر است و فرمود
والذی نفسی بیده ایمان نمی آرد بنده تا آنکه دوست دارد از برای همسایه یا برادر مسلمان خود
آنچه دوست می دارد از برای جان خود گویم دیر است که این شرع در میان اهل اسلام مهجور گشته
فائده ابن مسعود رسول خدا را پرسید کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه خدا را همتا گردانی
حالانکه وی ترا آفریده است گفت باز کدام گناه است فرمود آنکه فرزند خود را بکشی بخوف آنکه با تو
بخورد گفت باز فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایه خود و از کبائر است دشنام دادن مرد والدین خود را
و آن چنان است که مادر و پدر کسی را دشنام دهد پس وی مادر و پدر این کس را دشنام گوید ص

دہن خویش بدشنام میالا صاحب بدکین زرقلب بہر کس کہ دہے بازدہد و فرمود حلال نیست مسلمان را کہ جدا دارد برادر خود را زیادہ بر سہ شب ملاقی شوند بیکدیگر و روگردانند این و آن و بہتر این ہر دو کسے ست کہ ابتدا بسلام کند و ہر کار نیک صدقہ ست و ہیچ نیکے را حقیر نباید گرفت اگرچہ برادر مسلمان را بروی کشادہ ملاقات کند و چون شوربا پزد آبش بیفزاید تا خبر ہمسایگان گیرد و ہر کہ دور کرد کدام سختی از مسلمان دور کند سختی را از وے خدا روز قیامت و ہر کہ آسان کرد بر تنگدستی آسان کند بر وی خدا در دنیا و آخرت و ہر کہ پوشید پردہ مسلمانی در دنیا پوشد پردہ او خدا در دنیا و آخرت و خدا در مدد بندہ است مادام کہ بندہ در مدد برادر خود ست و ہر کہ راہ بر نیکے نمود او را اجر باشد مثل فاعل او و ہر کہ پناہ جوید بخدا او را پناہ می باید داد و ہر کہ سوال کند او را چیزے باید بخشید و ہر کہ احسان نماید مکافاتش باید کرد اگر ہیچ نیابد او را ہمین دعا باید کرد

باب در بیان زہد و ورع

حلال پیدا و ہویدا است و حرام پیدا و ہویدا و میان ہر دو چیزہا ست کہ مانند ست بیکدیگر و اشتباہ می شود کہ حلال ست یا حرام بسیاری از مردم آنرا نمی دانند پس ہر کہ پرہیز کرد شبہات را وے دین و آبروے خود را بری نمود و ہر کہ دران بیفتاد وی در حرام افتاد چنانکہ شبان گرد صحرای محفوظ می چراند نزدیک ست کہ دران بیفتد آگاہ باشید کہ ہر پادشاہ را یکے حمی ست و حمای خدا محارم اوست و در تن آدمی پارہ گوشت ست اگر نیک شد ہمہ تن نیک گردید و اگر تباہ شد ہمہ تن تباہ گردید آگاہ باشید کہ آن دل ست غرضکہ مدار اصلاح و فلاح ہمہ تن و بدن در ظاہر و باطن بحضرت دل سلمہ اللہ تعالی ست قرآن میگوید الا من اتی اللہ بقلب سلیم و فرمود ہلاک باد بندہ دینار و بندہ درہم بندہ جامہ اگر دادہ شد خوش ست و نہ ناخوش آنحضرت ہر دو دوش ابن عمر گرفت و فرمود باش در دنیا چنانکہ گویا تو مسافری یا رہگذری و بود وی رضی اللہ عنہ کہ میگفت چون شام کنی منتظر صباح مشو و چون صبح کنی نگران شام مباش ؎ غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش ٭ شاید ہمین نفس نفس واپسین بود ٭ وگفت بگیر از صحت خود برائے بیماری خود

وازززندگی خویش از برای مرگ خورد ه برگ عیشی بگور خویش فرست * کس نیارد زپس تو پیش فرست
تا نا بقومی از آن آن قوم ست ابن عباس روزی در پی آنحضرتؐ بود فرمود ای غلام خدا را
نگاه دار تا ترا نگاه دارد چون او را نگاه داری روبروی خودش یابی و چون سوال کنی
از خدا کن و چون یاری خواهی از وی تعالی بخواه ه از خدا خواهم دار غیر نخواهم بخدا
که نیم بنده دیگر نه خدای دگرست * یاد آمد که وقتی پادشاه دمشق بجهاد بر آمده بود نزد مقابلهٔ
عدو یا خالد بن الولید گفت شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنه دران معرکه تشریف داشت و
مشتغل بود بعز و بانگ زد که چه می گوئی بگو ایاك نعبد و ایاك نستعین وی همچنین گفت حق تعالی
دشمن را هزیمت و سلطان را فتح داد و لله الحمد مردی آمد و گفت ای رسول خدا مرا کاری فرما
که چون آنرا بکنم خدا و مردم مرا دوست دارند فرمود زهد کن در دنیا دوست گیرد ترا خدا و زهد کن در آنچه
نزد مردم ست دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میدارد بندهٔ تقی غنی خفی را یعنی آنرا
که پرهیزگار و توانگر و گوشه گیرست از خلق ه دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دو منی * فراغتی
و کتابی و گوشهٔ چمنی * من این مقام بدنیا و آخرت ندهم * اگرچه در پیم افتند خلق انجمنی *
و فرمود خوبی اسلام آدمی ست ترک دادن او کار بیفائده را و پر نکرد ابن آدم هیچ آوندی
بدتر از شکم ه این شکم بی هنر پیچ پیچ * صبر ندارد که بسازد بهیچ * همه بنی آدم خطاکار و
قصوروار اند و بهترین ایشان توبه کنندگانند و سندش قوی ست اللهم تب علیّ ع توبه
کنیم و بشکنیم توبه دهی و نشکنیم * خاموشی حکمت ست و فاعل آن کمتر اند و این موقوف ست بر
لقمان حکیم ه بخاطر هیچ مضمون به زلب بستن نمی آید * خموشی معنیی دارد که در گفتن نمی آید *

باب در ترسانیدن از خوبهای بد

دور دارید خود را از حسد که وی می خورد نیکیها چنانکه نار که هیزم را می خورد نیست پهلوان
آنکه مردم را بر زمین می افگند پهلوان کسی ست که مالک جان خود ست نزد غضب و خشم ظلم تاریکیهاست

روز قیامت و فرمود بپرهیزید از ستم کردن و بخل نمودن که همین شحّ پیشینیان را هلاک ساخته است
و اندیشناک ترین چیزے برین امت شرک اصغرست یعنی ریا ؎ کلید در دوزخ ست آن
نماز ❊ که در چشم مردم گزارے دراز ❊ و دخل ریا در هر عبادت برابرست جز صوم و نشان منافق
سه چیزست دروغ گفتن و خلاف وعده نمودن و خیانت کردن در امانت و دشنام دادن
بمسلمان فسق ست و قتال او کفر و دور دارید خود را از گمان که دروغ ترین سخنها همین گمان بدست
و فرمود هیچ بنده نیست که خدای تعالی او را شبانی رعیت خواسته و بمردوی روز یکه بمرد وی
خائن رعیت بود مگر آنکه حرام کرد خدا بروی جنت را آنحضرت صلعم فرمود ای خدا هر که والی
چیزے شد از امت من و گران آمد بر ایشان گران شو بر وے و آین دعاست بر والی ظالم
و فرمود چون مقاتله کند یکے از شما باید که اجتناب کند از زدن بر روی یکے وصیت خواست
از جناب نبوت هر بار همین فرمود که خشم مکن و فرمود مردمانے که خوض می کنند در مال خدا بغیر حق
ایشان را آتش دوزخ باشد روز قیامت و از جناب باری تعالے روایت فرموده که اے
بندگان من حرام کردم من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم آنرا میان شما پس ظلم نکنید بر یکدیگر
و این حدیث را شرحی درازست در کتاب ریاض المرتاض و غیبت آنست که ذکر برادر مسلمان
بچیزے کند که او را ناخوش می آید و اگر آن عیب در وی نیست این غیبت نشد بهتان ست
یعنی بدتر از وے ست و فرمود حسد نکنید و بهار چیزے نیفزائید و باهم دشمنی نمائید و غیبت نکنید
در پس پشت یکدیگر و بیع نمایند بعض شما بر بیع بعض یا بغی نکنند بعض بر بعض و باشید بندگان خدا برادران یکدیگر
مسلمان برادر مسلمان ست ستم نمیکند او را و خوار نمی سازد او را و خرد نمی شمرد او را التقوی اینجاست
و اشاره کرد بسوی سینه سه بار یعنی جای تقوی دل ست که در سینه بوده است ؎ شهر حبیب
همارا دل ہے ❊ عرش وہ ہے یہ تری منزل ہے ❊ آزبدی این قدر بس ست که یکے برادر
مسلمان خود را حقیر دارد همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام ست خون او و مال او و آبروی او و
از ادعیهٔ نبویست اللهم جنبنی منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء والادواء و معنے

واضح ست و فرمود خصومت مکن برادر مسلمان خود را و خوش طبعی مکن با او و چنان وعده مکن او را
که خلاف آن بکنی و دو خصلت ست که جمع نمی شود در مومن بخل و بدخلقی و دو کس که یک دیگر را
دشنام دهند و بال بر بادی ست تا وقتی که مظلوم تجاوز نکرده ست و هر که گزند رساند بکسی
یعنی نه بجهت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا تعالے
و خدا دشمن می دارد بیهوده گو بدزبان را و نمی باشد مومن لعان و طعان و نه فاحش و
بدسے و فرمود مردگان را بد نگویید که رسیدند بآنچه پیش فرستادند و نمی در آید در بهشت سخن چین
و هر که بند کند غضب خود را باز دارد خدا ازوی عذاب خود را و فرمود داخل نشود بهشت را فریب دهنده
و نه بخیل و نه بدخلق و هر که گوش نهد بر سخن قوم و آنها ازوے ناخوش اند بریزد خدا در هر دو گوش او
روز قیامت آنک یعنی رصاص و فرمود خوشحالی باد کسے را که باز داشت او را عیب او از
عیبهاے مردم گویم در مثل ست که عیب مردم نمودن عیب بمردم نمودن ست و هر که بزرگ شد
در نفس خود و تکبر و ناز کرد در رفتار خویش پیش آید خدا را و وے بروی خشمناک باشد و فرمود
شتابکاری نمودن از طرف شیطان ست و نحوست بدخلقی ست و بسیار لعنت کنندگان
روز قیامت نه شفیع کسے باشند و نه گواه کسے هر که سرزنش کند و عار دهد برادر خود را بگناهے
نمیرد تا آنکه خودش بجا آرد و سندش منقطع ست و آهی بر کسیکه سخن دروغ میگوید تا قوم بدان
بخندد و ای ست او را و ای ست او را کفارهٔ غیبت آنست که از برای او استغفار کند و سندش
ضعیف ست و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصومت کننده ست

باب در بیان ترغیب در خوبهای نیک بزرگ

آنحضرت صلعم فرمود بر شماست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکی هادی ست
بسوی جنت و مرد همیشه راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا صدیق یعنی بسیار راستگو و دور دارید خود را از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوے فجور

و فجور راه می نماید بسوی نار و همیشه مرد دروغ می گوید و تحری دروغ می نماید تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا کذاب یعنی بسیار دروغگو و دور دارید خود را از گمان بد که گمان اکذب حدیث ست و منشینید در راهها گفتند
چاره نداریم از مجالس خود که در ان سخن را بهم فرمود پس اگر باز نمی مانید و می نشینید پس بدهید حق راه را گفتند حق راه چیست
فرمود پوشیدن چشم و باز داشتن اذی و رد سلام و امر معروف و نهی از منکر و هر که خدا با او خیر میخواهد
او را فقیه و فهیم می گرداند در دین مراد باین فقه فهم کتاب و سنت ست لا غیر و نیست چیزی در میزان
گران تر از حسن خلق و حیا شاخی و شعبه ایست از ایمان و آنچه دریافته اند مردم از سخن نبوت اولی
از انجمله این ست که چون شرم نداری هر چه خواهی بکن و مومن قوی دوست تر ست بسوی خدا
از مومن ضعیف و در هر مسلمان خیر ست یعنی خواه قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر انچه
ترا نفع دهد و مدد جو از خدا و عاجز مشو و اگر برسد ترا چیزی یعنی از آفت و تکلیف مگو که اگر چنان
کردمی چنین شدی ولکن بگو که انچه مقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که حرف لو می کشاید
عمل شیطان را و وحی کرد او تعالی بجناب نبوت صلعم بانکه تواضع کنند مردم تا آنکه بغی نکند هیچ یکی
بر هیچ یکی و نه فخر نماید احدی بر احدی و هر که رد کند از آبروی برادر مسلمان خود در پس پشت او
رد کند خدا نار را از روی او روز قیامت نقصان نکرد هیچ صدقه در مال و نیفزود بنده بعفو
از طرف خدا مگر عزت را و فروتنی نکرد احدی مگر آنکه بلند رتبه کرد او را خدا تعالی ؎ دیکھا تو
خاکساری ہے عالی مقام ہے ٭ جون جون بلند ہم ہوے پستی نظر پڑی ٭ و فرمود ای مردم
فاش گردانید سلام گفتن را و بخورانید طعام را و بپیوندید رحمها را و نماز گزارید در شب و مردم
خفته باشند در آیید بجنت بسلامت از عذاب ؎ رہین دیدۂ شب زنده دار خویشتنم ٭ که
تلخ کرد براے تو خواب شیرین را ٭ ولکن حال ما این ست که ؎ ہیے دل مردہ اگر رات کو جاگے
تو کیا ٭ چشم بیدار تو ہے پر دل بیدار نہیں ٭ اللہم غفرا و فرمود دین نصیحت و خیرخواهی کردن ست
و این را سه بار گفت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و ائمه مسلمانان
و عامه ایشان ؎ نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند ٭ جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

وفرمود بسیار ترین چیزے کہ در آرندہ دبہشت ست ترسیدن از خدا وحسن خلق ست وچون نمی توانید کہ ہمہ مردم را باموال خود گنجید بارے باید کہ از شما بسط وجہ وحسن خلق آنہا را گنجد مومن آیینۂ برادر مومن خود ست ومومن مخالط با مردم وصابر بر ایذای آنہا بہتر ست از مومنی کہ نمخالط مردم ست ونہ شکیبا بر ایذاے آنہا وفرمود اللهم احسنت خلقی فحسن خلقی یعنی چنانکہ صورت من خوب ساختۂ ہمچنان سیرت من نیکو وخوب بساز ع ہمچو روی خویش نیکو ساز خوی خویش را

باب در بیان ذکر ودعا

حق تعالی فرماید من با بندۂ خود م تا یاد من می کند وہر دو لبش بذکر من می جنبد وہیچ عمل نکرد بنی آدم کہ نجات دہندہ تر باشد او را از عذاب خدا بہتر از ذکر خدا ونہ نشست قومی در مجلسی کہ دران ذکر خدا کنند مگر آنکہ گرداگرد می گردند فرشتگان ایشان را تا آسمان سجدہ کند بہر زمینی کہ درو یک کس یک دو نفس بہر خدا نشینند ومی پوشد ایشان را رحمت خدا ویاد می کند ایشان را وران جماعت کہ نزد او بیند ونہ نشست قومی در جائی کہ ذکر خدا نکنند ودرود نفرستند بر نبی صلعم مگر آنکہ حسرت باشد روز قیامت وہر کہ گفت لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ دہ بار وی ہمچو کسی ست کہ چہار جان از اولاد اسمعیل علیہ السلام آزاد کرد وہر کہ گوید سبحان اللہ وبحمدہ صد بار انداختہ شوند ازوی خطا ہاے او اگرچہ مثل کف دریا باشند وجویریہ را گفت کہ بعد از تو چہار کلمہ گفتم کہ اگر آنرا با گفتن تو امروز وزن کنند برابرش آید سبحان اللہ وبحمدہ عدد خلقہ ورضا نفسہ وزنۃ عرشہ ومنتہی رحمتہ ومداد کلماتہ اخرجہ مسلم وفرمود باقیات صالحات این ست لا الہ الا اللہ وسبحان اللہ واللہ اکبر والحمد للہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ اخرجہ النسائی واحب کلام نزد خدا چہار کلمہ ست بہر کدام کہ شروع کنے زیانت نکند سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر رواہ مسلم وابو موسی اشعری را فرمود ای عبداللہ بن قیس راہ نمایم ترا بر کنزی از کنوز جنت لا حول ولا قوۃ الا باللہ ودر روایت دیگر زیادہ کردہ کہ ولا ملجأ

من الله الا الیه وفرمود دعا همین عبادت ست و در لفظی آمده که دعا مغز عبادت ست و هیچ
شی بزرگتر بر خدا از دعا نیست و دعائی که میان اذان و اقامت کنند مردود نمیشود و رب
شرمناک و جواد ست شرم دارد ازانکه بنده چون هر دو دست خود بردارد آنها را خالی برگرداند
و آنحضرت صلعم چون هر دو دست خود در دعا دراز نمودی فرود نمی آورد آنها را تا آنکه روی خود
بآن هر دو دست بسودی و مسح نمودی مجموع طرق این حدیث مقتضی آنست که سندش حسن ست
و قریب ترین مردم و سزاوارترین ایشان با رسول خدا صلعم روز قیامت کسی ست که بسیار
درود خوان ست بروی علیه السلام گویم اصدق ترین مردم درین شیوه زمرهٔ اهل حدیث ست
کثر الله سوادهم و رفع عمادهم و اهلك من عاداهم که هر دم و در هر درس و تالیف در تدریس و در تالیف
وظیفهٔ ایشان ست ؎ ورد زبان و مونس جان ست نام یار ٭ یک دم نمیرود که مکرر نمی شود
و فرمود سید الاستغفار که بنده آن را بگوید این ست اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
وانا عبدك وانا علی عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء
لك بنعمتك علي وابوء لك بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و این
در بخاری ست و نبود که ترک نمیفرمود این کلمات را بیگاه و بگاه اللهم انی اسألك العافیة
فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عوراتی وآمن روعاتی واحفظنی من بین
یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتك ان اغتال
من تحتی و می گفت اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك وتحول عافیتك وفجاءة
نقمتك وجمیع سخطك اخرجه مسلم و می فرمود اللهم انی اعوذ بك من غلبة الدین وغلبة
العدو وشماتة الاعداء و مردی را شنید که می گوید اللهم انی اسألك بانی اشهد انك
انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
فرمود خدا را بنامی سوال کرد که چون بدان سوال کرده شود دهد و چون بدان دعا نموده آید بپذیرد
و هنگام صبح چنین می گفت اللهم بك اصبحنا وبك امسینا وبك نحیا وبك نموت والیك

النشور و مثل آن شب هنگام نیز می گفت لکن بجای الیک النشور الیک المصیر ست فرمود و اکثر دعاء وی صلعم این بود ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار و از ادعیه جناب مبارک وست صلعم این دعا اللّٰهم اغفر لی خطیئتی وجهلی واسرافی فی امری وما انت اعلم به منی اللّٰهم اغفر لی جدّی وهزلی وخطائی وعمدی وکلّ ذلك عندی اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر وانت علی کل شئ قدیر متفق علیه و می گفت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری واصلح لی دنیای التی فیها معاشی واصلح لی اٰخرتی التی الیها معادی واجعل الحیوة زیادة لی من کل خیر واجعل الموت راحة لی من کل شر اخرجه مسلم عن ابی هریرة رضی الله عنه و می گفت اللهم انفعنی بما علمتنی وعلمنی ما ینفعنی و ارزقنی علما ینفعنی و در روایتے دیگر آمده که در آخرش می گفت و زدنی علما الحمد لله علی کل حال واعوذ بالله من احوال اهل النار و عائشه رضی الله عنها را این دعا بیاموخت اللهم انی اسألك من الخیر کله عاجله و اٰجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر کله عاجله و اٰجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم انی اسألك من خیر ما سألك عبدك ونبیك واعوذ بك من شر ما استعاذ به عبدك ونبیك اللهم انی اسألك الجنة وما قرب الیها من قول او عمل واعوذ بك من النار وما قرب الیها من قول او عمل واسألك ان تجعل کل قضاء قضیته لی خیرا اخرجه ابن ماجة عن عائشة وصححه ابن حبان و شیخین از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت فرمود رسول خدا صلعم دو کلمه اند که محبوب اند بسوی رحمن سبک هستند بر زبان گران اند در میزان و آن دو کلمه این ست سبحان الله وبحمده سبحان الله العلی العظیم **قال** فی الاٰخر اٰخر الکتاب قال مصنفه الشیخ العالم العامل العلامه قاضی القضاة شیخ الاسلام امتع الله بوجوده الانام فرغ منه ملخصه احمد بن علی بن محمد بن حجر فی حادی عشر من شهر ربیع الاول سنة

ثمان وعشرين وثمانمائة حامداً لله تعالى ومصلياً على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم ومكرماً ومبجلاً ومعظماً وكان الفراغ من تعليق الكتاب المبارك صبيحة يوم الاحد المبارك من شهر جمادى الاولى سنة سبع وخمسين وثمانمائة غفر الله لكاتبه ولوالديه ولاهله واقاربه ولكل المسلمين آمين وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم انتهى بحروفه واقول قد طبع هذه الام فى هذه الايام سنة ١٢٩٩ الهجرية ببلدة بهوپال المحمية فان شئت ان تقف على ادلّة ما فى هذا المختصر باسرها رواية وتخريجاً فراجعها ففيها ما يشفيك ويكفيك وبالله التوفيق وبيده ازمة التحقيق ؎

خاتمة الكتاب فى مسائل شتى من كل باب

مسئله عوام اهل اسلام را عمل نمودن بر ظواهر كتاب وحديث خير الانام صلعم اگرچه علوم خمسه اجتهاد نمى دانند جائز ست واين چنان مى تواند شد كه از عالم بحديث حكم خدا ورسول در حادثه پيش آمده بپرسند فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون همين معنى دارد عامه اصحاب جناب نبوت مآب در قرون ثلثه مشهود لها بالخير همين راه مى رفتند اين قيود نامسعود كه ياران راے از براے اقتدا واسوه حسنه بكتاب عزيز وسنت مطهره تراشيده اند اراجيف سوقه بيش نيست هرگز رائحه از ان در دواوين اسلام استشمام نميتوان كردن ؎ سرور خاطر احباب زائر از راى ست ✤ من وتفرج باغ محدثان تنها. د ديگر راجح آنست كه افتا وقضا بتقلد مذهبى خاص از مذاهب اسلام جائز نيست وهر كه عارف كتاب وسنت وبالغ بمبلغ اجتهاد در مسائل دين ست او را قضا جائز باشد وهيچ زمانه از قائم بحجج الله خالى نيست لا اقل از مؤلفات ممتعه نافعه ايشان ؎ فلولاكم ما عرفنا الهوى ولولا الهوى ما عرفناكم ٣ ديگر اعراب باديه نشين كه جز مجرد تكلم بشهادت عملى از اعمال اسلام وفريضه از فرائض دين بجا نمى آرند حكم ايشان حكم كفار ست لهم ما لهم وعليهم ما عليهم وتطويل سخن درين شان واشتغال بنقل برهان از باب ايضاح واضح وتبيين بيّن باشد ١

دیگر جمعی گفته که جمله اهل بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگرچه عصاة باشند مغفور اند و قومی
دیگر که افقه ست از برای ادله و نصوص حکم کرده که مطیع ایشان مغفور است ان شاء الله تعالی
و عاصی ہمچو دیگر عصاة امت ست و رفع عقوبت از ہمگنان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان
بوجه بودن از ذریت نبوت و عترت رسالت دلیلی ندارد بلکه دلیل قائم ست بر خلاف آن یا
نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و یا
فاطمة بنت محمد لا اغنی عنك من الله شیئا غرض ع بندگی باید پیرزادگی منظور نیست
دیگر[۵] مختار در بارهٔ مشاجرات صحابه در امر خلافت و جز آن عدم خوض و اختیار سکوت ست
و این قدر بار البسند ست که ایشان را خیر قرون و افضل ناس و معدل بتعدیل نبوت اعتقاد
کنیم و دانیم که علی مرتضی بر حق بود و مخالف وی بر باطل و لکن بغی مخرج باغی از دائرهٔ اسلام
و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم
انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه پس بما مردم که بعد از سیزده صد سال آمده ایم چه رسد
و چون سباب آحاد مسلمین فسق ست و قتالش کفر پس از صحابه چه می توان گفت الله الله فی
اصحابی لا تتخذوهم من بعدی غرضا فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی
ابغضهم **دیگر** اجتماع در مساجد و بیوت از برای تلاوت قرآن و تدریس حدیث و کتابت علم دین
و قراءت قرآن از برای اموات مسلمین و دیگر اعراف جاریه و سائر اتفاقات ممنوع نیست اگر خالی ست
از بدعات دینیه و سلیم ست از مناکیر شرعی اقرؤا علی موتاکم یس و نحو آن ثابت ست مع هذا
احوط آنست که قصر بر ما ورد به الشرع نمایند و در محفلی نو ایجاد و مجلسی تازه بنیاد که محتوی بر مناکیر و مشتمل بر
بدعات باشد ننشینند و تا توانند از آن بگریزند که در اتیان بدعات امید عقاب ست نه رجای
ثواب ع اگر ترا بتماشای عید خود طلبند خلیل وار جوابی بگو که بیمارم **دیگر**[۶] حلف بغیر خدا
ہمچو بادشاه و کدام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک ست اگر زبان یکی بدان مبادرت
کرده ست زود باستغفار و لا اله الا الله گفتن تدارکش می باید نمود **دیگر**[۷] سنت تقیهٔ موی سر

بر سر بابد که جمه دارد چنانکه سید الائمه داشت اگرچه تراشیدن همه موی سر روی جواز دارد لا سیما در
حج که حلق افضل از قصر ست در حق مردان در هدی نبوی گفته لم یحلق النبی صلعم راسه الشریف
الا اربع مرات انتهی و تحلیق سیما خوارج ست و هم کلاب النار و توسط لحیه باخذ از طول و عرض
مسنون ست گو ارسال هم روا باشد ولی جیبب وله لحیة + طولها عمدا بلا فائدة + کانها
بعض لیالی الشتاء + طویلة مظلمة بارده + و قص شارب تا آنجا ست که اطراف لب
نمایان گردد و نه آنکه او را از بیخ و بن تراشد و جواز حلق مرجوح ست ۶ دیگر تادیب رعایا و برایا بمال
نزد وقوع جنایت و عصیان و مانند آن مقصور ست بر موارد خود منقبض علیه نیست و ادله آن مواضع
همچو مخصص عموم ست از برای احادیث تحریم مال و عصمت دم مسلم و این مواضع در ظفر اللاضی
و جز آن یکجا ذکر یافته فراجعه ۹ دیگر در مال جز زکوة حقی دیگر نیست مگر آنچه ادله خاصه دران آمده مثل
وجوب ضیافت و سد رمق محترم الدم و قوله تعالی و اتوا حقه یوم حصاده و قوله سبحانه جاهدوا
باموالکم و انفسکم و نحو آن ۱۰ دیگر عمائر حرم شریف همچو مقامات و منارات و تعلیه در بیوت زیاده
بر قدر احتیاج مستحدث ست باتفاق مسلمین و اجماع متبعین فرج بن برقوق در صد نهم از
هجرت احداث چهار مصلی کرده و رفع منار و مقصدی صالح دارد که شنوانیدن اذان ست
یکسان بعید پس اگر کدام مفسده معارض او نشود جائز باشد و از تشیید بنیان و رفع آن فوق حاجت
نهی آمده ۱۱ دیگر استعمال شجره تنباک حرام نیست چنانکه فهمیده اند استصحابا للبراءة الاصلیة و
تمسکا بالادلة العامة و ادخال این شجره در خبائث بمسلکی از مسالک علت غلط بین ست چه
اصل در همه اشیاء اباحت و حلت باشد تا آنکه دلیلی بیاید و نقل فرماید و لا دلیل علی تحریم ذلک
ظریفی گفته تنباکو چیزی ست که عاشقان آن را می کشند و معشوقان می نوشند و منکران را در
بینی در آرند ۱۲ دیگر خدای پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق ادله صحیحه کتاب
و سنت ست این قدر بس باشد که منزه از مکان و زمان داند و صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است
اعتقاد را موافق ظواهر آن درست سازد و یعالج التشبیه بکلمة اجمالیة لیس کمثله شیء و حکم این

که هر آنکه تا دو تن
بیست و در آنکه میان
بنا کو بیش و دو تن
باید ۱۲ منه رض

جمله صفات یکی ست خواه استوا بر عرش باشد یا اثبات ید و عین و نحو آن و هر صفت از صفات
وی سبحانه و تعالی دلربای موحدان ست و جانگزای مبتدعان و راحت رسان متبعان ؎
ز فرق تا بقدم هر کجا که می نگرم * کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجا ست دیگر[13] اختلاف علماء در
دین از طرف همین تقلید خریده ورنه در قرون مشهود لها بالخیر اتباع سنت بود و بس و این بدعت
در آغاز صد چهارم از هجرت نمودار گشته راه بسیاری از کسان زد و انبوهی کثیر را ابله ساخت
ورنه در میان آیات کتاب و حدیث نبوت مآب تعارضی و تباینی و خلافی نیست ولو کان من عند
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا این همه هشت مشت که می بینی در افراخ آراست قاتلهم الله
انی یؤفکون دیگر[14] اسماء خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان همه توقیفی ست کم و بیش را دران راه
گذر نیست از الحاد دران بر حذر باید بود و قصر بر مورد باید کرد در دلائل الخیرات و نحو آن بعضی از الفاظ
تراشیده اند که کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کنند ؎ باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر ست
شمشاد خانه پرور ما از که کمتر ست * دیگر[15] حدیث حفظ چهل حدیث بجمیع طرق خود ضعیف ست بحجت
نمی ارزد و آنکه ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار داشته اند چیزی نیست
زیرا که احکام اسلام همه متساوی الاقدام ست و بر چهل حصر چرا ست امت مامور ست برسانیدن سنت
اگرچه یک حدیث باشد بلغوا عنی و لو آیة نص ست درین باب دیگر[16] عبادت بطمع جنت و ثواب و ترک
معصیت بخوف نار و عقاب صحیح ست کتاب و سنت بران دلالت دارد یدعون ربهم خوفا و
طمعا و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و اگر شهود یکی
از اصحاب باطن مسقط این خیال افتد بد نیست لکن سخن درانست که فنا و بقا مقصود بالذات نیست
آنچه مطلوب ست همین استسلام باحکام ظاهر اسلام ست و بس دیگر[17] حدیث الحسن و الحسین
سیدا شباب اهل الجنة بر اطلاق خود ست بعد از استثناء انبیاء و رسل و کبراء ملل و معهذا دران
دلالت نیست بر آنکه دیگری سید جنتیان نبود چه حدیث خبر ست نه صیغه حصر دیگر[18] عشق زنان و
بی ریشان را وسیله وصول بسوی خدا و حب او تعالی گردانیدن گمراهی و نوعی از بت پرستی ست

بدایت این عشق از زن کافره آمده و قرآن کریم بحکایتش پرداخته و شیوع آن در اسلام یکی
از مکائد شیطان رجیم ست چه در کتاب عزیز امر بغض بصر از یکدیگر وارد شده و عدم غض عین
نظربازی و شاهد پرستی ست و در آن اتخاذ انداد ست جز او سبحانه افرأیت من اتخذ الٰهه هواه
و مخالفت این فعل با قوله تعالی والذین آمنوا اشد حبا لله از اوضح واضحات باشد [19] دیگر
حب الدنیا رأس کل خطیئة در حقیقت قول جندب بجلی ست گو باسناد حسن تا حسن بصری مرفوعا
مرسلا هم مروی شده اما مضمونش موافق احادیث وارده درین باب ست مثل الدنیا ملعونة
وملعون ما فیها الا ذکر الله او عالم او متعلم و نحو آن و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عصیان
و جفا همین دوستی این سپنجی سرا ست ؎ دیوانگی و مستی از بوی تو می خیزد ٭ هر فتنه که می خیزد
از کوی تو می خیزد ولو لا الحمقاء لخربت الدنیا [20] و دیگر کفار مخاطب اند بفروع اسلام و معاقب اند
بر ترک آن و دال ست بران قوله تعالی ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین الآیة و قوله تعالی
ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة و نحو آن [21] دیگر نفی توحید و صفات فی الجملة قول فلاسفه و
معتزله و جهمیه و غیر ایشان ست و اثباته او سبحانه در جهت فوق مذهب کلابیه و اشعریه و کرامیه و اهل حدیث
و جمهور صوفیه و فقهاء مذاهب اربعه ست الا ما شاء الله تعالی و اشعریه در باب اسماء و احکام مرجیه اند
و در باب قدر جبریه و در صفات نوعی از تجهم دارند و اقوی مذاهب درین باب مذهب محدثین
اهل سنت ست توحید ذات و اثبات صفات بر وجهی که کتاب و سنت بدان ناطق ست بدون
تعطیل و تاویل والله اعلم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست درمیان کسانیکه تنزیه باری تعالی بالفاظ منحوته
متکلمین میکنند و درمیان کسانیکه آلهه باطله از صفر و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا
کرشناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم پیغمبران که بیان ساخته قل الله ثم ذرهم فی
خوضهم یلعبون [22] دیگر مودای لفظ آل و اهل بیت و ذوی القربی و عترت و ذریت در احادیث
و کلام علماء و فقهاء واحد ست و مراد بدان کسی ست که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در
نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را بکسیکه صدقه بروی حرام ست از قرابت وی صلعم

و دیگران تعمیمش کرده اند و اول معنی لغوی ست و ثانی اصطلاح شرعی [23] دیگر لفظ آل و اہل بیت
و ازواج و ذریت در بعض صیغ صلوٰۃ در احادیث صحیحہ واقع شدہ است مامورست بتصلیہ بر ایشان
و تارک آن غیر آتی ست بمامور بہ و ترک لفظ آل از سلف در کتب حدیث بنا بر دفع مفسدہ بود حسن ظن
آنست کہ نزد روایت حدیث و کتابت آن بزبان گفتہ باشند [24] دیگر صلوٰۃ بر صحابہ و ملائکہ و
دیگر صلحاء بہ تبعیت انبیاء علیہم السلام ثابت ست بلا خلاف و قولہ صلعم اللھم صل علی آل
ابی اوفی و نحو آن دلالت دارد بر عموم و نزد بعض ماوّل ست و ماثور آنست کہ صحابہ را بعنوان
و اہل علم را برحمت و اہل احسان را بتقدیس یاد کنند ہمہ جائز ست چہ مقصود دعاست از برائے
میت بہر عبارت و لفظ کہ باشد و لکن ابقاء فرق در نبی و غیر او خوشتر ست [25] دیگر درود فرستادن
بر رسول خدا صلعم واجب ست فی الجملہ بغیر حصر و اقل چیزے کہ بدان اجزاء و امتثال امر حاصل می شود
یک بارست خصوصا در نماز و فضائل صلوٰۃ و مزایائے کثرتش بیش از بیش ست تا آنکہ بعد از تلاوت
کتاب اللہ ہیچ وظیفہ بتکرار درود نمی رسد و بہا وجدوا ما وجدوا و اسعد مردم باین سعادت
زمرۂ اہل حدیث ست کثر اللہ تعالی سوادہم [26] دیگر راجح آنست کہ تلاوت قرآن کریم افضل
اذکار ست و بعدہ صلوٰۃ و سلام ست بر آنحضرت صلعم و آل شریف او خصوصا در مواطنی کہ نص دران
وارد شدہ و تارک صلوٰۃ بر آل غیر آتی ست بصلوٰۃ مامور بہا [27] دیگر در حدیث ثقلین کہ تمسک بکتاب
و عترت آمدہ است مراد بدان صلحاء عترت و علماء ذریت اند کہ بر طریقۂ ماثورۂ جد امجد خویش مماشات
دارند نہ ہر جاہل فاسق و مبتدع و آخر حدیث مذکور فانظروا کیف تخلفونی فیہما اشارت میکند
بحسن سلوک با این ہر دو و بمزید مزیت عالم اہل بیت بر غیر وے [28] دیگر نسب اولاد بآباء ست نہ بامہات
اگرچہ مداخلت مادر درین باب ثابت ست مگر بنی فاطمہ کہ بنی نبی اند صلعم و مگر ولد الزنا کہ فراش راست
نہ عاہر را و اول بنا بر مزید حرمت سادات ست و ثانی بوجہ کمال خست و دناءت و اتصال نسب و صہر
بحضرت نبوت صلعم شرف نمایان دارد منقطع نشود روز قیامت لکن نفع آن مقصورست بر مومن
آل و کافر را ہیچ سود ازین انتساب دست بہم نمیدہد ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم نص عام ست

درین باب **دیگر** در ایلاء کفار در جزیرهٔ عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمهور بر آنند
که از ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بدلیل آیهٔ سیف دوم اهل کتاب اند و قتال با ایشان
تا آنجاست که جزیه دهند و امر باخراج ایشان از جزیرهٔ عرب و در لفظی از ارض عرب و در لفظی
از حجاز وارد شده سوم مجوس و اهل صحف اند و با ایشان همان سنت اهل کتاب استعمال باید کرد
یعنی وجوب اجلاء ایشان از جزیرهٔ عرب و آن عبارت ست از آنچه بحر هند و شام و دجله و فرات محیط اوست
یا ما بین عدن تا اطراف شام طولا و از جده تا ریف عراق عرضاً والله اعلم **دیگر** عمل بر مذهب
که برخلاف حدیث ثابت ست حرام ست و ایجاب تقلید ایجاب بدعت علمای اسلام اجماع
کرده اند بر آنکه مطاع همین خدا و رسول ست پس بس نیست طاعت از برای مخلوق در معصیت خالق
و هر چهار ائمه نهی کرده اند از تقلید خویش و احدی از ایشان نصی در بارهٔ تقلید خود یا تقلید غیر خود نکرده
و هر که دعوی کند که نص کرده اند تفضل نماید بران و در کتاب و سنت حرفی واحد که دلیل بود بر اختیار
تقلید وارد نشده بلکه دلیل قائم ست برخلاف آن و قرآن و حدیث ناطق اند بذم آن ؎ اسکه
دیدهٔ تحقیق ده هر یک مقلد را چو عینک تا یکی هر سو بچشم دیگران بیند + **دیگر** هندوستان دار الاسلام
بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکه بدست غیر اسلام و تحت تصرف ایشان در آمد
علما اختلاف کردند در آنکه دار اسلام ست یا دار حرب مذهب حنفیه آنست که دار اسلام ست و
مذهب محققین آنست که دار حرب ست و مسئله از معارک ست و اگر دار حرب ست پس هجرت
ازان بسوی دار اسلام واجب باشد لکن با من کجا و اقامت جهاد در نفس دار حرب محتاج ست
بسوی دلیل بین و دلیل نیست **دیگر** موافقت رعایای اسلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان و
جز آن موجب یکی بودن ایشان با آنان ست و من یتولهم منکم فانه منهم و من تشبه بقوم
فهو منهم و هر که از دل بیزار ست و اعتقاد عظمت این امور ندارد باقی ست بر اسلام لکن فاسق و
مرتکب کبیره است و هر که از ته دل دوست دارد و راضی ست حکم وی ظاهر ست **دیگر** مادح کفار فاسق و
عاصی و مرتکب کبیره است و آن وقتی ست که مدح او از برای ذات وی بدون ملاحظهٔ کفر کائن

در دست باشد و اگر بنا بر صفت کفر است خود کفر است در حدیث شریف از هیچ مومن فاسق نشده
آمده تا بهیچ طاغوت و اهل آن چه رسد دیگر هجرت از دار حرب بسوی دار اسلام بشرط امن
چنانکه واجب است همچنان عکس آن ممنوع ولکن آمد و شد در انجا از برای تجارت بصورت امان
جائز و در صورت عدم امان منهی عنه و توطین بهیچ حال روا نیست بلکه دران اندیشه زوال ایمان است
والله اعلم دیگر تارک هجرت بعد از وجوب با وجود عدم عذر و مانع آثم است و عاجز و مکره معذور انشاء
ان شاء الله تعالی دیگر قیام بملک اسلام اگرچه حکام آنجا فاسق و ظالم باشند اولی است از
قیام بملک کفار هر چند دران امن و امان باشد و آنچه معتبر است در اختیار هجرت وجود امن است در
امتثال باحکام اسلام و اذ لیس فلیس دیگر اگر در جنازه مسلمان حاضر شود و یکی بدعوی اسلام است
و دیگر بدعوی کفر تقدیم نماز بر دعوی اسلام باید کرد و آن دیگر فقیه باشد و این سفیه بدلیل آنکه وسیله
بعلم خود منتفع نشده و این با وجود جهل کار دست بسته نموده دیگر یکی از دو خصم حکم شریعت را خواسته است
و آن دیگر حکم کفر می خواهد اگر این خواستن بنا بر کراهت و استخفاف شرع است کافر است ورنه فاسق
واجب التعزیر یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به دیگر مصافحه بهر دو دست
در مرفوعی صحیح نیامده بلکه در اثری از آثار صحابه وارد شده و لا حجة فیه بلکه آنچه ظاهر می شود آنست که
بیک دست بود و حرکت عنیف و بطش کبیر که امروز عامه می کنند نزدیک است که بدعت باشد دیگر
سماعی که خالی از منکرات باشد نه حرام است و نه مکروه بلکه جائز و بر اصل اباحت است و باخبار و آثار
صحیحه ثابت و با مزامیر حرام است اما احتراز اولی است زیرا که وقوعش بندرت بوده و اشتغال بدان از برای
غالب نفوس اماره داعی است بسوی شب جهل و ضلالت و فسق و لنعم ما قیل ؎ کسانی که یزدان پرستی کنند
بر آواز دولاب مستی کنند دیگر عبد الوهاب نجدی عالمی بود از علمای حجاز مذهب حنبلی داشت
ایجاد کدام مذهب جدید نکرده مؤلفاتش در توحید و رد بدعت و شرک بوده است جمعی که خود را منسوب
می کنند بسوی او این نسبت بدعت است سعود امیر درعیه بتبعیت وی بر اهل بدو و اطراف ممالک خود
تا حرمین شریفین غزو کرده بود و لکن این هنگامه در ۱۸۱۸ع و ۱۲۳۳ هجری خاموش شد و در ملک هند

از عمین وانزش چیزی نرسیده وگمان جمعی از اهل بدعت که بعد ازین این روزگار در هر تقصیر و تقطیر باشی
بر جادهٔ او هستند اکذب حدیث ست چه بر هیچ یکی از افراد امت اسلام جز طاعت خدا و رسول ص
اتباع احدی از علما بقول قدیماً وحدیثاً در اجتهاد و قیاس و هست واجب نیست تا بعبدالوهاب
مسکین این بیچاره چه رسد دیگر جنابا عمل بمجرد رؤیت نیست بلکه بر صوم بر رؤیت ست و چون عود
کند با سلام ثواب علمای سابق او بسوی او عاید گردد و گناه ردت محو شود الاسلام یجب ما قبله
۲۴ دیگر اجرای قصاص برای دار اسلام شرط نیست در دار حرب هم جائز ست و ریاستهای اسلامیه
واقعه در هند وجز آن دار اسلام ست اگرچه سلاطین و حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیقی که در مجالس الابرار آ
۲۵ ورد مختار کرده والله اعلم دیگر اسمای ایام و شهور در جاهلیت دیگر بود و در اسلام همین ست که امروز
مستعمل ست یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تاریخ هر قوم و ملت دیگر ست بعضی از هبوط آدم
علیه السلام گیرند و بعضی از طوفان و بعضی از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از هجرت
رسول خداست صلعم و بدایت آن از عمر فاروق شده و همگنان حساب آفتاب کنند و اسلام
۲۶ بماهتاب و قمر صورت جنت ست و مهر صورت نار دیگر قیام لیالی رمضان باحادیث صحیحه ثابت شده
لکن تحدید بیست رکعت یا زیاده نیامده و خود شارع بر یازده رکعت نیفزوده پس زیادت ناجائز
۲۷ نیست بلکه چندانکه نفل بیشتر ثواب اکثر اما اتباع سنت بهار دیگر دارد دیگر سلف تنصیص کرده اند بر
تحریم تعلم و تعلیم علم منطق و فلسفه و احدی دران مخالف نبوده و ائمهٔ اربعه و اهل حدیث در عافیت بودند
ازین علم ولکن پسینیان چندان توغل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خلط عجیبی غریب
و عجیبی در علوم دینیه رو داده و موجب غربت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و لا حول و لا
قوة الا بالله علوم کتاب و سنت چه کم ست که استخوان بوسیدهٔ هزار سالهٔ یونان را چون سگ بو کنند
و فروغ عالم افروز فنون شرعیه را ترک داده و در تاریکی ضلالت و بدعت افتند اولم یکفهم انا انزلنا
علیک الکتاب این جرأت از کسی آمده که غشاوهٔ حب دنیا بصر بصیرت او را پوشیده اللهم غفرا
۲۸ دیگر جهر بسمله در نماز و ترک جهر بدان هر دو ثابت شده و افضل قنوت ست نزد وجود نوازل خواه

در نماز صبح باشد یا در پنجگانه بحسب اقتضاء وقت و مصلحت کار و قنوت در وتر هم آمده لکن از
عزائم نیست و افضل طول صلوٰة و مناسب ایام ضعف اوست در کمیت و کیفیت مفرداً و در جماعت
موافق حال ماموین و مداومت بر وضو افضل ست از ترک آن همچنین قصر افضل ست در سفر
با مداومت جمع در حالت سیر و قیام بعض شب افضل ست از قیام تمام شب مگر احیانا لا سیما در رمضان
و افضل صیام صوم داود ست و وصال و سرد آن علی الاتصال منهی عنه و از خصائص نبویست
سه لها احادیث من ذکراک تشغلها به عن الشراب وتلهیها عن الزاد + و مداومت بر لباس خشن و اکل
خشن از افضلیت در چیزی نیست بلکه هر چه میسر آید خوب ست قل من حرم زینة الله التی اخرج
لعباده والطیبات من الرزق و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم و ما انا
من المتکلفین و این تکلف عام تر ست از اجمال و تخشین آری بذاذت و بی تکلفی و بی ساختگی
در جامه و نان از علامات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن رواتب ست جز دو رکعت
صبح و وتر و در حالت نزول ترک جمع و فعل رواتب احسن باشد و فطر در سفر رخصت ست و صوم
بشرط توانائی جائز و افضل از برای جنب نوم بر وضو ست گو بی وضو هم روا باشد و تا تواند در مسجد
بحالت جنابت نوم نکند اگر چه با وضو باشد و درست ست تیمم نزد عدم ماء یا تعذر استعمال یا تیقن
خوف و ضرر از شدت برد و نحو آن و خلیفه وضو ست در جمله احوال و افضل در اغمام هلال رمضان
اکمال عدت شعبان ست و صوم یوم شک عصیان ابو القاسم باشد صلعم و هر چه مواظبت کرده ست
بران رسول خدا صلعم در جمیع احوال است را مواظبت بران همه در همه حال سنت ست بحسب اختلاف
اشخاص و احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و تحمل بر ایذاء ایشان افضل ست از اختیار عزلت
و فرار از زحمت و گاهی افضلیت یکی بر دیگری باعتبار وقتی دون وقتی باشد چنانکه درین هنگام
آفت فرجام و ترک سبب مع الجمع یا سبب با تفرقه علی الاطلاق در سائر اوقات نیست بلکه بحسب
اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استواء رحمن بر عرش و نزول او هر شب بسوی آسمان دنیا
و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت ست مجاز نیست و تشبیه ظاهر منفی ست بکلمه اجمالیه لیس کمثله شیء

و تاویل وران و صرف آن از ظاهر فرع تکذیب و تعطیل باشد و حق آنست که جمله کمالات کائنات
ظل کمالات و نعوت جلال و جمال صاحب عرش عظیم ست و حقائق و دقائق آن خاص بحضرت
الوهیت ما را جز نام بهره دیگر نیست ـه عقل در اثبات وحدت خیره می گردد چرا که انچه جز
٥٠ هستی ست هیچ و انچه جز حق باطل ست **دیگر** حمد و اصول ایمان و سوال مقبورین و توبه و استغفار
وسیله استغفار و دعا همه ثابت ست و انکارش انکار منصوص و نوعی طمس بران عرفان ست
٥١ از مراتب کمال ایمان و تمام احسان **دیگر** رفع سبابه در تشهد نماز ثابت ست بسنت صحیحه و از
اوضاع اصابع انسان نوزده صورت بازاء عقود اعداد وضع کرده اند و لکن انچه در رفع مسبحه مسنون ست
عقد پنجاه و سه ست و جز آن نیز آمده و این اشارت نزد قول الا الله از شهادت می باید **دیگر**
٥٢ مدرک رکوع با امام مدرک رکعت نیست و هر که قائل وجوب قرارت فاتحه خلف امام ست قائل ست
بآن و هو الحق گو جمهور مخالف آن باشند و بسمله آیت ست از فاتحه و از دیگر سور جز سوره برات
٥٣ **دیگر** خواندن فاتحه در پس امام در هر رکعت فرض ست بنص صحیح صریح محکم غیر متشابه غیر منسوخ
و نیست نماز مر کسے را که آنرا نخوانده و استماع و انصات در غیر اوست زیرا که این کریمه در باره نماز
بالخصوص نیامده و حدیث مخصص اوست اگر عامش گیرند و احادیث وجوب قراءتش بحد تواتر رسیده
آری سواے فاتحه چیز دیگر نخواند که از ان منع صریح آمده و ادله منع مقتدے از خواندن فاتحه
در پس امام همه واهے ست و نیست وافی باثبات مقصود و غالبش از محل نزاع اجنبی افتاده و هر یرا
جواب شافی و کافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا الجمود على التقلید
٥٤ او التعصب الغیر السدید **دیگر** اختلاف کرده اند در جنتی که هبوط آدم از انجا شده نزد جمعے
آن جنت در ارض بود و پس از زمانی آباد بمکانی ویران افتاد و نزد دیگران همان جنت ست
که اسلامیان روز آخرت در انجا در آیند و ادله هر دو فریق بسیارست اما برهانی صحیح صریح که ثلج
صدر کند و عطش اضطراب برد درمیان نیست پس اولی توقف ست از خوض در امثال این
٥٥ مسائل والله اعلم **دیگر** هبوط آدم از جنت اول در سرزمین هند بوده و ازینجا اولاد و ذریت او

باقالیم دیگر شتافته متوطن گردیده و بعض اخبار و آثار در فضائل هند وارد شده و بلفظ هندی جزو قرآن شریف
گشته ولکن این روایات خالی از شذوذ و غرابت بلکه نکارت نیست ھ گزنیست از بهشت نزول
بوستان هند به آدم از ناز و نعمت جنت چسان گذشت **دیگر** استعاذه از هدم و تردی و غرق و
حرق و فقر باحادیث صحیحه ثابت شده اگرچه در بعض آنها اجر شهادت نیز ثابت ست این مصائب
این سپنجی سرا را خورش نخواهد واگر بی خواسته باوجود استعاذه و فرار از موانع آن ابتلا رود هر اجر
موعود و تکفیر ذنوب مقرر ست **دیگر** صلوة ظهر را در فارسی نماز پیشین و عصر را نماز دگر و مغرب را
نماز شام و عشا را نماز خفتن و صبح را نماز بامداد گویند و هر یکی را ازین نمازها اول و اوسط و آخر ست
و شناخت اوقاتش از شارع بر وجهی آمده که در دریافت آن بدوی و قروی و صبی و زن و پیر
و برنا همه یکسانند و حدیث اقدام در صیف و شتا ضعیف ست و افضل ادای او ست بر میقات
در اول وقت ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا **دیگر** وجود کواکب ثابته و سیاره
محقق هست بکتاب و سنت در آسمان دنیا و آنچه اهل هیئت برین هردو اصل افزوده اند
عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتصار بر مورد طریق سلامت باشد و در کتاب و سنت ذکر
شمس و بروج او و ذکر قمر و منازل وی و ذکر نجوم و کواکب و قوس و رعد و برق و جز آن آمده و
سیوطی در هیئت سنیه بجمع آن پرداخته و فیه الرطب والیابس **دیگر** غیبت مسلمان حرام است
در هر حال و بر هر حال و مواضع استثنا مخرج ست با دله کتاب و سنت و ضرورات را مخارج زنان
داده اند فارتفع الاشکال **دیگر** سبب شفعه شرکت و خلطه ست نه مجرد همسائگی جداگانه و نسبت
تعارض میان احادیث باب مگر نزد کسیکه عارف نیست بکیفیت استدلال و توانا نیست بر مدارک
شرعیه پس در هرچه شرکت ماند و بود دست خانه باشد یا چمن شفعه دران ثابت ست باحکامها
و هرچه قسمت پذیرفت و طرقش مصروف گشته و حدودش محدود گردیده دران شفعه راسا نیست
دیگر رفع قبور حرام ست علی الاطلاق و امر بتسویه آن بصحت رسیده و قبر نبوی را که یک شبر بلند کردند
و دیده نه فعل صحابه ست نه قول نبوت و بنا کردن بر گورها فروختن چراغان بر وی و گچ و گل نمودن

آن و انداختن جامه بران و نوشتن بران و نشستن بالای آن خواه از برای براز باشد یا
جز آن و پامال نمودن قبر و گرد آن گشتن و نزد وی نذر و نیاز نمودن و آوردن و جانوران را بنام
اصحاب قبور ذبح نمودن و از برای زیارت اموات سفر نمودن و پالان بستن و مقابر را عرس
گرفتن و عیدگاه ساختن و امثال این امور همه ظلمت بر ظلمت است و بعضی ازین چیزها بسرحد کفر
و لعنت و شرک و بدعت و فسق و فجور میرساند و دیگر نماز وتر هرچند وجه ثابت شده یک رکعت و
پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت و روایت سه رکعت ضعیف یا غیر ثابت است و اگر ثابت شود
بیک تشهد با فصل آمده و در آخر شب افضل است و حاجتمند را در اول شب جائز و درین یک رکعت
تقیید باول و آخر شب نیامده پس بر اطلاق خود باشد و دیگر وجه اختلاف در میان صحابه و تابعین
در مسائل فروع دین با عدم تدوین کتب سنت و فقه حدیث است هر یکی بحسب معلوم خود کاری کرد
و بعضی را صحبت نبوت بیشتر میسر شد و بعضی را کمتر و نزد عدم دلیل بر آمد کار باجتهاد بود و لکن
بعد از انکه سنن مدون شد و صحیح از ضعیف ممتاز گردید ابقا خلاف یعنی چه غایت ما فی الباب آنکه
در مشتبهات استبرا کند و حلال بین را بگیرد و حرام بین را ترک دهد این طریق اسلم است بسیه
نزدیکتر است سلوک این طریق باید و از جدل و خلاف همچو تیر از کمان بدر رود و لا یزالون مختلفین
الا من رحم ربك پس ناجی از وقوع در اختلاف مرحوم است و واقع در ان غیر مرحوم و دیگر
سبب اختلاف فقها تباین افهام و رای سنت و بعد مسافت قرای و عدم علم باحادیث مصطفی
بنا بر عدم تدوین دواوین سنت و اختیار اخبار مرسل و موقوف و مرفوع و منقطع و ضعیف و شاذ
و منکر بلکه موضوع و مختلق و جز آن بحسب تیسر و عدم تنبه و لکن بعد از تهذیب و تنقید سنن حاجت
باین کردن باقی نیست نیت سلف بی شبهه نیک خواهد بود اما تعصب خلف معروف را منکر و منکر
را معروف گردانیده است و سنت را بدعت و بدعت را سنت وانموده فانا لله و انا الیه راجعون
دیگر سبب اختلاف در میان اهل حدیث و اهل رای کثرت روایات و قلت اوست نزد اول
از طبقه مجتهدین گذشتن و کوشش بسیار در جمع متون و طرق نموده و جمعی دیگر از علما سعی در اجتهادات

فرموده تا آنکه آخراً بر تقلید مردے از گذشتگان اقتصار نموده اند وبعد از قرون مشهود لها بالخیر
زلازل وقلاقل بسیار ورعد وبرق بیشمار در دانشمندان خزیده ونوبت خلاف وجدال
تا جائیکه رسیده است رسید حتی که زوال آن جز بظهور مهدی ونزول عیسی علیهما السلام
متصور نیست ؎ خوشنودی تست مطلب ما * یارب رحمی بیار برما * **دیگر** انتساب
بسوی مذهبی از مذاهب بر وجهی که خروج را ازان مذهب مکروه وممنوع دانند بدعت ضلالت ست
در سلف احدی این نسبت وتقلید را نمی شناخت ومردم مائة اولی وثانیه را اجتماع بر تقلید
مذهب واحد بعینه نبود همین دوگونه مردم بودند علماء وعامه عامه در مسائل غیر مختلفة فیها از وضوء
وغسل واحکام نماز وروزه وجز آن از آباء ومعلمین بلاد خود می آموختند ودر وقائع نادره
بلا تعیین مفتی استفتائی نمودند وبجا می آوردند ودر علما جمعی بودند که در تتبع کتاب وسنت
وتتبع آثار برای افتاد بادله این هر دو گروهے در امور متوقف فیه باجتهاد می پرداختند
لکن هدایت بترک آن نزد تیسر وجود دلیل می کرد وآن جمود بر تقلید نهی می فرمود وبعد از
دو صد سال هجرت مذاهب اعیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذهب مجتهدی بعینه
کمتر بود ومجتهد گاهے مستقل بود وگاهے فی المذهب ودر صد چهارم راه ورسم تقلید فی الجمله
شیوع گرفت اما نه باین جمود ولهذا که امروز ست این همه التزام والتیام نزد زوال دولت اسلام
از خلفاء دار السلام صورت گرفته وکان امر الله قدرا مقدورا وباین هنگامه مردم یمین وشمال
شتافتند وچیزهاے نو در دیانت ایشان پدید آمد در روز افزون شد مثل جدال وخلاف
در فقه وکلام وعقیده وهمه بر غیر اساس ست وسراپا وسواس **دیگر** شرک در الوهیت ودر عبادت
ودر ربوبیت وشرک در نیت وارادت ودر تعطیل وتمثیل ودر علم واسم وعبادت بلا استعانت
وبالعکس وتوحید در الوهیت وربوبیت وعبادت ثابت ست بادله کتاب وسنت وچنانکه توحید
راس جمله طاعات ست همچنان شرک سر جمله سیئات توحید مکفر ذنوب شود انشاء الله تعالی
وشرک محبط جمله حسنات گردد بلا ارتیاب کتب ورسائل توحید همچو تجرید مفید ونحو آن کفیل بیان

٦٦ این مسائل واحکام ست دیگر اتخاذ انداد و اعتقاد در بعض عباد از اهل قبور وجز ایشان از احیا ـ
بدانستن علم غیب و استمداد و استعانت نمودن بایشان در آنچه خاصهٔ پروردگارست شرکست
یا کفر جز خدا احدی معبود و مسجود و مستعان دستند به در هیچ زمان و مکان نیست ؎ غیر حق هر چه
٦٧ دلت را بربود ٭ سد راه تو همان خواهد بود ٭ دیگر اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی ما بین
عرش و سماء سابعه و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و لیل و نهار و ساعات و نجوم و مهر و ماه
و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و مجره و زلازل و جبال و بحار و انهار و بحر نیل و فرات و
جیحون و سیحون آمده و بعض قوی و بعض ضعیف و بعض شاذ و بعض غیر ثابت ست پس آنچه در مرفوعات
صحیح آمده در خورد قبول ست همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر اوست لائق وثوق ست
بنا بر عدم دلیل و هر چه مبرهن بعقول فلاسفه ست یا ماخوذ از اسرائیلیات غیر حری ست بقبول گو بعضی
ازان بیانات اصلی داشته باشد اما ما مامور نیستیم بتصدیق و تکذیب آن و اقتصار بر ما ورد و عدم
٦٧ تفوه بما وراء آن طریق مامون ست دیگر رنگ کردن موی سر و ریش بحنا و کتم و سائر الوان
جز سواد مندوب بلکه مامور به ست و سواد منهی عنه ست احادیث صحیحه درین باب وارد شده و در آن
٦٨ تنظیف شعر ست از شیب آمیخته بدان و مخالفت اهل کتاب ست و خضاب دست و پای در رنگ
زنان حرام ست بر مردان و روایات وارده در باختنش همه واهی ست دیگر حلت زر و حریر
از برای زنان است ست پس مردان را استعمال و تحلی بذهب حرام باشد و بسیم روا العبوا بها
کیف شئتم آری اکل و شرب در آوند سیم مردان را هم منهی عنه ست ولکن حرمت سائر استعمالاتش
٦٩ محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خورد و نوش قیاس مع الفارق ست دیگر مردان را همه
الوان جائز ست جز معصفر بدون فرق میان پخته و خام و حلهٔ نبوی سرخ محض بود نه مخطط و بصفرت
صبغ فرموده و زنان را رخصت ست در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس جناب رسالت قمیص و عمامه
و ازار بود و در سراویل اذن داده و از اسبال نهی نموده و بر جر ثوب بطریق ناز و نخوت وعید فرموده و
٧٠ خز حلال ست و حریر حرام و راجح در مشوب بغیر عدم استعمال ست دیگر حجاب واجب بود در ازواج مطهرات

و در حق زنان است مستحب ست و غض بصر مرد از زن و زن از مرد مامور به ست و از ابداء زینت از برای غیر بعول نهی آمده مراد بزینت حلیه و کحل و خضاب و نحو آن ست که اجنبیه را دیدن آن روا نیست و همچنین دیدن ذراع و ساق و عضد و عنق و راس و صدر و اذان که ابدار اینها جائز نبود **دیگر** ختم صحیح بخاری از برای شفاء مریض و دفع دیگر نوازل و تلاوتش بطریق وظیفه رواست و جهی از برای منع آن معلوم نیست چه این ختم و قراءت در حکم دعاست و سنت صحیحه بدعا وارد شده و محروم از دعا محروم از نفع و دواست و موفق بدان صاحب استجابت و وفاء اهل علم و ذکر تجربه کرده اند اثر و نفع این ختم را در دفع مکائد شیطان و رفع حوادث از مان والله اعلم **دیگر** بدعت در لغت اختراع شیء بر غیر مثال ست و در شرع آنچه امر شرع بدان وارد نگشته نه دلالة و نه اشارة و نه قولا و نه فعلا و هر بدعت ضلالت است و هر ضلالت در نار و تقسیمش بسوی حسنه و سیئه بلا دلیل ست و ایجاب تتمتش ایجاب بدعت والله اعلم **دیگر** تارک صلوٰة عمداً بر وجهی که وقت نماز بدر رفته و وی نشسته ماند و بلا عذر بگزاردن آن نپرداخت کافر ست بر لسان نبوت و تاویل احادیث صحیحه وارده درین باب پسند اولوا الالباب نیست در حدیث آمده بین الرجل و بین الکفر الصلوة رواه الجماعة الا البخاری و این دلیل صریح و نص صحیح ست بر آنکه ترک نماز از موجبات کفر ست **دیگر** وقت نماز فوت شده همانست که یادش آمد و این ادا ست نه قضا اگر بنسیان یا بنوم نگزارده است و اقتضاء مقام آنست که عامد را قضا نبود و لکن قوله صلی الله علیه وسلم فدین الله احق ان یقضی بعموم خود شامل این صورت میتواند شد اگرچه دلیلی خاص صریح درین باب موجود نیست **دیگر** بر وجوب ترتیب در قضاء فوائت دلیلی صریح نیامده و مجرد فعل دلالت نمی کند بران مگر آنکه بعموم صلوا کما رأیتمونی اصلی استدلال کنند و لکن این استدلال خالص نیست از شوب اعتراض و معارضه و قضاء آن در جماعت مستحب می نماید **دیگر** زنان را گزاردن نماز در مسجد رخصت ست و لکن خانهای ایشان بهتر ست از برای ایشان و منع ایشان از مساجد نمی رسد این قدر پسند ست که خوشبو مالیده نیایند و در شب بیایند و فرق نمودن در زن جوان و پیر بی دلیل ست و در خصوص حضور ایشان در مصلی دلیلها آمده مگر آنکه اندیشه کدام مفسده یا فتنه باشد

۷۱ که دفع مضرت مقدم ست بر جلب منفعت دیگر صدقه و زکوة حرام ست بر بنی هاشم و موالی ایشان و از
بعض ایشان بر بعض نیز نا روا ست و حدیث وارد در بارهٔ صدقه بعض ایشان بر بعض غیر
ثابت ست و بنی هاشم عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و حارث و نزد بعض صدقهٔ تطوع
۷۲ جائز ست نه فرض و لکن احادیث دالّه بر تحریم عام ست و احتیاط در هر حال اولی ست دیگر
وقف در راه خدا منجملهٔ قرباتی ست که نقض آن بعد از فعل روا نیست نه واقف را و نه غیر او را و صرف
اموالیکه در مسجد یا مشهد نهاده اند و احدی بدان سود مند نمیگردد در مصالح مسلمین جائز ست و
ازین وادی ست آنچه در کعبهٔ مکرمه یا مسجد نبوی یا بر قبر شریف وے صلعم نهاده اند تا باوقاف مشاهد
۷۸ دیگر چه رسد دیگر در هیچ حدیثی مرفوع صحیح صریح با علت امر بسفر از برای زیارت قبور نیامده و مجرد
حث بر زیارت افادهٔ انشاء سفر نمی کند و اخبار وارده درین باب همه ضعیف یا مکذوب یا موضوع ست
و سفر زیارت شامل جمله قبور ست خواه قبر نبی باشد یا غیر او و در فعل امت حجت نیست و نه در قول
۷۹ احدی جز شارع دیگر تشیید مساجد غیر جائز ست و بدان امر نیامده بلکه ابن عباس از زخرفت
آن همچو زخرفت اهل کتاب منع نموده و مراد بتشیید رفع بنا و تطویل اوست و زخرفت بمعنی زینت ست
پس تشییدش داخل بدعت بود و بدعت ضلالت ست دیگر ثواب قرب و صدقات مهداة
از احیاء باموات میرسد و لکن اقتصار بر صور وارده احب ست و ادنی بسنت ثابته و زیادت بران
غیر ضروری ست و صدقه از طرف ولد و غیر ولد و نماز از ولد و صیام از وے و از غیر ولد و دعا از
۸۰ ولد و از غیر او در احادیث وارد شده دیگر زیارت قبور مردان را مسنون ست اما بدون شد رحل
و زنان را ممنوع و در زیارت دعاے ماثور خواند و جائز ست زیارت قبر قریب غیر مدرک اسلام
بطریق صلهٔ ارحام اما استغفار را زبرای وی نا روا ست و لعنتی که بر زوّارات قبور آمده مراد بدان
مکثّرات زیارت اند و زن اگر جزع و فزع و بی تابی و کار غیر معروف نکند امید ست که ماذور نشود
۸۱ والله اعلم دیگر ادلهٔ شرعیه منحصر ست در دو چیز یکی کتاب عزیز دیگر سنت صحیحه و این هر دو دلالت
دارند برین دعوے و دلیل بودن اجماع و قیاس عبر لیلی از قرآن و حدیث ثابت نمیشود و احقاق

این هر دو بآن هر دو بی ایجاب شارع هست وجمهور فقهاء اتفاق نکرده اند بر ترتیب ادله وقول عامه
ایشان که دلیل شرع چهار ست محجوج ست بادلهٔ ساطعه ومجاب ست بحجج نیره که در اصول فقه
مذکور ست دیگر صدور کبائر از انبیاء بعد از نبوت ممتنع ست وقبل آن نزد جمهور غیر ممتنع ۸۳
وصدور صغائر مختلف فیه ست اکثر بجواز رفته اند وشک نیست که نصی قاطع درین باب
در شرع نفیا واثباتا موجود نیست ولکن ظواهر ادله قاضی ست بوقوع لابد ست از تنبیه بران فی الحال
یا قبل از وفات دیگر اجماع اگر ثابت شود وواقع گردد وانّٰی لهم ذلک پس معتبر دران اجماع ۸۴
اهل آن فن ست نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقهاء ودر اصول قول اصولیان
ودر احکام حدیث قول محدثان ودر نحو قول نحاة وقس علی ذلک وعدم عبرت باین فرق
سبب جدل وخلاف جمعی از اهل علم گردیده وباین رهگذر از دریافت صواب از خطا وحق از باطل
وسنت از بدعت وراجح از مرجوح محروم افتاده اند وقیاس را انواع ست ومعتبر ازان همان قیاس
جلی ست پس بس وقیاس حجت ست در امور دنیویه واستحسان نوعی از بدعت باشد دیگر ۸۵
قول وفعل صحابه که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصًا نزد مصادمت
با ادلهٔ قرآن ومقاومت با حدیث رسول الانس والجان وهر که آنرا حجت گفته حجتی نیره بران نیاورده
ومعلوم ست که احدی جز نبی معصوم ومطاع نیست آری این قول وفعل شاهد ومتابع شرع ثابت
می تواند شد دیگر سد ذرائع ثابت ست بسنت صحیحه ومنع ازان ناجائز ومذهب مالک درین ۸۶
باب ارجح مذاهب ست نظر بدلیل واین طریق نزدیکتر ست بتقوی وطهارت وحافظ ست
از وقوع در حمی دیگر رؤیت نبی صلعم در منام نزد بعض حجت ست ونزد بعض حجت نیست و ۸۷
ثانی راجح ست وکریمهٔ اکمال دین واتمام نعمت وجز آن دلیل ست بران وهر چند نائم ضابط
باشد اما بروی وبر غیر او حجت بقول وفعل مرئی در نوم منتهض نمیشود ~~بیت~~ چو غلام آفتابم
همه ز آفتاب گویم ؛ نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم ؛ از ینجاست که چون بعضی از مردم
مسرت آنحضرت صلعم بر احتفال بمولد در خواب دید ندا کابر مشائخ استنکار آن نمودند که فرحت

بر بدعت یعنی چه از آن خراب اصل بر غلط سماع یا عدم فقه یا بر عکس الفقیه نمودند دیگر مجتهد کسی ست که استفراغ وسع خود
در استحصال ظن بحکم شرعی نموده ولابدست که عاقل باشد و او را ملکهٔ اقتدار بر استخراج احکام از مآخذ حاصل بود
واین راچند شرط ست یکی علم بنصوص کتاب وسنت در انچه تعلق دارد باحکام نه معرفت جمیع
آن و تعیین عدد آیات واحادیث محوج ست انحصارش در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست
مقدار کفایت بسندست وچنین در سنت تحدید بپانصد حدیث قول عجیب ست وصحیح همان
مقدار کفاف باشد دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا بر خلاف اجماع نزد کسیکه قائل
بحجیت اوست فتوی ندهد سوم علم ست بلغت عرب تا در تفسیر کتاب وفقه حدیث بی راهه
نرود وحفظ آن از ظهر قلب شرط نیست تمکن بر استخراجش از مؤلفات ائمه ومواضع آن کافی ست
چهارم علم ست باصول حدیث وفقه بر قدر ما تمس الیه الحاجة وچندانکه باع در ان طویل افتد
کار بآسانی گراید پنجم آنکه عارف بود بناسخ ومنسوخ این هر دو اصل اصیل و آئین بغایت سهل ست
چه حفظ پنج آیه و ده حدیث بلکه کمتر از ان چندان دشوار نیست اگر بر نوک زبان ندارد بار
در بطاقه می تواند ضبط کرد و توسیع دائرهٔ این باب که صنیع فقهاء رأی ست چیزی نیست و
قصور درین مراتب خمسه موجب نزول از رتبهٔ اجتهاد ست وبیان انواع اجتهاد وقیاس را
جای دیگر ست غیر این مختصر دیگر تقلید در لغت انداختن قلاده است در گردن غیر همچو تقلید
هدی از ناقه وغنم و در اصطلاح قول عمل نمودن ست بقول کسے بغیر حجت پس عمل بسنت
خارج ست ازین تعریف زیراکه از وادی قبول روایت ست نه قبول راے و حمل لفظ اطاعت و
اقتدا و اسوه واتباع واعتصام وتمسک ونحو آن بر تقلید دلیل سفاهت مستدل ست چه
بودن این الفاظ بمعنے تقلید نه حقیقت لغویه ست و نه حقیقت شرعیه بلکه مجاز اصطلاحے
نیز نیست ع سارت مشرقة وسرت مغربا ٭ شتان بین مشرق و
مغرب ٭ دیگر ایثار تقلید در مسائل شرعیه فرعیه نزد بعضے جائز و نزد بعض دیگر مندوب و
نزد بعض آخر واجب و نزد جمعی از ائمهٔ دین مکروه یا حرام ست وقول ثانی راجح ست وکتاب و سنت

بران دلالت واضحه دارد و التزام مذہب خاص بدعت ست بلاشک و شبہ و ایجابش ایجاب
بدعت و ائمۂ اربعۂ فقہا نہی کردہ اند از تقلید خود و تقلید دیگران ہر کہ باشد و ہر کجا کہ باشد
و قضاء غیر مجتہد در احکام دین ممنوع ست بنص القضاۃ ثلثۃ و جز آن و مجتہدان در مذہب حنفیہ
از عمری دراز منقرض گشتہ اند و در شافعیہ و حنابلہ بسیار گذشتہ و ائمۂ حدیث مثل اصحاب
صحاح ستہ و جز ایشان بالغ بودند بمبلغ اجتہاد مطلق و ہمچنین جمعے کثیر و جمے غفیر از خدم و حشم سنت
مطہرہ در قطر یمن و نحو آن و ہنوز اثرے از ان و بعض افراد باقی ست و لا یخلو زمان عن
قائم بحج اللہ لعبادہ و قصر اجتہاد مطلق بر چار کس از افاضل امت تحجر واسع ست ؎ ہنوز
٩١ آن ابر رحمت درفشان ست ÷ می و میخانہ با نام و نشان ست **دیگر** جمعی گفتہ کہ اصل در
اشیاء اباحت ست و نزد بعض منع و نزد بعض وقف و اول حق ست و ادلۂ کتاب و سنت
بران دلالت دارد مگر آنکہ مخصص آید و براہین منع و وقف را جوابہای شایستہ و بایستہ گفتہ ام
٩٢ کہ در محل خود مذکور ست **دیگر** معنی تعادل ادلہ تساوی ہر دو ست در قوت و ضعف و معنی تعارض
مخالفت ست در مفہوم ہر دو و معنی ترجیح فضل یکے بر دیگرے ست و مقصود بدان ایثار حق
و طرح باطل ست و اختیار قوی و ترک ضعیف و تعارض در کتاب و سنت در ظاہر باشد نہ در
نفس الامر و آن ظاہر را علمای حدیث مدفوع نمودہ اند و توفیق و تطبیق بخشیدہ تعارضی و تنافی
کہ غیر مدفوع ست در مؤلفات فقہا ست خصوصا اہل آراء و وجوہ ترجیح قریب صد وجہ است کہ
٩٣ در ارشاد الفحول و حصول المامول و بدایۃ السائل مذکور ست **دیگر** قرآن شریف مشتمل ست
بر حرف و صوت بنص سنت و حدیث و باتفاق ائمہ و سلف و مخالفین این مسئلہ محجوج اند بادلۂ ناطقہ
بر ثبوت آن و تشبیہ بکلام غیر معالج ست بلکہ اجالہ ہ اردہ در نفی مماثلت ہیچ شی باو سبحانہ یعنی
در اوصاف و نعوت ذات مقدس لاہوت ایمان کامل آنست کہ سر بقبول امثال این مسائل
فرود آرد و خوض را دران رہ اندارد کہ ما مامور ستیم بغوص و خوض در کشف حقائق صفات
بلکہ واجب برما سلوک سبیل سلف صالح ست کہ از ہیچ لا یعنیہا در عافیت گذشتہ اند ع دیگر

سخن در کرویت عرش بنا بر انکار استوا رحمن بالای آن هنجار حکمای پیشین و رفتار فلاسفهٔ یونانیین و شیوهٔ متکلمین مبتدعین ست جز زیان ایمان سودی و گیرنی آرد اعتقاد موافق ظواهر کتاب و سنت کافی و منجی ست و این قدر بحث و انهماک و خوض در آیات ذات و صفات شیوهٔ غیر مرضیهٔ جهمیه و افراخ ایشان ست و معهذا ائمهٔ حدیث بر تقدیر کرویت عرش نیز اثبات صفت استوا و احاطه و فوقیت و علو و رفع مکانت کرده اند و لله الحمد و آین سینا و اشباه و نظائر او را منسوب بسوی جهل و ضلالت و سوء فهم و تقلید حکماء پیشین نموده و قد تم الدست **دیگر** قومی در ترک اوامر و نواهی و عدم اهتمام بعمل احتجاج بقدر کرده اند و گفته که امر مقتضی شده سعید در شکم سعید ست و شقی در شکم شقی و این اعتقاد بدتر از عقیدهٔ اهل کتاب ست چه ادلهٔ وارد اند بر اتیان اوامر ترک نواهی و عمل بارکان داخل ست در مفهوم ایمان بنص حدیث و قرآن و مومن ببعض و کافر ببعض غیر مومن ست بخدا و رسول اگرچه متفوه باشد بشهادت در ظاهر **دیگر** انبیاء و رسل وسائط میان معبود و عباد هر که بر ایشان ایمان آورده و کار نشان دادهٔ ایشان کرده وی بندهٔ مقرب خدا و ناجی روز جزا است و هر که کمر بر خلاف ایشان بسته وی ملعون و ضال و محجوب از قرب ذو الجلال ست انکار رسل و شریعت کاری سهل نیست و واسطه دانستن ایشان در دفع مضار و جلب منافع مثل حصول رزق و شفاء مریض و نحو آن شرک ست این کار خدا است کار بندگان مصطفی نیست بنده بنده ست گو بر آسمان پرد و خدا خدا است گو بر آسمان دنیا فرود آید ع

العبد عبد وان ترقی + والرب رب وان تنزل + **دیگر** شفاعت مقید ست باذن و ثبوتش از کتاب و سنت هر دو ست مگر هیچ یکی نمیداند که وی دران شفاعت می در آید یا خیر و اگر در آید در بارهٔ وی پذیرا میشود یا نه امید واری با عمل صالح نشان دانشمندی ست و یاس باوجود عمل علامت کفر و خواری و رجا با جرأت بر ذنوب دور از دین داری مشرکان که عبادت اوثان و اصنام کردند و می کنند اگر ایشان را واسطه و وسیلهٔ خود در نجات و قرب خالق نینداشته اند چیست پس ما با ایشان در عمل و عقیده در حکم ایشان ست ما اشبه اللیلة بالبارحة **دیگر**

هر درد را درمان ست چون دارا دوا رسید در دم باذن خدا شفا دست بهم داد قرآن شفا
و رحمت ست از برای اهل ایمان و دعا را قضا و مخ عبادت ست آدوا قلب و قالب را
همین دو علاج ست دوا و دعا و تخلف شفا در حصول مدعا مبنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول
منفعل یا کدام مانع قوی و عائق خارجی باشد و تفویض درد و دوا افضل ست و اعراض از دعا
حرمان مردم در تادیهٔ آداب و شروط دعا تقصیر می کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت می نمایند
حالانکه این قصور خود از طرف ایشان ست نه از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول دعا صدق مقال
و اکل حلال ست و آن کجا حدیث یمد یده الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام
و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام فانی یستجاب لذلك نص قاطع و برهان
ساطع ست درین باب و نیست دعا و دوا مخالف توکل بر خدا دیگر جمعی مدار کار خود بر رجا
نهاده ست و بنصوص رحمت و عفو و مغفرت بهر دو دست خود آویخته و بر سبقت رحمت بر غضب
مست لا یعقل گردیده و بعضے ملاک امر بر جبر یا ارجا یا قدر نهاده فهمیده اند کہ ایمان همین تصدیق مجرد ست
و عمل دران داخل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان ست و بعض را صلاح آبا و
اسلاف مغتر گردانیده و بعض بر شفاعت انبیا علیهم السلام فریب خورده و این همه بنا بر کثرت
جهل بسیط و قلت علم و فهم ست او تعالی چنانکه نکته نواز ست همچنان نکته گیر هم هست ایمان میان
خوف و رجا باید هیچ میزان بدون دو پله کار نمید هد و از پای بسته چه آید و از دست شکسته چه
گشاید صفت جمال با جلال همعنان ست و غفار با قهار هم وزان کیس آنست که عمل می کند و
میترسد و گول آنکه نمیکند و امید دارد حسن ظن دیگر ست و غرور و اغترار دیگر کتاب و سنت
کفیل مواضع خوف و رجاست و بر مزاول این هر دو هیچ امر مخفی نیست اللهم غفرا دیگر قدح در راوی
حدیث ببدعت و فتی زبان می کند که داعی باشد بسوی آن و اذ لبیس فلبیس آری هر که منکر امر متواتر
از شرع و معلوم از دین بالضرورة ست روایتش مردود باشد ورنه اصل عدالت در رواة و
رجال اسانید و مسانید همین ضبط و صدق ست بس بس و قیود دیگر مجروح ست و صحابه متفق اند

بر قبول روایات فساق التاویل پس تشیع و نصب و اعتزال و مانند آن قادح در قبول روایت
نیست اگر دعوت و کذب و نسیان در میان نباشد و این ضابطه اعتراضات بسیار را که بر روات اخبار است
از هم سے پاشد **دیگر** سخن اقران و اماثل که مخالفت هم اند در مذهب و عقیده در خور قبول
و حق یکدیگر نیست این تمذهب شوم باب عداوت و تعصب بر همگنان کشوده و از محلسرای
انصاف بدشت اعتساف بیرون برده الا من عصمه الله تعالی و نقول اهل علم در تایید این حکم
و توثیق این فتوی بسیار ست و این جرح و تعدیل اقران بحق معاصران بنا بر دوستی و دشمنی
با هم سبب جدال و قتال بسیار در رد مسائل و احکام بیشمار گردیده و توسع یکی در دیگرے بموجب شرعی
دینی دعوت ضرورت دینی بنا بر حسد و بغضاء و کسب نام در زمرهٔ سفهاء اول دلیل ست بر عزت
اسلام و بر ذبول دین و اوضح سبیل ست از برای خندیدن اعدای اسلام و جری شدن مخالفین
بر مدعیان ایمان عصمنا الله سبحانه عن ذلك **دیگر** حفاظ حدیث را چند طبقه ست یکے صحابه
دوم تابعین سوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث وافر بود و محدثان سر بر آوردند
بعده کذب و فسق فاشی شده رخنه در کار و بار دین افتاد چهارم طبقهٔ اقران قاضی ابو یوسف
حنفی ست و درین وقت نیز عدد حفاظ کثیر بود اما در طبقات اخری وقتا فوقتا علم حدیث
رو بکمی نهاد تا آنکه شد آنچه شد و عقل بجای نقل نشست ← پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بو العجبی ست ↓ مگر شر ذمه قلیل در زمانه آخرین والحمد لله علی
کل حال **دیگر** طریق معرفت احکام و مسائل دین تلاوت کتاب و تدریس حدیث ستطاب
و مطالعهٔ کلام علماء این هر دو علم شریف و دراست علم لغت ست و اما کتب علم کلام و فقه رائے
پس ملبس حق ست بباطل و مشتبه خطا ست بصواب طالب دین و علم را کور و کر میسازد و در گو
تقلید شوم انداخته از برکات و انوار قرآن و حدیث محروم میدارد ← محال ست سعدی که
راه صفا بتوان رفت جز در پے مصطفیٰ هذا آخر ما فی هدایة السائل من البیان مع الزیادة
والنقصان **دیگر** صحیح ست ایمان کسے که اقرار دارد بظواهر اسلام اگرچه باحث نیست از جمیع عقائد

وهمین ست حق بحت وجزم محققین بتوقف اسلام بر معرفت حقائق و دقائق علم کلام که جز بشدت رنج
در معارف علمیه آن را نمی تواند فهمید از ابطل باطلات ست شریعت سمحه سهله بیضا که شب او چون
روز باشد ازین خرافات برکران بوده وسلف صالح از دریافت این زیادات و زاد های
شکم در عافیت گذشته سه بزهد و ورع کوشش و صدق و صفا ٭ ولکن میفزاے بر مصطفی ٭
۱۰۳ **دیگر** توحیدی که کتاب و سنت بدان وارد شده نفی شرک ست با نواعه و اخلاص عبادت و ربوبیت
والوهیت ست باقسامه از برای او سبحانه و همواره انبیاء علیهم السلام بابطال توحید فلاسفه و جهمیه
وقدریه و اتحادیه پرداخته اند و عقل و نقل هر دو دال ست بر بطلان آن کل ما خطر ببالك
فالله تعالی سوی ذلك توحیدی بهتر از توحید قرآن و تجریدی اکمل تر از تجرید سنت سید الانس
۱۰۴ وجان در میان نیست لیس وراء عبادان قریة ولا عطر بعد عروس **دیگر** داعی بسوی تفرق
در دین و باعث بر اختلاف اعظم در مسلمین و موجب تباین در شرع مبین همین دخول رای ست
در شریعت حقه لیس الا ورنه مردم پیش از ظهور این آراء فی الجمله باهم متفق بودند و همگنان را عمل
بر نصوص کتاب و سنت و ادله قرآن و حدیث بود وقتی که فنون رای ظاهر شد مردم فرق متفرقه
و احزاب متحزبه گردیدند الا من عصمه الله تعالی و این داء عضال در اسلام از اهل کتاب خزیده
موسی علیه السلام توریت را تفسیر کرد و نامش مشنا نهاد و این تفسیر مرفوع بود وکس از یهود بدیا آمدند
آرا خود در مشنا آمیختند و کم و بیش نمودند و نسخها از ان شهرت گرفت از آنجمله یکی تلمود نام دارد
اختلاف در دین یهود و تفرق در شریعت موسوی از همین جا سر پیدا شد اهل مشنا بمنزله متبعان اند
در ملت اسلام و تلمودیان بمثابه مقلدان اند درین دین مبین ع رق الزجاج ورقت الخمر ٭
۱۰۵ فتشابها فتشاکل الامر ٭ فکانما قدح ولا ماء ٭ وکانما ماء ولا قدح ٭ **دیگر** هر فرقه
از ملت محمدیه معتقد آنست که وی بر حق ست و مخالف او بر باطل و خود را تابع نامه آسمانی و رسول ربانی
می پندارد ولکن فرقه ناجیه همانست که ماشی بر کتاب و سنت و مقتدی بسلف امت ست لیس الا
چه میزان اعتدال سنت و بدعت و حق و باطل و صواب و خطا همین قرآن کریم و دواوین حدیث شریفست

لاثالث لها هرچه درین ترازو سره آمد سره ست و هرچه ناسره آمد ناسره است این معیار از برای
دریافت نیک و بد و صحیح و غلط جمله احکام ظاهر و باطن کافی و وافی و شافی ست و ما انا علیه و
اصحابی بدان منادی ست کیش بدعت شده تا شیوهٔ یاران نواب * غیر سنت نبود چارهٔ بیماری
دل دیگر محبت عزوجل از اعظم فرائض ست بر عباد آیات و احادیث بسیار بران دلالت دارد
و آثار این محبت ایثار کتاب اوست بر جمله کتب بعده محبت پیغمبر ست صلعم و این نیز فرض ست
برامت و اثر این محبت تقدیم اتباع اوست بر تقلیدات همگنان پستر محبت عباد صلحا ست
از اهل حدیث بحسب مراتب قرب و بعد هر یکی از اتباع و ابتداع و آثار این محبت اخذ ست بقول
کسیکه سخن او موافق حکم خدا و رسول ست و رد هر حکم که بر خلاف اوست از هر که باشد و هر کجا که باشد
ست دع اکل قول عند قول محمد فما آمن فی دینه کمخاطر دیگر دعای او تعالی نوعی
از انواع عبادت ست بدلالت کتاب و سنت پس داعی غیر الله و طالب امری ازان امور که
بدست قدرت او تعالی ست عابد غیر الله ست و بعثت انبیاء و رسل از برای همین اخلاص و توحید و
افراد او سبحانه بعبادت بوده نه از برای کار دیگر و در سورهٔ فاتحه سی دلیل ست برین اخلاص و
افراد و لهذا خواندن آن در هر رکعت نماز خواه تنها گزارد یا در پس امام فرض ست تا منبه باشد بر
تجرید عبادت از برای او سبحانه و استعانت از وی دیگر رد شرک و بدعت و اثبات توحید و رسالت
نه خاص بدعوت نجدیه ست بلکه همواره اهل علم در هر زمان و مکان ارشاد عباد بسوی اخلاص در
دین و تنفیر آنها از وقوع در انواع شرک نموده اند و قرآن از برای همین کار آمده و رسل بنا بر همین
مقصود مبعوث گشته و هر مولود بر فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیهٔ هر موحد متبع بالقاب مستحدثه مثل
نجدی و وهابی ابعد اقوال ست از مقتضای عقل و نقل دیگر تقلید اموات مردم را گور پرست
و پیر پرست ساخته است و بسبب انواع کفریات و ضلالات گشته و تفرقهٔ عظیم در جماعت مسلمین
انداخته اگر همگنان قصر بر تمسک بحبل متین کتاب و سنت مطهرهٔ جناب رسالت مآب می کردند این همه
فتور و قصور صورت نمیگرفت و لو شاء لهداکم اجمعین و لکن المهدی من هداه الله

دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه ست و همه باطل همچنان شرک مشرکان نوعها دارد گاهی شرک در ذات کنند و گاهی در صفات و گاهی در عبادات تعطیل اسماء و صفات از اقبح انواع شرک ست فرعون درهمین عقیده گرفتار بود جهمیه آمدند و دست بدامن او زدند الکفر ملة واحدة و غالب متکلمین اسلام بدولت ایشان جادهٔ تاویل سپردند و تفویض را که منهاج سلف ست برکران گذاشتند و شد آنچه شد و این همه ضلالت بالای ضلالت و بدعت بر بدعت ست **دیگر** علم بسط و تکسیر و علم اوفاق و استخراج اسماء ملائکه علویه و سفلیه ازان حادث ست در دین دلیلی از کتاب و سنت بلکه از افعال و اقوال سلف امت بران معلوم نیست بلکه مظنون آنست که این نوع سحر ماخوذ از یهود باشد که اوفاق را معلق به نیرات می کردند و آنرا در الواح نحاس و زر و سیم و رق و پوست آهوی نوشتند و مسک و زعفران و خون مرغ و نحو آن امداد این رسم میساختند و استعمال بخورات مینمودند و نقشهای نگاشتند و این همه مخالفت بین دارد باخلاص عبادت و موافق ست بطریقهٔ سحریه هفتاد هزار کس که بیحساب بجنت روند همان اند که ارتقاء و استرقا نمیکنند و اکتوا نمی نمایند **دیگر** درجهٔ اعلی و ارفع عدم استرقاء و ارتقا ست و کسان این منزلت بیحساب بجنت درآیند و عدد ایشان هفتاد هزار ست با هر جبین الف هفتاد هزار دیگر باشند و مرتبهٔ صغری جواز رقی ست آیات و احادیث و آنچه در زبان عربی باشد و مفهوم گردد و مشتمل بر کدام لفظ و معنی شرک نبود و ماورای آن همه درخور دکالای بدبریش خاوند ست ما آتانی الله خیر مما آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون **دیگر** احادیث وارده بثبوت عدوی در بعض اشیاء با وجود امر بفرار از مجذوم و نحو آن مخصص ست بعموم حدیث لا عدوی و لا طیرة و نحو آن ای لا عدوی الا فی هذه الاشیاء و در اصول متقرر شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد جهل تاریخ **دیگر** وجود جن و شیاطین ثابت ست بنصوص کثیرهٔ طیبه از قرآن و حدیث و جاحد آن جاحد اسلام ست بلکه در انسان هم شیاطین اند و با وجود این ملاحدهٔ دهریه و نیچریه که در مردم نمود ارانداز انکار از وجود شیاطین یعنی چه **دیگر** اختلاف در دین و تفرق بر مذاهب مذموم ست بر لسان شارع هفتاد و دو ملت از همین جا ناشی شده و نجات در فرقهٔ واحده

بهمین جهت منحصر گردیده قرآن کریم مملوست بذم اختلاف و تفرق همچنین حدیث شریف و آین احادیث
بحد تواتر رسیده و حدیث اختلاف امتی رحمة لا اصل له ست نزد اکابر محدثین و اگر ثابت
۱۶ هم شود مفید اهل بدعت و تقلید نیست بلکه حجت ست برایشان **دیگر** خلود اهل نار در نار بمعنی دوام
بلا انقطاع ست نه بمعنی مکث طویل چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رح و شیخ اکبر ابن عربی فهمیده اند در
۱۷ ظواهر قرآن و حدیث مخالف تجویز ایشانست **دیگر** هجرت از ظلم و کفر واجب ست در هر زمان و
مکان اگر بامن بدست آید مأمن آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع بلا نکیر علی رؤس الاشهاد کند و با وسے
تعرض نرود یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون و درین باب چند حدیث
۱۸ آمده و مستضعف معذورست همچنین قادر غیر واجد مأمن انشاء الله تعالی **دیگر** قرآن بسنت و سنت
بقرآن منسوخ میشود و دلائلش در اصول فقه مذکورست و در غیر موضع از کتاب و سنت این معامله
۱۹ روداده **دیگر** در تصانیف امام غزالی رح لاسیما احیاء علوم الدین چهار مادهٔ فاسدست مادهٔ فلسفیه
و مادهٔ کلامیه و مادهٔ ترهات صوفیه و مادهٔ احادیث موضوعه اگر کتاب را ازین چهار پاک نمایند
۲۰ صحیفهٔ نافعه باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فساد قلیل فرع مغتفرست انشاء الله تعالی معهذا علماء اسلام
باصلاح و تجرید این کتاب ازین مواد فاسده پرداخته اند و لله الحمد **دیگر** احادیث وارده در ذم
سحر و قتل ساحر عام مطلق واقع شده نه مقید و نه مختص بنوعی از انواع آن و مفهومش آنست که حکم
۲۱ جمله سحرها علی اختلاف الانواع یکیست اما اهل علم دران تفصیلها کرده اند پس اعمال و تعلم سحر
هر دو حرام ست مطلقا گو بعض انواعش اخف باشد از بعض در اثم و آثام **دیگر** تعلم علم نجوم و کلام
مصطلح حرام ست بر اهل اسلام اگرچه از برای معرفت اوقات صلوة و حساب شهور و سنوات و دریافت ذات و صفات رب الارض
والسموات چرا نباشد ستارها زینت آسمان دنیاست و آلهٔ رجم شیاطین و علامات طرق و هرچه غیر این فوائد مضار
و منافع گویند و ثابت نمایند همه ابطل باطلات ست دلیلی قاطع و برهانی ساطع بران دلالت نمیکند
۲۲ ع تو بر اوج فلک چه دانی چیست ٭ چون ندانی که در سرای تو کیست **دیگر** حدیث خلق
آدم علی صورته معانی بسیار دارد تا آنکه بده معنی رسانیده اند الصق بسباق و سیاق حدیث

معنی واحدست یعنی آفرینش در طول قامت بر مقدار شصت گز شد نه نسل دیگر سبنے آدم
که اول طفل میشوند باز شاب باز شیخ و همین را علامه شوکانی در شرح ترجیح داده و حدیث دیگر مؤید اوست
دیگر معنی حدیث من مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة آنست که اگر یکے
باوجود امام بی بیعت او بمیرد مردن او همچو مرگ جاهلیت باشد چه ترک بیعت او نوعی از بغی ست و بغی بر
امام حرام و کبیره و هم دران مفارقت جماعهٔ اهل اسلام ست واین یکے از موجبات جاهلیت باشد
واگر امام وقت موجود نیست امیدست که مصداق این خبر نبود و لکن نصب امام برامت واجب ست
سمعًا و ترک آن ترک واجب و امامت ائمه در اقطار متباعده صحیح و اطاعت اهل هر قطر از برائے
امام قطر خود ثابت و دخل یکے در قطر دیگرے بغی منهی عنه دیگر خواندن قنوت و جز آن از ادعیه
برای رفع طاعون و وبا جائزست زیرا که قنوت از برای نوازل آمده و وبا اعظم نوازل ست و
حقیقت طاعون در شرع وخز جن و رجز و عذاب و دعوت نبی ست نه فساد آب و هوا دیگر خفیه را که
در مرجیه شمرده اند این ارجا اگر باین معنی ست که عمل داخل در ایمان نیست مگر ثواب و عقاب بران مترتب
میشود پس بعض سلف نیز برین عقیده گذشته اند واگر باین معنی ست که هیچ معصیت او را ضرر نمیکند پس کفر
صریح و مذهب قدریه ست دیگر جان و مال کافر غیر مستامن در دار الاسلام معصوم ست بنا بر بقاء
بر امان اول و بودن در حکم اهل ذمه ور نه در دار الحرب عصمت آن نیست دیگر رای در شریعت
تحریف ست و در قضا مکرست و همین ست معنی قول بعض اهل علم که تغیر در فتوی بحسب ازمنه و امکنه
و احوال باشد و کیف که مصالح دیگر ست و شرائع دیگر و هر یکے را ادله و تفاصیل ست که در حجة بالغه و
جز آن مذکور شده دیگر احادیث درباره کفارهٔ ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بمحن و اصطبار
بران بسیار آمده و همه افاده اجر بر ابتلا و بر صبر می کند و خدا با صابران ست و صابران را اجر بحساب
دهد تا آنکه اگر خاری بخلد خالی از نفع اخروی نیست و اشد مردم در بلا و اصبر خلق بر محن حضرات رسل اند
فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل اللهم وفقنا دیگر صفق بایدی و رقص بارجل و صعود و هبوط
و تمدد و تقلص و رفع و خفض همراه ذکر خدا بلسان و تواجد بر سماع صوت حسن و بر نشید جرد مرد بدعت سیئه

وجرات شنیع واز جاهلیات سخط الهی ست مسجد از برای این کار نیست حیف ست که بعضی ازین انواع
در مسجد حرام و مسجد نبی علیه السلام می کنند و احدی تعرض نمی کند **دیگر** شفاعت سید الشفعا صلعم
روز قیامت از برای اهل کبائر ازین امت اسلام ثابت ست بادلهٔ صحیحهٔ متواتره باذن و تحدید و انکارش
انکار شرائع دین باشد ولکن هیچ کسی نداند که وی بالخصوص برایمان بمیرد و درخور شفاعت
گردد لا یشفعون الا لمن ارتضی و ارتضا امر مبهم ست و اثر شفاعت حطّ عقوبت و وزرست
در حق گناهگاران و رفع منزلت ست در حق نیکوکاران و شفاعت را مواطن باشد و از برای
جلب او اسباب ست اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جلی و اقسام
بدع در دین و ماندن میان خوف و رجا ست و جز انبیا قرآن و حجر اسود و شهدا و علما و صلحا
هم شفاعت یکدیگر کنند مگر بعد از اذن و حال اذن معلوم نیست ع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد
دیگر خلق افعال و حسن و قبح و خیر و شر همه بابداع الهی ست اختیار عباد را دران دخلی نیست و
عقل کلیل ست در دریافت آن و صفات خدا بر ظاهر خود ست و تاویل آن صرف بموجب و انکار
صفات تعطیل ست معطل عابد عدم ست و مؤول عابد صنم و مشبه صاحب تجسیم ست و معترف بظاهر صاحب
قلب سلیم ست ؎ وهذا الحق لیس به خفاء + فدعنی من بنیات الطریق **دیگر** در صبر و حلم
باعتبار لغت عموم و خصوص من وجه ست و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و این هر دو
صفت معدود ست در خصال خیر و شمائل فاضله و بران ترتب اجر غیر ممنون و محبوبیت خدا ست
و صبر در جزاء اجر و ثواب اعظم ست از حلم **دیگر** ادلهٔ استجمار در استنجا مطلق ست نه مقید بفرج
اعلی و اسفل پس شامل هر دو باشد و دلیلی بر تخصیصش باسفل معلوم نیست گو بحجر ذنر و تطهیر آب
در فرج اعلی کافی باشد **دیگر** میان حدیث نهی انتفاع از میته باهاب و عصب و حدیث انما حرم
من المیتة اکلها تعارض نیست چه ثانی عام ست و اول خاص و الحاق غیر میته بمیته چیزی نیست
و نه دلیلی بر نجاست میته جز خوک موجود پس اکل و بیع میته حرام ست بدون فرق میان جمیع اجزا
مگر اهاب و عصب که مخصوص ست ازین عام **دیگر** حبوب و غلات که نزد دوس دران بول و روث

می افتد نجس نیست چه اصل در هر شی طهارت ست و استصحاب این اصل واجب تا آنکه ناقلی بیاید
و نقل کند و مهند اگشت کاران زرع و خرمن را تا امکان از بول و روث نگاهبانی سے کنند پس
دوس دواب غیر ماکول اللحم مخاوم بالطهارة ست وقول بخلاف آن از وسواس **دیگر** لحم و دم آب
حلال و پاک ست و همچنین خون آدمی و دلیل بر دعوی مدعی تحریم و نجاست او ست و لادلیل
و ما را قیام بمقام منع کافی ست و دم مسفوح حرام ست بنص قرآن نه نجس **دیگر** کذب و نمیمه و دیگر معاصی
ناقض وضو نیست و اخباری که در بارهٔ نقض آمده همه بساقط از لیاقت احتجاج ست **دیگر**
واجب در وضو غسل قدمین ست نه مسح و وجوب این غسل بحدیث صحیح و فعل رسالت صلعم ثابت
شده و قد جاءنا به ما جاءنا بالقرآن و اثبات غسل بکتاب و انکار ثبوت مسح از ان مبنی بر
تعصبات و حمایات مذاهب ست بلکه آنچه ثابت ست هر دو قرات نصب و جر ست والله اعلم
دیگر مطلق مرض بنا بر حرج گو ضرر نکند و قدرت بر وضو بلا توهم زیادت مرض مفید تیمم نیست
آری اگر گزند میرساند گو آب موجود ست تیمم در مرض جائز باشد **دیگر** دائم الحدث نماز در جماعت
گزارد گو حدث میکرده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل ست بلکه حدث دائم در حکم
طهارت کامل ست نه طهارت ناقص **دیگر** ترک اکل و شرب اشیاء حلال بر صاحب حدث بنا بر
زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر ابدان باشد چه از اکل مضرات نهی آمده و مجرد
زیادت علت بدون افضا بسوی ضرر بیّن و خوف هلاک محرم حلال نمیتواند شد و همچنین نصی بر حرمت
اکل تراب موجود نیست و منع ازان بنا بر ضرر ست بحسب تجربهٔ اطبا **دیگر** جائز ست امامت
صاحب علت و ذو حدث از برای کامل الطهاره چه جماعت همین سنت مؤکده ست نه فرض ست و
نه شرط صحت نماز پس سلس البول همان بکند که مرد بی علت می کند **دیگر** صاحب حدث مستمر که نماز
در جماعت گزارده نمازش مجزی ست و حکم باعادهٔ او ابتداع محض و شک فاسد و تنطع کاسد ست
لم یأذن به الله و لا رسوله صلعم **دیگر** جنب و حائض قرآن نخوانند و بر منع مس مصحف از برای
غیر طاهر دلیلی بیّن نیست گو احتیاط مستحسن باشد هر چه را دلیل ساخته اند مجروح ست **دیگر** سجده را

مسافرخانه گرفتن و مسکن ساختن با کثف عورات و کثرت صیاحات و شغل دیگر مصلین و تلوث مسجد
با قذران و اوساخ این مردم ممنوع ست و ابقاء این قسم مردم خواه مسافر باشند یا مقیم دران ناجائز
بلکه تنزیه مساجد علی العموم در کمتر ازین امور آمده تا باین امور و بمساجد فاضله چه رسد. **دیگر** مصلی را
طهارت جامه و آب سبب ست نه شرط صحت نماز همچنین طهارت مکان و ادلهٔ وارده درین باب
همین افاده وجوب می فرماید نه جزم بشرطیت الا فقها. درین باب مسامحت کردند و آنچه نمی بایست
گفت بدان جزم نمودند **دیگر** هرکه نماز در جامه یا در جای غصب کرده نمازش صحیح ست اگرچه
اثم غصب بروی باقیست چه دلیلی بر نفی صحتش در شرع نیامده و لا سبیل الی ما لا دلیل علیه
دیگر نماز در مقبره یا بسوی قبور ممنوع ست بدلالت احادیث صحیحه بدون فرق میان قبر منبوش و غیر
آن و میان آنکه در انجا فرش گسترده اند یا نه و آن قبر در مسجد ست یا در خانه و غلبهٔ اسم مسجد بران
رافع اسم مقبره از وی نیست چه اسماء را تاثیری در تحویل احکام اسلام نباشد مثلا ربا را اگر وثیقه
یا منفعت نامند و باده را اگر کرم و لطف خوانند هرگز حلال نمیشود و زنا با محارم زنهار موجب سقوط
حد نمیگردد **دیگر** رفع یدین نزد تکبیر احرام ثابت ست بقول و فعل شارع علیه السلام بلا اختلاف و در
مواضع دیگر اختلاف کرده اند و حق ثبوت اوست بچهار صد خبر و اثر و نیست دلیل بر منع یا نسخ
یا ضعف آن بدست مخالف **دیگر** جهر و اخفاء بسمله در نماز هردو ثابت ست بعضی اول را ترجیح داده اند
و بعض ثانی را و راجح آنست که احیانا چنین کند و احیانا چنان و جمود بر صورت واحده موجب
اهمال دلیل دیگر ست بلا دلیل **دیگر** موتم در پس امام جز سورهٔ فاتحه قرآن دیگر نخواند قرآن و حدیث
دلیل ست بران فاستمعوا له وانصتوا و اذا قرء فانصتوا و لا تفعلوا الا بفاتحة الکتاب و تخفیف
و تطویل در قراءت نماز بحسب ماثور از فعل نبوی ست صلوا کما رأیتمونی اصلی **دیگر** ترتیب سور
واقعه در مصحف برحسب تقدم و تاخر در نزول نیست که قراءت سورهٔ متاخر در رکعت اول و متقدم در
رکعت آخر جائز نباشد بلکه ثبوت این قسم قراءت بحدیث صحیح و فعل آن در عهد نبوت بدلیل صریح بوده و
مخالف درین مسئله از زمرهٔ اهل علم و شعور نیست **دیگر** هرکه نماز فریضه در خانه گزارد باز در مسجد آمد و

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافله ست بحکم شارع علیه السلام فانها لکما نافلة اگرچه احتمال مرجوح دارد که ضمیر راجع بسوی نماز خانگی بود **دیگر** حدیث من کان له امام فقراءة الامام له قراءة ضعیف ست بنابر تفرد امام ابوحنیفه رح و حسن بن عمارة باسناد آن دارقطنی گفته وهما ضعیفان یعنی فی الحدیث و بر فرض ثبوت هم معارض حدیث قرارت فاتحه خلف الامام نیست که این عام ست و آن خاص و بناء عام بر خاص ضابطهٔ مقبول و معمول بهاست **دیگر** خواندن توجه و استعاذه در پس امام نزد قرارت او لا باس به ست و نهی موتمین از قرارت خلف امام متناول آن نیست چه مراد بدان قرارت قرآن ست پس ابس در رفع یدین در سجود ثابت نشده **دیگر** مجرد سجود بدون نماز یکی عبادت مستقله سیت و بران اجر کثیر مرتب و نصوص این دعوی در کتب سنت معروف ست و حمل بعض آن بر سجود کائن در نماز یا بر نفس نماز مجاز ست و لابد ست دران از علاقه و قرینه و دلیل و از سجدهٔ بی نماز یکی سجدهٔ تلاوت دیگر سجدهٔ شکر ست مثلا و کثرت سجود مقرب ست بسوی معبود و موثر ست در استجابت دعا نزد خدا امام شوکانی در آخر عمر سجده های بسیار طویل می کرده و لوان نفسی منذ براها ملیکها مضی عمرها فی سجدة لقلیل **دیگر** صلوة بر آنحضرت صلعم در نماز نزد فقها واجب ست و در غیر نماز غیر واجب ولکن دلالت ادله بر وجوب واضح نیست و ادلهٔ وجوب صلوة بر سامع ذکر شریف جناب نبوت صلعم مفید مشروعیت اوست در هر حالت از نماز و جز آن و چون صلوة منجملهٔ اذکار ست حدیث ان فی الصلوة شغلا معارض او نباشد و دلیلی مخصص مصلی از عمومات نیامده **دیگر** صلوة ماثوره که اهل علم بران اتفاق کرده اند همان ست که در احادیث تعلیم مطلقا و مقیدا بنماز بطرق صحیحه ثابت گشته و هر چه ازان اصح ست احق ست بایثار بر غیر خود و صیغهٔ درود که در نماز می خوانند اصح صیغ ست **دیگر** جمع میان دو نماز بغیر عذر جائز نیست بلکه حرام ست نزد جمهور و هو الحق و ادلهٔ جواز آن همه مجروح ست و دلیلی روشن بران موجود نیست آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان لسنن رواتب و عدم اتیان بدان جز وتر و دو رکعت صبح ثابت شده **دیگر** رفع الیدین در دعا بعد از مکتوبه چنانکه ائمهٔ مساجد می کنند بالخصوص وارد نشده لکن عمومات ادله بی شبهه قاضی ست بجواز آن چه رفع یکی از

آداب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رفع نمی فرمود همین یک انگشت اشارت میکرد
و دعا می نمود در دعا بعد از مکتوبات هم وارد شده پس انجاکه وجود دعاست منع رفع یدین را دلیلی
نیست جز عدم نقل و عدم نقل نقل عدم نیست و نزد فقدان مخصصات حمل بر عمومات متعین ست
۶۱ نزد اهل اصول **دیگر** حدیث ذو الیدین در بارهٔ کلام در نماز و سجدهٔ سهو صحیح معمول به ست و دلیل ست
برانکه کلام ساهی و جاهل بلکه عامد مبطل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز ست ورنه در کلام
۶۲ عامد بسوی فساد رفته اند **دیگر** سجدهٔ سهو در نماز بر هر زیادت و نقصان بود و در روی ترغیم شیخ
ابی محمد باشد پس هر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواه واجب باشد یا مسنون یا مندوب
اسم نقصان بر ترک آن صادق ست و هر چه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست پس همه را
۶۳ سجدهٔ سهو باشد **دیگر** امامت فاسق در نماز جائز ست اگر چه در پس غیر فاسق افضل باشد چه بدعت
و فسق تا صاحب خود را بحد کفر نرساند دست از گزاردن نماز در پس او و خوردن ذبیحهٔ او مانع نیست
و اگر موجب بطلان بودی لابد شارع بران متنبه میفرمود و اذ لیس فلیس **دیگر** حدیث من ادرک
۶۴ رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة دلیل ست برانکه هر که رکعتی از نماز دریافت
که دران ام القرآن نخوانده است وی مدرک رکعت نشد چه تمام رکعت همان ست که با فاتحه باشد
و این مسئله نزد فقها از مضائق افهام و مزالق اقدام ست و هر طرف جمعی از سلف و خلف شتافت و لکن
حق از همه اکبر ست و آن همین عدم اعتداد ست برکوع با امام نزد فوت فاتحه شوکانی در اول قائل
۶۵ بود بقول فقها بعده مائل شد بجانب قول بعدم اعتداد و هفت رساله درین باب رقم زد **دیگر** تفریق
جماعت در مسجد واحد درست نیست و اگر این انفراد و تجمیع در حال قیام جماعت کبری ست خود اشد
منکر و اعظم مبدع باشد و هر چهار مصلی در مسجد حرام بدعت شنیعه است شاه عبد العزیز دهلوی هم بدان در
تفسیر خود تفوه فرموده خدا رحمت کند بر کسیکه این تفرقه را تالیف بخشد و این خرق را التیام دهد
۶۶ **دیگر** صلوة تحیت نزد در آمدن مسجد پیش از نشستن واجب ست با دلهٔ صحیحه گو بروز جمعه در حالت
خطبهٔ امام باشد و توقی از سه اوقات کراهت نماز نزد دخول مسجد بنا بر توفیق میان این احادیث

مسلک مستحسن است تا عمل بهر دو دلیل است بهم دهد اهمال کدام حجت صورت نه بندد **دیگر** نماز جمعه مثل
نمازهای پنجگانه فرض عین است جز خطبه که در روز جمعه مسنون است نه شرط صحت نماز و این همه قیود و شروط
که فقها از برای این نماز آفریده اند و از شکمهای کلان خود بازاییده هبا منثور و قول زور است
هرگز دلیلی صحیح از ادلهٔ کتاب و سنت بران دلالت ندارد بلکه رائحهٔ از ان از شریعت حقهٔ اسلام
استشمام نمیتوان کرد و جمعه بدو کس هم منعقد میشود همچو دیگر نمازها و شهود در خطبهٔ جمعه سنت است نه واجب
و ادامت بر فعل افادهٔ وجوبش نمی کند غایت آنکه سنت مؤکده باشد **دیگر** تحدید مسافت از برای
سفر در شرع نیامده هرچه در لغت و عرف مصداق سفر است در آنقدر مسافت و سیر نماز قصر
می باید گزارد کم باشد یا زیاده و این قصر عزیمت است نه رخصت و ظاهر ادله عدم فرق است میان
سفر طاعت و سفر معصیت **دیگر** در تحدید مدت اقامت در سفر که دران قصر نماز است اقوال سلف
و من بعدهم مختلف آمده راجح آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کند نماز را تمام بگزارد و با تردد
تا بست شب قصر نماید **دیگر** مسافر تا تواند ائتمام بمقیم نکند زیرا که خالی از دو خطر نیست یکی خلاف با
ادلهٔ وجوب قصر بدون دلیل دال بران دیگر مخالفت امام که منهی عنه است و اگر ناگزیر در این شکنجه
افتد باید که در دو رکعت اخیر مقتدی شود نه در دو رکعت نخستین **دیگر** جمع میان دو نماز در
مزدلفه بادلهٔ صحیحه ثابت شده و همچنین جمع تاخیر در سفر باحادیث صحیحین و غیرهما ثابت است و جمع تقدیم
بادلهٔ حسنه در ماعدای صحیحین بثبوت پیوسته و کذلک جمع از برای مطر و در جمع بغیر مطر و عذر اهل علم
را سخن است و حق عدم جواز اوست **دیگر** حدیث عدم نماز بر جنازهٔ مدیون منسوخ است بفعل نماز
بروی نزد فتوح بر آنحضرت صلعم **دیگر** تشییع جنازه بتهلیل بر سبیل منادیه در زمن نبوت و در سه
قرن خیر بلکه در عصور ما بعد این قرون و ایام سلف صالح بر وجه مرسوم در بعض بلاد معلوم نیست مگر
علامهٔ شوکانی رح در فتح ربانی گفته که دران حرجی نیست بنا برانکه ذکر مندوب است در هر حال بدون
فرق میان شخص و شخص و زن و زمن و مکان و مکان و مجهر در رفع صوت بران موجب کراهتش
نیست اگرچه خلاف اولی است انتهی و لکن اولی نزد فقیر قصر است بر مورد **دیگر** اختلاف کرده اند در آنکه

ذکر بجهر روا است یا بهمین اخفا می باید و هر طرف جمعی رفته و سخنی گفته وحق آنست که هر جا که در شرع
ذکر بجهر آمده انجا جهر کنند و هر جا که بسر آمده آنجا اسرار شاید وبذلک یحصل التوفیق بین الادلة
والخروج من المضائق المضلة ومساجد اولی ست بذکر از مواضع دیگر بلکه بنای مساجد خود از برای
165 همین اغراض ست ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها دیگر درس
کتب حدیث در مساجد علی رؤس الاشهاد باوجود اشتمالش بر احادیث صفات جائز ست مجرد این
وهم که عامه مستمعین آن احادیث صفات مذکوره را بنابر امرار بر ظاهر حمل بر تشبیهات خواهند نمود
دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درس نمی تواند شد بلکه ثبوت آن بالفعل نبویست وماذا بعد الحق
166 الا الضلال دیگر احتفال بمولد رسالت صلعم بدعت ست وحکم بدعت معاصم واستحسانش از بعض
اهل علم اگر بلا قید تاریخ وماه باشد وخالی از منکرات بود بدعت دیگر ست سلف ازین جنس بدع در عافیت
گذشته اند و ابتلاء خلف بدان موجب نزول محن وشجن بر اسلام گردیده صفات ثابته جناب نبوت
وتذکار حالات حضرت رسالت صلعم که در کتب معتبره حدیث وآیات کتاب مضبوط و وارد ست
از برای درس وتدریس وتعلیم وتبلیغ امت حاضره وآتیه چه کمی دارد که شان رفیعش محتاج بمثل این احتفالات
مستحدثه والتقادات مستهجنه باشد هر که را اشتغال بتصلیه وتسلیم ست وی هزار درجه بر محفل باین
بدعت شرف دارد تا پنج صد سال از هجرت احدی از سلف وخلف صالح این بزم را نمی شناخت
سپس خلقت ناخلف بزم بر خاستند در اثبات این بزم با فتعال اعمال مختلقه پرداختند وتضلیل و
تبدیع یکدیگر را خطوات شیطان مقتدا آمد وانتهی الامر الی ما انتهی وانا لنحو ذبالله من سوء اعمالهم
167 ودیگر اعتقاد نفع وضرر بقبور والباس آن واقروختن چراغ بران ونذر ایشان نمودن بدان وسجده بردن
بسوی آن همه شرک ومعصیت کبری ست وبر بعضی ازین چیزها لعنت آمده ودر کفر معتقد سود و
زیان درین احجار و اموات خود شکی نیست اعاذنا الله منه ه تا چند گاه از چوب وگراز
سنگ تراشی + بگذار خدا انچه به صد رنگ تراشی ه دیگر ذبح آنست که نام خدا بر زبان رانده
168 وخون جانور روان سازند پس ذبیحه هر مسلم بر هر مذهب که باشد و بر هر کدام بدعت که بینی چون نام خدا

بروی برده شد حلال ست گو در وقوع تسمیه از مسلم و عدم وقوع آن نزد ذبح التباس و حدیث
عائشه را نزد این التباس امر باعادهٔ تسمیه و اکل ذبیحه فرموده پس تسمیه فرض ست بر
ذابح نزد ذبح و اعادهٔ آن نزد اکل بر متردد و آنکه تسمیه گفتن بسم الله ست و بر تحریم ذبیحه
کافر که انهار دم و ذکر اسم الله کرده دلیلی نیست آری اگر این ذبح وی از برای غیر الله ست
بے شبهه حرام باشد اگرچه از مسلم چرا نبود و همچنین اشتراط استقبال در ذبح بے دلیل ست
دیگر حلت زکوة بر فقیر ست و غنی را دران حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل
یا پنجاه درهم یا ثمن آن باشد و نزد بعض آنکه کاسب ست گو یک درهم ندارد و
نزد بعض آنکه واجد غدا و عشا ست و راجح قول ثانی ست پس صدقه گرفتن بر مالک
پنجاه درهم یا قیمت آن حرام ست و اگر یک درهم از پنجاه درهم بکاهد اخذ صدقه روا باشد خواه از
بیت المال بدست آید یا از کدام برادر مسلمان **دیگر** اموال مغصوبه باقی ست بر ملک اهل او تا آنها را
دفع کنند اگر معلوم اند و هر یکے حق خود شناخته بستاند و نزد خلط بقدر ملک صحیح خود بگیرد و اگر مالک متعین
نیست و قریه معلوم ست بمتولی آن قریه یا عالم آنجا بدهد تا در مصالح مسلمین از دنیا و دین صرف
نماید و اگر جهل کلی ست مال خدا است در بیت المال نهند و امام مسلمین یا هر که بجای اوست آنرا در
محاویج ایشان صرف سازد و اگر محاویج نباشند در مصالح غزو بذل نماید و اگر دران اموال مال زکوة ست
آنرا در مصرف زکوة خرج کند **دیگر** تحریم زکوة بر آل محمد صلعم از قطعیات شریعت ست و مخالف این
حکم آنچه صالح تمسک باشد نیاورده و تعلیل بعدم حصول خمس علیل و بی دلیل ست و عاصی و فاسق
بودن غنی محول مصرف زکوة از وی نیست بهر حال بدهد و بستانند و هر که زکوة بر وی حرام ست او را
استحلال آن بنا بر عقوبت عصیان مزکی روا نیست غرضکه صرف زکوة مزکی از اهل معاصی بمصارف
شرعیه واجب ست و اخذ آن ظلماً منهی عنه ست **دیگر** هاشمی بهاشمی زکوة ندهد و هر که تجویزش
کرده متمسکے درخور احتجاج نیاورده و مجرد اقوال علما در اثبات جوازش نزد متقید بدلیل و تارک
قال و قیل بجوی نمی ارزد و احادیث وارده در عدم حلت زکوة بر آل محمد صلعم شامل ما نحن فیه ست

دیگر در خضراوات زکوة نیست وادلهٔ عامهٔ کتاب بسنت مخصص است بادلهٔ وارده درین باب و
نکته نیست بدان هرچه انتفاعش موقوف است بر اخراج وی از زیر زمین و تکلیف مزکی در وجوب
زکوة شرط است پس بر مال طفل یتیم باشد یا غیر آن زکوة نیست تا آنکه جوان شود و نیست زکوة
بر جواهر هر جوهر که باشد و نه بر اموال مشتغله بتجارات و حق اخذ زکوة سلطان راست و اخراج قیمت عوض
بعذر روا باشد و مسئلهٔ زکوة در علی مختلف فیه است هر جانب جمعی خرامیده و ادلهٔ وجوب مجاب عنها است
گو احتیاط اولی باشد چه دران مخلص است از مشتبهات الخ دیگر تحلی جوانان و کودکان بسیم
جائز است و بزر حرام صبی غیر مکلف است و شاب مخاطب بحدیث العبوا بها کیف شئتم و بر منع
استعمال زر و سیم در غیر اکل و شرب دلیلی نیامده و نص خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد دیگر حلیه و
و استعمال زر حرام است بر مردان کم باشد یا زیاده و منع ایشان از حلیه و استعمال فضه
محتاج دلیل است و دلیل نیست بلکه دلیل قائم است بر خلاف آن دیگر تداوی باشیاء نجس یا
محرم حرام است بادلهٔ صحیحه و این ادله عام است خاص بحالتی از حالات نیست و سرکه ساختن بادهٔ
حرام است و اگر خودش خل شود بی علاج حلال باشد و خمر حرام قطعی است نجس نیست و دارو است
نه دوا پس تداوی بمسکرات خواه بعین بود یا بتحلیل بخل و کم بود یا بیش و تنها باشد یا آمیخته بدیگر
و سکر او بعد از خلط قوی بود یا ضعیف حرام است بهیچ وجه جائز نیست و ادویهٔ انگریزی اگر که در آن مسکر شئی
حرام بر وجهی مخلوط است که بعد از استحاله از عین و اثر او هیچ نمانده است استعمالش جائز باشد و مجرد جلب
از بلاد کفر مانع استعمالش نبود و اگر آمیزش او بر وجهی است که اسم و صفت او باقی است تداوی بدان
جائز نیست و این تفصیل در غیر مسکرات است و با مسکرات خود حرام باشد علی الاطلاق دیگر صوم
و افطار رمضان برویت هلال باشد یا بشهادت عدل واحد یا باکمال عدهٔ شعبان و صوم یوم شک
عصیان ابو القاسم است صلعم مگر آنکه در روزه روزه کسی بیفتد دیگر در معنی حدیث الصوم لی و انا
اجزی به پنجاه قول است اقوای آنها شش قول باشد یکی آنکه هر حسنه ده چند تا هفت صد چند است
مگر صوم که ازین همه بیشتر است دوم آنکه خدا را او همه اعمال او بگیرند مگر صوم سوم آنکه صوم عبادت خاص است

تعبد خدا بدان متعبد نشده چهارم آنکه صوم صبر ست و صابران را اجر بی حساب دهند پنجم آنکه غیر از این
عبادت اصلا اطلاع و دست بهم نمیدهد ششم آنکه در وی ریا نیست دیگر احادیث وارده در صوم
رجب همه منقلب ست اللهم مگر آنکه رجب از شهور حرم ست و آمده که صم اشهر الحرم ولکن این خبر
نیز ضعیف ست دیگر شک نیست که اجر طاعت با مشقت بزرگتر از اجر طاعتی ست که در آن تکلیف
نیست یا کمتر ست نصوص کتاب و سنت و قول جابر است تعاضد این مدعا می کند دیگر حج قریب
از میت قریب در احادیث آمده لکن بعد از تادیهٔ حج خود و اما حج از طرف اجنبی پس بلا دلیل ست
و هر چه بران از مسئلهٔ اجرت و جز آن متفرع نموده اند مجرد قال و قیل ست دیگر زن مفقود را مدتها
ذکر کرده اند که بر هیچ یکی از انها اثارتی از علم نیست و انتهاض حجت بقول احدی از امت گو صحابی
باشد معلوم و تفرقت نزد اعواز نفقه و مانند آن ثابت و در خصوص فسخ بتعسر و عدم نفقه ادله آمده
و نزد ثبت بیگر عود بسوی زوج اول نمی تواند شد بنا بر بطلان نکاح بفسخ در مفقود دیگر زن را
میرسد که اگر شوی کابین او ندهد از وی ممتنع گردد و با وی مباشر نشود چه این مهر ثمن بضع اوست
و استحلال فرجش بهمین صداق بوده احق ما یلزم الوفاء به ما استحللتم به الفروج و حاکم را میرسد
که کابین زن از مال شوهر گرفته بسپارد خواه قبول کند یا انکار نماید چه این دین اهم دیون ست و
همچنین اگر شوی فقیر ست زن می تواند که از وی ممتنع شود تا آنکه اکتساب نموده مهرش بدست او نهد
و عرف مردم در بطل مهر بی دلیل ست اعراف مخالفهٔ مناهج شرع بر احدی حجت نیست دیگر در طلاق
یا فسخ بودن خلع اختلاف ست هر طرف گروهی ما شتافته کرده تا آنکه علامهٔ شوکانی رح نیز بهر دو سوی
شتافته و گاهی فسخ را و گاهی طلاق را ترجیح داده و این ادل دلیل ست بر سعت علم و عبور وی
رضی الله عنه ولکن فسخ بودن آن نه طلاق فی الجمله رجحان دارد و امر نبوی بنکاح نزد بعض ارشادی ست
و نزد بعض ایجابی و ثانی اظهر ست و هیچ موجبه از برای ارشاد درینجا موجود نیست دیگر در نفقه بر
نفقهٔ واجبهٔ زنان بر شوهران اختلاف کرده اند و بمقدار و کم و بیش آن را پیموده و حق آنست که تحدیدی
درین باب نیامده و انچه آمده ست همین کفاف ست بقدر معروف و عرف هر دیار جداست پس بقدر

مقدرت خود و کفایت وی از اقوات عام مواسات‌ش کند و مصارف دوا و فواکه و توابل و مثل آن همچو
برگ تنبول و طیب و شانه و مکحله و مانند آن مراعات نماید و آئین مختلف ست باختلاف اشخاص و عادات
و احوال و ازمان و امکنه و عسر و یسر زوج غرضکه واجب بر منفق از برای مستحق النفقه همانقدر ست که کافی
باشد او را بمعروف و تا گز بر ست صون مال از غیر راشدات بدلیل و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و در
زنان هوشمندان کمتر اند و گولان بسیار و خود عقل راشدات ایشان نیمه عقول رجال باشد تا بسفهاء
ایشان چه رسد **دیگر** حدیث کیف و قد قیل دلیل ست بر عدم جواز نکاح بازنی که مشهور بر ضیعه
اوست و شهادت یک زن کافی ست تا بشهرت چه رسد مردم درین باب غفلت و مسامحت را
کار بسته اند و بنا بر عدم مبالات بدان در محرمات شرعیه افتاده **دیگر** زنان در عهد نبوت متبرقعات
و متقنعات و متلفعات بیرون خانها می بر آمدند و بمساجد نماز می کردند و مراد بعدم ابداء زینت که در
قرآن شریف واقع شده مواضع زینت ست و دلیلی بر تعیین جائز و ناجائز ازان قائم نیست و آیت
حجاب خاص در بارهٔ ازواج مطهرات آمده نه در حق زنان امت و قصهٔ فضل و خثعمیه در حجة الوداع در
آخر عهد رسالت واقع شده نه قبل از نزول حجاب و نظر باجنبیه بدون شهوت حرام نیست نزد
بعض صحابه و مواضع زینت نزد ایشان روی زن و هر دو کف دست ست و جز قبل و دبر دلیلی بر
عدم جواز نظر بعضو دیگر وارد نشده آری امر بغض بصر از یکدیگر آمده ست و نظر بسوی مخطوبه ثابت
شده و بر نظر طبیب و حاکم و شاهد دلالتی در ادله نیست بهتر آنست که زنان را حکم کند تا مواضع حاجت
را از وی ببینند **دیگر** امر بوضع جوائح که در بستان یا زرع و نحو آن برسد ثابت ست در حدیث
و شامل هر جائحه باشد و قحط و برد و هر آفت سماوی داخل ست زیر عموم جائحات خلاف در آفتی ست که از طرف
آدمی باشد مثل سرقه و افساد زرع و نحو آن و همچنین جائز نیست اخذ زکوة بر زمین غیر مزروع گو
ممکن الزراعه باشد و هکذا بیع وفا و بیع رجا و هر دو را صورتیست که در جای خود ذکر یافته فراجع دلیل
منهما ما جاز و لم یجز **دیگر** بیع اجناس مختلفه چنانکه خواهند بکنند بشرطیکه دست بدست باشد و در
اجناس متفقه ذکر شش چیز آمده پس ربا منحصر باشد در همان اجناس ستة که زر و سیم و گندم و جو و

خربا ونمک ست وقیاس دیگر اشیا بران بی دلیل والحاق ربویات خربدان مجرد قال وقیل
دیگر بیع وقف نزد مس حاجت جائز ست بشرطیکه درکار وقف آید وهمچنین نقل او از مکانی بمکانی
بنا بر بقا یا اصلاح دیگر تسویهٔ اولاد در هبه واجب ست نه مندوب واحادیث صحیحه بران دلالت دارند
وخلاف دران خلاف امت ست با رسول خدا صلعم وتخصیص بعض وترک بعض جور وستم ست دیگر
زعفران وجوز هندی وافیون ونحو آن لاحق ست بمسکرات اگر قول قائل بسکر این چیزها در حالی
از احوال بصحت رسد واگر مسکر نیست بلکه مفتر ست نیز حرام بود آری نزد فقد این هر دو وصف وجهی
از برای تحریم نیست وهمچنین برگ قات که حجازیان بجای برگ تنبول در هند نوشجان می فرمایند
خوردنش روا ست تفتیری وسکری دران متحقق نشده واگر ثابت شود فالحکم الحکم دیگر مشی در
بازار بدون ازاری که ساتر شرمگاه بود بی شبهه حرام ست وانکارش بر هر مسلمان واجب گدایان
این کار بسیار می کنند خذلهم الله وازینجا گفته اند که اگر ست بلباس ودر ستر عورت مبالغه آمده تا آنکه تنها هم نه نشینند الله احق ان یستحیی منه دیگر در نهی از حلق تمام راس دلیلی نیامده اگرچه خلاف سنت
واز سیما خوارج ست وجز نسک وقوع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر بالقای
شعر فرموده ومراد بدان شعر راس ست نه شعر ریش اگرچه در کفر وبیده ست وحدیث وارد در
حلق راس ضعیف ست دیگر در اکرام حبوب ماکوله دلیلی صریح نیامده احادیث نهی استنجا از طعام
ونحو آن اشارت می کند بسوی تحفظ از اهانت غله وحدیث اکرموا الخبز لا اصل له ست وگاه استفاده
حرمت اطعمه از حدیث لعق اصابع می کنند اگرچه فی الجمله بعدی دارد ودر نهی از ترک لقمه برای
شیطان تعلیل ست از برای تشریف واکرام لقمهٔ ساقطه از دست انسان دیگر تنحی در مجالس از برای
اهل فضل جائز ست بدلیل فافسحوا یفسح الله لکم واما قیام پس بنا بر محبت وسرور ثابت چنانکه
با فاطمه علیها السلام میکرد واما بنا بر مجرد تعظیم پس مفهوم احادیث عدم جواز اوست وبعض اهل علم آن را
داخل آداب حسنه ساخته اند اما شوکانی رحمه الله تعالی از قیام برای مجرد تعظیم مطلقا منع نموده وهو الحق
ان شاء الله تعالی دیگر بوسیدن دست وپا وتن ومیان هر دو چشم بر وجوه وارده در احادیث جائز ست

وقیاس بران خوب نیست بلکه خوف آنست که در بدعت افتد **دیگر** در اعراف متعارفۂ واقعہ
دراعراس وختان وقدوم آئب از سفر حج وغیره واجتماع اہل بیت در مسجد یا مسکن قول فصل
آنست کہ اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیہ ست جائز واگر مشتمل ست بران ناجائز مثل
تغنی باصوات مطربہ بمزامیر وحضور بادہ وادارت آن ودر ہر چہ اشتباہ رود استبراء ازان واجب
دیگر تصویر جاندار کشیدن سخت حرام ست بہر نہج کہ باشد ادلۂ صحیحۂ کثیرۂ طیبہ در تشدید تحریمش وارد
شدہ ونہی از تصویر کشی مختص ست بحیوانات وحکم تصویر اماداوست اگرچہ صورت پیغمبر یا صلحا یا دیگر
انبیا رچرا نباشد وقرام عائشہ دلیل بر تجویز صور نیست بلکہ تصویر بر مصور حرام ست بہر حال وہر کہ
آنرا فراش کردوی گویا انکار بر منکر کرد وباستہانت وی پرداخت **دیگر** آنکہ گفتہ اند کہ تحریم مطلق
سماع باجماع ست این قول صحیح نیست بلکہ دلیل برخلاف آن قائم ست واخبار وآثار بسیار
در جوازش وارد شدہ ودر حرمت معازف وآلات لہو ولعب خود سخنی نیست معہذا اتقی کسی ست
کہ اوقات خود صرف این کار نمی کند ونہ انکار می کند خصوصا درین زمن سیئات سماع سلف
مشتمل بر ابیات ذکر حرب وضرب ومدح صفات جود وکرم وشجاعت وضیافت بود وتشبیب
بذکر دیار ومواضع ووصف انواع نعم می کردند قصائد سبعہ معلقہ ونحو آن غالبا ہمین حالت دارد
وامروز اشتمالش بر ذکر قد وخد ودلال وجمال وہجر ووصال وضم ورشف بلکہ تہتک و
کشف ومعاقرت عقار وخلع عذار ووقار باشد فاین ہذا من ذاک **دیگر** پوشیدن جامۂ
سرخ بحت مردان را حرام نیست حلۂ حمراء از ہمین جنس بود نہ مخطط چنانکہ ابن قیم رح گمان بردہ بلکہ
ہیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پختہ وزنان راہمہ تلوین درست ست واستعمال صفرت
خود از فعل نبوت ثابت شدہ آری ہر سرخ کہ از عصفر باشد حرام ست بر مردان **دیگر** ہر حیلہ کہ بحرام
رساند خواہ آن را در بیع وشرا تراشند یا در غیر آن حرام ست مگر حیلۂ کہ شرع بدان وارد شدہ
مثل ضرب بعثکال غرضکہ حیلہا مقصور ست بر مورد وقیاس بران جائز نیست تسامحت مردم در
حیل کار تا آنجا رسانیدہ کہ نیمۂ شریعت در فقہ رای حیل گردیدہ ونعوذ باللہ من جمیع ما کرہہ اللہ

دیگر هنڈوی حرام نیست چه زر زائد در برابر اجرت ابلاغ ست نه بر عین نقد و احتیال در جوازش غیر ضرور خصوصاً درین عموم بلوی و کراهت هنڈوی بهمین جهت ست که منفعتی باین قرض می کشد یعنی ایمنی از خطر راه و نزد اشتراط این منفعت شبه رباست پس چرا شرط کند **دیگر** ربا خواه جلی باشد یا خفی محاربه است با خدا و رسول و تحریم ربای فضل از وادی سد ذرائع باشد و بیع حلیه بنقد زائد ربا نیست بلکه عمالهٔ عامل ست بر عمل او **دیگر** هر حیله در ان ورثه را ضرر ست حیله باشد یا تعلیق یا وصیت یا وقف باطل ست شرعاً بادلهٔ خاص و عام و ثبت وصیت از برای وارث بعد از نزول فرائض شرعیه و در مسئلهٔ عول دو قول ست شوکانی رح بسوی هر دو رفته لکن آخر میل بجانب ثبوت عول نموده **دیگر** جهاد را شرطهاست اگر دست بهم داد جهاد ست ورنه فتنه باشد و جهاد فرض کفایه ست بر اهل اسلام و بعد از اذن مادر و پدر باشد با اخلاص نیت در اعلاء کلمهٔ خدا و از کشتن زنان و کودکان و شیخ فانی و امثال ایشان نهی آمده و پیش از جهاد دعوت بسوی یکی از سه خصال لازم ست و آن قبول اسلام ست یا جزیه یا سیف **دیگر** رضاعی که اقتضاء تحریم می کند پنج رضعه ست نه کمتر از ان و مدت رضاع دو سال ست پس بس و در ثبوت آن سخن زنی واحد بس می کند کیف و قد قیل **دیگر** آیات وارده در زیادت و نقصان عمر متعارض یکدیگر نیست هر یکی را محمل جداست و از اسباب درازی عمر ست صلهٔ رحم و قضا دو گونه باشد معلق و مبرم **دیگر** اتصاف بایمان در حالت تلبس بشرک ثابت ست لقوله تعالی وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و این دلیل ست بر اجتماع شرک با ایمان و شرک اکبر کبائر ست و غیر مغفور پس در اهل شرک می توان گفت که ما یؤمن اکثرهم بان الله هو الخالق الرازق الا وهو مشرك بالله بما یعبده من الاصنام وغیرها و اهل تفسیر را در آیهٔ مذکوره دوازده تاویل ست اینکه نوشتیم ارجح اقوال ست والله اعلم **دیگر** هفت طبقه بودن زمین مسلم ست بنص کتاب و سنت و آنکه در هر طبقه ازین طبقات ادادم و خواتم اند مثل این طبقه ظاهر پس جز اثر ابن عباس که متردد ست میان صحت و ضعف اسناد و متن دلیلی دیگر بران موجود نیست و اثر صحابه در اثبات بحو اعیان اثری ندارد تا آنکه مرفوعی صحیح بیاید در رفع اشتباه فرماید خوض

در امثال این مسائل از باب علم لاینفع وجهل لایضر باشد **دیگر** حلال بین ست وحرام بین ومیان هر دو
مشتبهات ست و در تعیین مراد مشتبهات اقوال اهل علم مختلف آمده واحسن بیان درین باب
تقریریست که در دلیل الطالب مرقوم ست مقام متسع ذکر آن نیست فراجعه **دیگر** است مرجوع اسلاف
راحدیث نفس مغفورست مادام که از زبان نبرآورده وبموجب آن کار نکرده است هر حدیث که باشد
وخواه مستقر شود در نفس یا زود بگذرد وخواه کوتاه بود یا دراز وخواه دیر ماند یا شتاب رود وخواه مرور
آن بر نفس سریع باشد یا بتراخی غرضکه این همه احادیث باقسامها واختلاف انواعها معفوست و
تفاصیلی که درین باب کرده اند دلیلی مساعدت آن نمی کند **دیگر** بنا اسلام بر پنج چیز بوده یعنی هر یکی
از بنها ستون دین ست و تا همه ها فراهم نباید اسلام ناتمام ست پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزی
بدون اختلال در صورت وجه شرعیه لازم ست وهر که کرد و ناقص کرد وی گو یا آن را نکرد واگر جاهل ست
از وجوب اتیانش بران وجه ونمی داند که آموختنش لازم ست امیدست که معذور افتد ورنه تارک
نماز عمدا ومصلی بنقصان ارکان ونحو آن در حقیقت کافر وغیر آتی بمامور به ست والله اعلم **دیگر** تفسیر
نبوی از برای آیات واحادیث صفات هیچ ——— قبض ارض وسما بیان
سبابه وابهام وکشف ساق روز حشر وقول جهنم هل من مزید ونحو آن همه حقیقت ست مجاز نیست
سلف درین باب جادهٔ ایمان بما ورد بالتفویض سپرده اند وخلف تبع ایشان دروازهٔ تاویل کشاده
وحق همانست که سلف بران گذشته اند و دلیلی بر وجوب تاویل نیامده واگر نیک بنگاهی دریابی که تاویل
نوعی از تکذیب ست هر که مارا تنزیه باریتعالی آموخته همان این صفات را بما ظاهر ساخته تشبیه کار
سفها ست وتعطیل حرفهٔ اهل رای واقرار بایمان وامرار آن بر صورت مرویه وارده سلیقهٔ اهل ایمان ست
وهمه صفات را درین باب حکم واحدست **دیگر** مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان هستند و
کفار متعرض جان ومال آنها نیستند حکم مستامن دارند آنها را گرفتن مال شان بی رضای شان
بغصب یا سرقه یا مانند آن جائز نیست که مستامن غدر ست چون آنها متعرض جان ومال ما نیستند
فنحن احق بمکارم الاخلاق منهم لکن دیگر مسلمانان که از دیار تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بی قصد امان آمده مال شان بتعصب یا سرقه ببرند آنها را گرفتن مضایقه ندارد جائز است از ینجا باید دریافت
که اگر مسلمانی بطریق قرض از کافر چیزی گیرد بر وی ادای قرض واجب است تا غدر لازم نیاید
واگر قصد ادای قرض دارد لکن او را میسر نشد و مرد معذور است آنچه مشهور این حیله از برای گرفتن
قرض سودی از کفار این دیار می تواند شد لکن ارتکاب آن از تقوی بعید است والله اعلم و دیگر
لفظ مفرد جلاله چنانکه بعض فقرا می کنند سنت صحیحه بآن وارد نگشته بلکه نقل جز قل دال است بر خواندن
آن جای بجمله انشائیه کما امر بذکر الهی بر وجهی باید که جناب نبوت صلعم تعلیمش با امت فرموده و بصیغه انشاء
که نشان نیز داده و آن کلمه طیبه لا اله الا الله است و آمده که این کلمه افضل کلام است بعد از قرآن
سنت گذاشتن و دست بدعت زدن یعنی چه و چون الله الله گفتن ماثور نیست هو هو و حق حق
نحو آن سر زدن چه قسم جائز میتواند شد ذکر بدون جمله مفیده مهمل باشد و دیگر رموز نوشتن از برای
درود شریف و جز آن بدون تحریر تمام لفظ و جمله عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم است سلفا و خلفا
ولا مضایقة فی الاصطلاح هموار در خطوط و رسوم این چنین کرده اند و مقصود بدان قصر طول است
پس لب لباب غایت آنکه نزد مرور و عبور بران الخ چه ضرور تکلم است بدان تلفظ فرماید مثلا نزد رمز
صلعم و رح و رض و نحو آن صلی الله علیه و آله وسلم و رحمه الله و رضی الله عنه بگوید مانعی ازین تلفظ
درمیان نیست و لکن دلیلی بر کراهت این رمز و ابتداع قصر با وجود حصول فهم مراد حاصل نشده و خود امثال
این کنایات در سنت صحیحه ثابت است و دیگر ستودن زنده تقریظ است و ستایش مرده تابین اگر این
مدح راست است جائز باشد بهر وجهی که بود خواه بلسان یا به بنان چنانکه در اواخر کتب می کنند و اگر
ناراست و در تایید خلاف سنت است منهی عنه است و دعوی بسیار دارد کیا از رجوع بماخذ این مختصر ظاهر
میشود و درین عصر اگر این رسم را یکی از پا بیندازد مرحوم باشد انشاء الله تعالی زیرا که جلب مفاسد
بسیار در دین و دنیا می کند اللهم غفلا و دیگر سرقات شعریه در حقیقت همان است که بقصد و عمد باشد
و هر چه توارد گشته و مضمون یکی همسایه مضمون دیگرے واقع شده اسم سرقه بران صادق نیست و
هیچ سخندان ازین توارد محفوظ نمانده است الا من عصمه الله بلکه عابر و ناثر کامل را بنابر کثرت حفظ

وتداول مبانی و معانی این حالت بیشتر دامنگیر میشود و قاصر و ناقص را اکثر دست بهم می دهد بهمین سبب
حال سرقات کلامیه و در هر دو صور محموده و مذمومه موجود ست و ماخذ این نامه کفیل بیان او ست و
سخن خواه نظم باشد یا نثر مالک صاحب سخن ست مثل دیگر اموال او و معصوم ست بعصمت اسلام دیگری را
نمی رسد که دست تعدی دران بی طیبت نفس سخنور دراز کند آری سخنور مختار ست بهر که خواهد
هبه نماید و عطا کند مانعی ازان در نقل و عقل نیست **دیگر** اقاصیص اولین و آخرین از انبیا و رسل
واعدا این حضرات که در قرآن مجید و فرقان حمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خدا است
و معنی معنی آنان نه آنکه مبانی و معانی هر دو بعینه از قائل او ست بلکه نظم قرآنی مجرد حکایت آن معانی
در پیرایهٔ کلمات ربانی ست فارتفع الاشکال و صفا مطلع الهلال **دیگر** در حدیث رفع
خطا و نسیان از امت اسلام مقال طویل ست اما جمع طرق و روایاتش قاضی ست بآنکه حسن لغیره
باشد و این قسم حدیث حجت ست در ما نحن فیه پس مدلولش صحیح و ثابت ست و این هر دو امر با اکراه
مکره ازین امت مرفوع باشد انشاء الله تعالی **دیگر** در مقر ارواح بعد از موت هشت مذهب ست
ارجح آنست که جانهای مومنان در علیین ست و جانهای کافران در سجین و مواضع دیگر محتمل و
شیاطین مسلطه بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از
شیاطین می مانند میبوده باشند اما دلیلی برین حکم در مرفوعی نیامده ست **دیگر** اسلام انقیاد ظاهر
را گویند و ایمان اذعان باطن را و احسان تزکیهٔ دل و تصفیهٔ اندرون را اول را شریعت دانند و ثانی
را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوف و معرفت و حقیقت خوانند و دلیل سنت صحیحه بر هر سه قائم ست
و محصول و مدلول هر واحد معلوم پس هر چه ازانها موافق ظاهر کتاب و سنت ست آنرا بدندان باید گرفت
و هر چه فهم آن بدلالتی از هر سه دلالت مطابقت و تضمن و التزام یا دلالة النص و اشارة النص وجه
ماثور و مقبول از سلف صالح نیست تقاعد ازان بهتر ست از انتهاض برای آن و کیف که معیار جمله
ظاهر و باطن ادلهٔ سنت و نصوص کتاب ست بس بس هر چه درین هر دو میزان سره آمد سره ست
و هر چه کاسد نمود کاسد ست و اهل احسان درجهٔ اعلی دارند از اهل ایمان و اسلام بنا بر آنکه جامع صفت آخر

بوده اند وصد ورکرامات ازیشان منصوص حدیث وقرآن ست اما در اختیار ایشان نیست وکشف این
جماعه والهام این عصابه ومنامات ایشان حجت شرعی نبود **دیگر** مال مکتسب بذریعه بطاقهای اخبار
حرام ست واخبار نگار آکل بباطل و وجوه این حرمت وبطلان در ماخذ این مختصر مذکور فراجعه بلکه اگر
پرچهٔ اخبار سراپا راست گفتار باشد تاهم خالی از کراهت شدیده نیست ومالیکه باین وسیله بدست آید
اگر حرام قطعی نباشد باری در مشتبه بودن آن شکے بر بناء قواعد اسلام نیست اللهم احفظنا **دیگر**
چنده دادن در مواضع اباحت واجب وجائز ست واز باب تعاون بر بر وتقوی ست اگر بطیبت نفس
بدون اکراه واجبار باشد ورنه اخذ آن بشدّ ومدّ وملامت بر تارک وی از وادی معاونت بر اثم و
عدوان ست وصرف آن حرام چه هرگز مال هیچ مسلمان احدی را بدون طیبت نفس وے
حلال نیست بلکه معصوم ست اگرچه عصابه ئے یا سوکی چرا نباشند از اکل اموال بباطل نهی آمده **دیگر**
زیدیه در فروع حنفیه اند ودر اصول معتزله ومیل وا زند بسوی تفضیل ومانع اند از سبّ صحابه لیکن چنانکه
اہل سنت وجماعت لب بتکفیر این هر دو نکشوده اند همچنین احدے بکفر ایشان صیاح ننموده اللهم مگر
آنکه ضروریات دین را انکار کنند ورنه مجرد بدعت زیدیت دلیل کفر بواح نیست ملوک وائمهٔ یمن همین
کیش داشته اند خدا رحمت کند بر امام ابن الوزیر وسید ابن امیر وعلامهٔ شوکانی که این هر سه مشائخ
سنت ومجتهدان مطلق مذهب زیدیه را اصولا وفروعا در توالیف خود از بیخ برکنده اند ودین خالص اسلام
را که اتباع کتاب عزیز وسنت مطهره ست بوجهی تنقیح وتصحیح وترجیح فرموده که جاحدی را مجال انکار و
مبتدعی را موقع قرار درست نماند والله یختص برحمته من یشاء ٥ اذا رضیت عني کرام
عشیرتي ٭ فلا زال غضبانا عليّ لئامها **دیگر** حدیث تعمیر در اسلام به بست طریق مروی گشته
وغالب طرق او ضعیف بلکه کثر ازان ست اما بمجموع طرق خود منتهض ست از برای استدلال و
حسن لغیره ست والفاظ مختلفه دارد ودران ذکر چهل سال وپنجاه سال وشصت سال وهفتاد سال
وهشتاد سال ونود سال وصد سال آمده واثبات فضائل ورفع نقائص هر عدد مذکور شده
تفصیلش از ماخذ باید جست **دیگر** موتی را در برزخ چند حال ست یکے سوال منکر ونکیر از رب ونبی

بدین قوم عذاب یا نعیم بپایان وقت برده و سیوم عرض اعمال احیا بر روح موتی چهارم عرض مقعد در صباح و مساء چنانکه در این باب خیلی وسیع ست تا کتب معتبرۀ این فن از نظر مومن نگذرد و توقف بر جمله احادیث این فن هم نشود دشوار ست اما طلبۀ این علم کمتر اند با آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلات از دریافت حالات عالم برزخ و معاملات آنجا بهانۀ بزرگ را بنده شکم ساخته و در گرداب دنیا طلبی انداخته از برکات اسلام محروم گردانیده ست گویا خود بعد ازین خانۀ فنا دار بقائی نیست و در مساوی آن فی الجمله ضعف تقیید ست [illegible] علم دیگر حقیقت فرس آنچه متحقق گشته همین قدر ست که این صنیع منجملۀ انواع سحر محرم ست و صاحبش ساحر و ز مردۀ شیاطین می شود و در زوال ایمان خود مجبور ست و کمتر ست که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام دست بهم دهد و اصل این عمل متصل ست بشیاطین عهد سلیمان علیه السلام و دیگر سمریم را که یکی از مدارک غیوب مقرر داشته اند آموختن آن و بجا آوردنش حرام ست بر مسلمانان و از اصناف محرمۀ سحر سازی ست و هر چه بدان معلوم کنند موهوم و مظنون ست گو در بعض احوال مطابق واقع باشد لا یعلم الغیب الا الله و در کفر کسیکه معتقد صحت اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد و دیگر در کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سور نوشته اند غالبش موضوع و بی اصل ست و اقل قلیل ثابت و بنا ایرادش بر تساهل در اخبار فضائل اعمال ست که چشم و گوش بند کرده بدان آویخته اند ورنه معلوم ست که احکام شرعیه متساوی الاقدام ست فرقی در میان واجب و محرم و مسنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست و دیگر زنان و کودکان را بر تلاوت قرآن کریم اجر موعود ست اگر چه معنی آن نمی فهمند و همراه فهم معانی اجر مضاعف فقد و قت باشد و هیچ عمل بعد از قیام بر ابنیۀ اسلام بزرگتر در فضل و اجر از تلاوت قرآن نیست تالی گویا همزبان ست با صاحب کلام و بعد ازان کثرت درود ست پس لبس سبس آنچه متصل اوست از دیگر اذکار ماثوره و دیگر معتمد در تفسیر کلام الله حقیقت شرعیه ست پس تفسیر مرفوع بالاتر باشد بر همه بعده حقیقت لغویه ست بعده تفسیر صحابه سپس شعر و نحو سواء و دیگر تادیب بمال که در عرفش جرمانه نامند در مواضع خاصه از سنت مطهره

ثابت شده نه علی العموم پس حق درین باب اقتصار ست بر ثابت از شارع و قیاس را دران گنجایش
نیست بلکه خود وقوع این تادیب ثابت را نیز خلاف قیاس مر او را شرع گفته اند اما چون شارع
علیه السلام بر خلاف عمومات نصوص خویش درین مواضع خاصه سلوک فرموده ما را بدان ایمان آوردن
و بران اقتصار فرمودن واجب ست **دیگر** مجموع آیات منسوخه پنج آیه ست نزد اکثر و نزد بعض
ائمه ازین هم کمتر و کل مجمل احادیث منسوخه ده حدیث ست نزد اکثر و نزد بعض محققین ازین هم کمتر
و مراد نسخ متفق علیه اهل علم از راسخین ست ورنه یاران آیات را تا بپانصد و احادیث را تا بمئین رسانیده اند
و کار بر غربا اسلام دشوار ساخته و آن منسوخات مرقوم ست در ماخذ این مختصر **دیگر** رقی بالفاظ
کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهوم ست جائز ست بلاشبهه و شک مادام که مشتمل بر الفاظ
شرک و کفر نبود و تمائم منهی عنه ست و منه الاوفاق و تعلیق التعاویذ اما استعمال جواهر
نه گانه بجز آن بلبس و تعلیق و اکل پس اگر از برای معالجه بشهادت طبیب حاذق ست حکم تداوی
دارو و تداوی جائز ست اگرچه تفویض افضل ست و اگر بحکم نجوم بنا بر قهر اعداء و جلب منافع موهوم است
پس زنهار گرد آن نباید گشت و روایات مرویه در فضائل جواهر همه پوچ و باد در هوا ست رواة او همین
طبیبان بیمار باطن اند نه احدی از عافیت شعاران اهل حدیث **دیگر** شعور موتی بحال
حامل نعش و زائر و تسلیم خود و شنیدن آن سخن ایشان را ثابت ست باحادیث صحیحه معتبره و لکن این
حالات مقصور اند بر موارد خود و تقییس علیه بمورد دیگر نمی تواند شد و بنا استمداد و استعانت از
مقابر بر بیت سماع و شعور قیاس مع الفارق و دلیل بی شعوری ست از مدارک شرعیه و کیفیت استدلالات
اسلامیه و آمده که میت جواب سلام زائر می گوید **دیگر** زیارت قبور مسنون ست بلاشک و شبهه و بدان
امر آمده خصوصاً زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر صلحاء
در حق کسیکه موجود ست دران بلاد و بقصد خویش انشاد سفر از برای این کار نکرده و منافع دینیه در
زیارت بسیار ست از زهد در دنیا و رغبت در آخرت و دعا از برای میت و اتعاظ بحال او و عبرت
بحال خویش و احادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه همه یا بیشتر آن ضعیف یا منکر یا موضوع

یا شاذ ست در غالب الفاظ وی همین ذکر زیارت و ثواب اوست نه امر به سفر کردن از برای آن
ولهذا سلف این سفر اختیار نکرده اند و قصه سفر بلال و نحو آن ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا از
مکه معظمه به مدینه شد وی غالباً شد رحل از برای مسجد شریف نموده و زیارت دران مطوی ست
و باین طریق نزاع از میان بر میخیزد و روایات رطب و یابس این باب باهم متوافق و متطابق می گردد
والله اعلم دیگر جناب نبوت صلعم سه قرن را بالخیریت ستوده و همین قرون سلف این امت ست
در اسوه و زمانه ما بعدش هر چند خالی از خیر نبوده اما شر دران غلبه داشت و آن قرون را الحمدلله
نموده اند بجد و قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و بست سال ست و
قرن تابعین از صد مذکور تا هفتاد سال و قرن تبع تابعین از زمن مسطور تا دو صد و بست سال پس
احوال متغیر شد و غربت اسلام آغاز شدن گرفت و فلاسفه سرهای خود برداشتند و اسلامیان نقل را
با عقل آمیختند و شد آنچه شد و آنکه در بعض روایات ذکر قرن رابع آمده سندش ضعیف ست بحجت
نمی ایستد بدعت تقلید و نحو آن بعد از مضی همین هر سه قرون مشهود لها بالخیر خلل انداز صرافت دین و
محوضت اسلام آمده دیگر نعل نبوت را خواص و منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن بهر خس و خاشاک
رای و روایت آویخته و اصل درین باب تبرک ست بآثار صالحین و لکن این مسئله مقصور ست بر
ما ورد و بقیاس نمی ارزد علی الخصوص که آن نعل نقل محض بود نه اصل و تخصیص نعل بی سود ست بلکه
ع نسبت هر چه بگلزار رسد گل باشد ٭ صاحب عقل سلیم می داند که آنچه از اتباع صاحب نعل
دست بهم می دهد از مجرد بوسیدن پاپوش و بر سر گذاشتن آن میسر نمی آید چه مدار کار و بار ایمان و
نجات اخروی بر دین پرستی ست نه بر اثر پرستی نعل باشد یا دستار موی سر باشد یا رشته پیچدار
ع تو تا کے گور مردان را پرستی ٭ بگرد کار مردان گرد رستی دیگر احادیث محتج بها در احکام دین
همانست که بصحت رسیده یا آنچه حسن ست باقسام خود بر وجهی که در اصول حدیث منقح شده باز
ضعیف بهتر از رای قولیست و چون احکام اسلامیه متساوی الاقدام ست اثباتاً و نفیاً پس
قبول ضعاف در فضائل اعمال مطلقاً بدون کشف از حقائق اسانید و مسانید بی دلیل و غیر مقبول ست

دیگر خصالی که موجب ظلال عرش ست واحادیث صحیحه وحسنه وضعیفه بدان وارد گشته وحفاظ محدثین
بجمع وفقدان پرداخته نود ودو خصلت میرسد این خصال در ماخذ این مختصر مع ادله خود مذکور ست
اصح اینها هفت خصلت باشد امام عادل شاب ناشی در عبادت مرد دل بسته بمسجد دو کس دوستدار
یکدیگر محض برای خدا خائف از خدا نزد خواندن زن صاحب منصب وجمال مخفی دهنده صدقه بیمین از
شمال ذاکر خدا در خلا باکا ودر بعض احادیث دیگر ذکر شش خصال دیگر نیز آمده **دیگر** خصال مکفره
ذنوب متقدمه ومتاخره زیاده برسی خصلت ست بعض در طهارت وبعض در نماز وبعض در تامین
وبعض در نماز چاشت وبعض در قراءت بعد صلوة جمعه وبعض در نماز تسبیح وبعض در فضل صوم
وقیام رمضان خصوصا عشرهٔ اخیره وصوم یوم عرفه واهلال از ایلیا وحج خالص ونماز در مقام
ابراهیم علیه السلام ودیدن خانهٔ کعبه وفضل آخر سورهٔ حشر وتعلیم قرآن باولاد وفضل تسبیح وتکبیر
وتهلیل وفضل غزو ورباط وادب وقود اعمی وسعی در حاجت مسلم وترغیب در ازالهٔ خار از راه و
فضل مرض در غربت وفضل مصافحه وحمد عقیب لبس وطعام وزنده ماندن در اسلام **دیگر** بعد از
اتیان بارکان اسلام دانستن حرام ومکروه ومشتبه واجتناب از مشتبهات بنا بر حفظ از وقوع
در حمی که عبارت از مشتبهات ست ضروریست از ضروریات اسلام بعضی ازان در اکل ست
وبعض در شرب وپارهٔ در لباس وبرخی در وطی ودواعی آن در رسالا بدمنه کتاب التقوی را
از برای بیان این مسائل عقد کرده واکثرش صحیح ست **دیگر** طلب روزی حلال فرض ست
بعد از فرائض وبهترین کسب کار دست خود ست داود علیه السلام عمل بدست خویش می کرد وزره
میساخت وابراهیم علیه السلام بزازی می کرد وعیسی نجار بود **دیگر** غالب صحابه تجار بودند وانصار
کشت کاری می کردند ومهاجرین غله وجامه میفروختند روات حدیث را نیز همینها بود وانفع تجارات
در اسلام غزو ست نزد وجود اسباب وشروط آن هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب
الیم **دیگر** ربا حرام ست در بیع وقرض وکبیره ایست از کبائر منکر حرمتش کافر باشد واخذ وجر آن
محاربه ست با خدا ورسول وربا دو گونه است یکی ربا النسیه که نقد را بنسیه فروشند دوم ربا الفضل که

اندک را بسیار فروخته نمایند **دیگر** شعر کلام موزونست حسن او حسن ست و قبیح او قبیح جناب نبوت
تمثل بمصاریع کرده و در یک نوبت تا صد شعر شنیده لکن بیشتر اضاعت وقت دران مکروه باشد
و در شعر حکمت ست و بعض بیان سحر بود **دیگر** ریا و سمعه مبطل ثواب عبادت ست و اخفی ست از
دبیب نمل دقائق آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافیه دریافت می تواند شد **دیگر**
غیبت یعنی غائبانه عیب کسے گفتن هرچند موافق نفس الامر باشد حرام ست و برابر خوردن گوشت
برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حسب یا در جز آن و نیست
غیبت مگر بگفتن شخص معین اگر اهل شهر را بد گوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد **دیگر**
نمیمه یعنی سخن یکے بدیگرے رسانیدن که موجب ناخوشی باهم آنان باشد حرام ست ؎
سخن چین را توانم چاره کرد ٭ که تا من خود نگویم او چه چیند ٭ ولی از مفتری نتوان بر آمد ٭
که او از خود سخن می آفریند ٭ **دیگر** کسے را دشنام دادن خواه بزبان باشد یا باشارهٔ سر یا چشم
یا ابرو یا دست یا مانند آن فسق ست و کشتن مومن کفر و خندیدن بر روی کسے بطرزیکه موجب
هتک حرمت او باشد حرام ست ؎ مباش در صدد بیشمار خندیدن ٭ که صبح باخت نفس
در دو بار خندیدن ٭ آنحضرت صلعم فرمود حرمت مال و عرض مسلمان مثل حرمت جان اوست
و کعبه را گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده ست لکن حرمت مسلمان از تو زیاده ست اما مردم درین
کار اطلاق عنان کرده اند گویا این شریعت را منسوخ پنداشته **دیگر** دروغ علی الاطلاق حرام ست
و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند مگر دروغ از برای صلح میان دو کس یا برای ارضای خاطر
اهل خود یا دفع ظلم ظالم روا است و تعریض بهتر ست از کذب صریح و بی حاجت تعریض هم مکروه ست
دیگر هر که حکم موافق قرآن نکند حق تعالی آن را کافر گفته قضیه و مناقشه که در میان افتد ارجاع
آن بشرع واجب ست شرع بهر چه حکم کند گو خلاف طبع باشد آن را بطیبت خاطر باید پذیرفت مکره
گرفتن آن کفر ست بلکه مستلزم انکار شرع و رضا باحکام طاغوتیهٔ ولاة امور که برخلاف شرع
باشد نیز همین حکم دارد **دیگر** عجب و تکبر کردن و نفس خود را بهتر شمردن از دیگران و غیر را حقیر دانستن

دو داشتن حرام ست اعتبار خاتمه راست و خاتمه معلوم نیست که چه خواهد بود سعدی فرماید ؎ مرا پیر دانای مرشد شهاب ٭ دو اندرز فرمود بر روی آب ٭ یکی آنکه بر خویش خودبین مباش ٭ دگر آنکه بر غیر بدبین مباش **دیگر** تفاخر بانساب حرام ست و همچنین تکاثر بمال و جاه عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی فضل نیست مگر بتقوی ان اکرمکم عند الله اتقاکم نص ست در محل نزاع **دیگر** قضاة و اهل افتاء و علماء و غزاة را رزق از بیت المال باید داد بمعروف یعنی بقدر کفاف آنها تا اجرت بر عبادت که ناجائز ست لازم نیاید **دیگر** حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز نیست و نزد فقهاء کنیز و ام ولد را جائز ست و خلوت با اجنبیه حره باشد یا زاد حرام ست **دیگر** غلام و کنیز را عذاب کردن و طوق در گردن انداختن و زیاده از طاقت کار گرفتن حرام ست آخر وصیت نبوی این بود الصلوة و ما ملکت ایمانکم **دیگر** تراشیدن ریش که از قبضه کم شود حرام ست و گرفتن از طول و عرض زائد بران جائز و چیدن موی سفید از ریش و نحو آن مکروه و گذاشتن ریش و تراشیدن سبلت یعنی پست نمودن آن و ناخن و موی بغل و موی نهانی سنت ست **دیگر** در آمدن بحمام مردان و زنان را جائز ست لکن با پرده و ازار و بدون کشف عورت **دیگر** امر بمعروف و نهی از منکر واجب ست بر هر فرد از افراد امت بمقدار قدرت منکر را باید ست تغییر دهد اگر نتواند از زبان منع کند و اگر این هم نتواند یا مفید نداند بدل مکروه دارد و گفته اند که اول کار امرا ست و دوم کار علما و سوم کار عامه و صحبت اهل منکر ترک کند فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و اگر اینقدر هم نکند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا و هم در آخرت **دیگر** حب فی الله و بغض فی الله فرض ست اهل بدعت و کفر را بدل دشمن باید بود و اهل سنت و تقوی را از ته دل دوست دار آدمی روز قیامت همراه دوست خود در دنیا باشد ان کان خیرا فخیر و ان کان شرا فشر المرء مع من احب **دیگر** شکر محسن کردن و مکافاتش بران نمودن مستحب یا مسنون یا واجب و انکارش و کفران نعمت معصیت و حرام ست هرکه شکر بنده نکرد شکر خدا نکرد شکر سبب مزید ست و قید عتید **دیگر** نشستن در مجلس علماء و صلحاء افضل ست اگر میسر شود و رنه عزلت بهتر ست مراد بعالم و صالح کسی ست که مقتدی

کتاب و سنت و مجتنب از هوی و بدعت بود دیگر خالی بودن مجلس از ذکر خدا و درود بر رسول خدا صلعم
مکروه ست و کثرت تصلیه مستحب کثیر التصلیه احق مردم ست بقرب نبوت و اسعد ناس ست بشفاعت رسالت
درین شیوه اهل حدیث بیشتر و طوائف مردم اند دیگر مردان را تشبه بزنان در صورت و سیرت و
زنان را تشبه بمردان و نیز تشبه بفساق و کفار در مراسم و اعیاد و مراسم و نحو آن حرام ست و همچنین
دوست گرفتن اهل کتاب من تشبه بقوم فهو منهم + ومن یتولهم منکم فانه منهم دیگر
حق مسلمان بر برادر مسلمان شش چیز ست عیادت یعنی بیمار پرسی و حاضر شدن در جنازه و قبول
دعوت و سلام و تشمیت عاطس و نصیحت کردن در حضور و غیبت و رد سلام واجب ست دیگر کبائر
را سه درجه است یکی اکبر کبائر و آن کفر و شرک ست بخدا و قریب آن اعتقادات باطله است و درین امر هفتاد و دو فرقه
شده اند سه جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند دوم آنها
حقوق خالصه عباد یعنی ستم نمودن بجان و مال و آبروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم و یک پاداش ست
او تعالی حقوق خود ببخشد و حقوق بندگان نه بخشد سه مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن +
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست + سوم حقوق مشترکه که در احادیث آمده مثل عقوق والدین
و قتل نفس و سوگند دروغ و شهادت زور و دشنام زن محصنه اکل مال یتیم و اکل ربا و فرار از
زحف و سحر کردن و فرزند کشتن و زنا با زن همسایه نمودن و دزدی نمودن و راه زدن و بغی بر امام عادل
کردن دیگر مدح فاسق حرام ست بنص حق تعالی بران خشمناک شود و عرش عظیم بلرزد و ازینجا
قیاس مدح کافر میتوان کرد که در چه درجه از حرمت و شناعت خواهد بود دیگر هر که بر دیگرے لعنت
کند اگر آن کس در خور لعنت نیست بر گوینده باز گردد الرافضی فواره لعنت همین معنی دارد سب
صحابه کرام حرام ست و غیظ بر ایشان نشان کفر دیگر حقیقت خلاف شریعت نیست این حرف جاهلان
گویند بلکه همین شریعت ست که در خدمت صلحاء است و مشائخ ملت رنگ دیگر پیدا می کند و تعبیر
ازان در شرع بلفظ احسان آمده و این مرتبه فوق مرتبه ایمان و اسلام ست بنص حدیث چون
دل از آویزش و آمیزش تن و علم که باسوی الله داشت پاک شد و رذائل نفس اماره بر طرف گردید

وازلوامه رهائی یافت نفس مطمئنه گشت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة ؎ زاهد بیا و موت شهیدان عشق بین * کین مرگ را نه زندگی جاودان رسد
طوبی لک از ملائک رحمت خورد بگوش * هر دم ندای ارجعی از آسمان رسد * چون اخلاص
دست بهم داد شریعت در حق او با مغز گردید و حلاوت ایمان و اسلام دریافت و بشاشت آن
ساری در همه تن و جان شد نمازش نزد خدا تعلق دیگر بهم رسانید دو رکعت او بهتر از لک رکعت
دیگران شد همچنین صوم او و زکوة او و صدقه او و همه اعمال خیر او مزیت قرون ثلثه مشهود لها بالخیر
و فضیلت محدثین بر اغیار بجهت همین قوت ایمان و اخلاص احسان ست ؎ تو کی بدولت
ایشان رسی که نتوانی * جز این دو رکعت و آنهم بصد پریشانی نور باطن نبوت از سینه صافی
صلی ا متبع سنت و مشائخ صوفیه صافیه ملت باید جست و سینه بی کینه خود را بدان کاشانه نور الهی
باید کرد تا هر خیر و شر بفراست صحیحه دریافت شود و ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه
اولیاء شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در صحبتش خدا یاد آید یعنی محبت دنیا کاهد
و محبت حق بیفزاید و هر که متقی و متطهر نیست وی ولی خدا نیست ان اولیاؤه الا المتقون
نص ست در محل نزاع دیگر فقها گفته اند که انکار خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کفر ست زیرا که
باجماع صحابه ثابت شده و همچنین قذف عائشه صدیقه رضی الله عنها و تفضیل مرتضی بر صدیق بدعت ست
همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند در اصح اقوال و چون کفر اینها ثابت شد با ایشان
معامله کفار باید کرد و کذا الحکم الخوارج والنواصب وهم کلاب النار دیگر قاذف عائشه رض منکر قرآن ست
که شهادت به برائت و پاکدامنی او داده و حکم او حکم مرتد ست در خورد قتل باشد دیگر تفضیل شیخین
بر مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه محال ست چه فضل علی در جهاد سیف و سنان و فن قضا و کثرت
علم حدیث و هاشمیت نسب و ختنیت حسب و زوجیت بتول قطعی ست و همچنین در تقدم اسلام بر
عمر بلکه فضیلت شیخین در تشبه به نبی صلعم از جهت سیاست امت و حفظ دین و سد باب فتنه و ترویج
احکام شرعیه و اشاعت اسلام در بلدان و اقامت حدود و تعزیرات و نحو آنست که این هر دو بزرگ

در همه امور پیشقدم جمله صحابهٔ کبار اند و همین ست مقاصد خلافت کبری و لهذا تقدیم ابو بکر رض و عمر رض
بر علی رض مجمع علیه صحابه و جمله امت ست درین باب **دیگر** تفضیل دو گونه ست یکی آنکه مرتضی را بر
شیخین فضیلت نهد لکن در محبت شیخین و تعظیم ایشان و بث مناقب و مدائح اینها و اتباع روش
و طریقه و تمسک بسنن ایشان بتقصیری از خود رضا ندهد بلکه سرگرم این کار و راسخ القدم باشد
چنانکه اهل سنت با وجود تفضیل شیخین بر جناب مرتضی بوجوهی که مذکور شد کمال رسوخ عقیدت
و نهایت الفت و عظمت و اقتدا بقول و فعل و طریقهٔ آنجناب دارند و این قسم از تفضیلیه داخل
سنیان اند و خلاف ایشان با جمهور اهل سنت در رنگ خلاف اشعریه با ماتریدیه ست چندے
از قدماء اهل سنت و صوفیه برین روش گذشته اند مثل عبد الرزاق محدث و سلمان فارسے
و حسان بن ثابت و بعض صحابهٔ دیگر دوم از تفضیلیه کسانی اند که محبت مرتضی و اولاد او و اتباع نهج
طریقهٔ او کافی دانند و شیخین و دیگر صحابه را بدی گویند لکن با آنها سرو کاری ندارند از تولا و تبرا
هر دو بری اند این قسم بی شبهه مبتدعه اند در اهل سنت باین عقیده احدی نگذشته **دیگر** علماء اهل سنت
در حال معاویه رضی الله عنه مختلف اند علماء ما وراء النهر و متقشفین فقهاء حرکات و جنگ و جدال او را
با جناب مرتضی حمل بر خطای اجتهادی کرده اند و محققین اهل حدیث و اصحاب سنت بعد تتبع روایات
صحیحه در یافته اند که این حرکات و سکنات او خالی از شائبهٔ نفسانیت و حمیت جاهلیت و تعصب
امویت نبود پس نهایت کارش آنست که ارتکاب کبیره و بغی کرده و فاسق بر قواعد اسلام
هرگز از اهل لعن نیست و شک نیست که وی صحابی ست و در حق او بعض احادیث نیز وارد شده
پس لاعن و ساب وی رضی الله عنه بی شبهه داخل ست در قوله صلعم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و چون وی صحابی ست شفاعت
رسول و عفو صاحب حق در حق وے زیاده بر دیگر فساق متوقع و مرجو ست و بالقطع معلوم ست
که بعضی صحابه در زمان آنحضرت صلعم مرتکب کبائر شده اند و بحدود و تعزیرات سزایاب گردیده مثل
ماعز سلمی که زنا کرده و مرجوم شده و مثل حسان بن ثابت که در قذف عائشه شریک گردید مگر آنحضرت صلعم

حکم بکفر ایشان و لعن ایشان نفرمود **دیگر** در تحصیل علم منطق هیچ باک نیست زیرا که
از فنون آلیه است همچو صرف و نحو و آله هر چیز در حلت و حرمت حکم آن چیز دارد که
ذی آله است پس اگر اکتساب این فن بنابر تایید دین و رد مخالفین است لا باس به است و اگر
بغرض دیگر است و سبب شکوک و شبهات در قواعد اسلام شود حرام باشد علی کل حال انهماک
دران و مزید اشتغال بدان خوب نیست و گردانیدن آن جزء علوم دینیه مثل کلام و نحو آن مخالف
طریقهٔ ملت است و بهمین خیالات سلف مطلقا ازان منع کرده اند که من حام حول الحمی یوشک
ان یقع فیه **دیگر** آموختن آیین و خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس باک
ندارد اگر به نیت مباح باشد نه بغرض فاسد چه در حدیث صحیح آمده که زید بن ثابت رضی الله عنه بحکم
آنحضرت صلعم خط و کتابت یهود و لغت آنها بیاموخت تا نزد ضرورت جواب خطوط آنها از طرف
جناب نبوت بنویسد و اگر بمجرد خوشامد آنها و اختلاط با آنها تعلم این لغت می کند و باین وسیله پیش
آنها تقرب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد مر آنفا ان الآلة لها حکم
ذی الآلة **دیگر** نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام
و بعض کبیره که بسرحد کفر مے رساند پس اگر کفره این کس را از برای اقامت رسوم صالحه و سرانجام
امور محموده مثل دفع دزدان و راهزنان و افتاء و قضا موافق شرع شریف در عدالت و بنای
قناطیر و شوارع و مرمت عمارات نافعه مثل مهمانسرای و پل و نحو آن استیجار کنند بی شبهه این چاکرے
مباح بلکه مستحب است بدلیل قصهٔ یوسف علیه السلام که از عزیز مصر که دران وقت کافر بود داروغگی
خزائن مصر درخواستند تا اقامت عدل در قسمت و بذل نمایند و بدلیل قصهٔ والدهٔ موسی علیه السلام
که نوکری فرعون بر رضاعت موسی قبول کردند و بدلیل آنکه حضرت امیر کرم الله وجهه از برای یهودیے و اگر این نوکری از برائے
امور دیگر باشد و دران کاروبار اختلاط با کفره لازم آید و مشاهدهٔ رسوم و اوضاع منکرهٔ آنها در آنخدمت
اتفاق افتد یا اعانت بر ظلم متحقق شود مثل منشی گرے و خدمتگاری و سپاهگرے یا تعظیم مفرط
از برائے آنها و تذلیل خود در نشستن و استادن ناگزیر افتد حرام باشد اما گفته اند که صغیره است

واگر از برای قتل مسلمانی و برهم کردن ریاست او و نزع مملکت سلطان مسلمان و بحث مطاعن دین
و تالیف در رد بر مسلمین و نحو آن ست پس بی شبهه کبیره عظمی ست **دیگر** استماع غنا و نحو آن از مزامیر
و ملاهی صحیح آنست که جائز ست و دف هم جائز و اخبار و آثار صحیحه مؤید این معنی ست و به قالت الحنفیه
علی الاصح **دیگر** خنثی مشکل را هر دو شهوت در یک رتبه نمی باشد بلکه غالب و مغلوب می باشد پس
اگر شهوت فرج غالب افتد نکاحش با مرد باید کرد و اگر شهوت ذکر غالب ست نکاح او با زن باید نمود
و در اجرای شهوت دیگر او را صبر لازم ست ه صبر ست علاج دل بیمار تو واقف افسوس که
کم داری و بسیار ضرور ست **دیگر** تعلیل منع از کشیدن قلیان بوی بد دهان و تشبه با اهل نیران
و تلبس بدان کما ینبغی نیست این طریقه فقها ست و لهذا حقه کشی را مکروه تحریمی گفته اند و اهل بخارا
را درین باب مبالغه سخت بود اما بر طریقه اهل حدیث که اصل در اشیا اباحت را نشان داده اند دلیلی
بر منع استعمال تنباکو موجود نیست و امزجه و طبائع مردم در تنفر ازین خبث و حکم باستخباث آن متفاوت
افتاده نوشیدن قلیان جائز ست غایت ما فی الباب آنکه در لطافت و نزاهت آن بکوشد
ورنه بسیاری از اشیاء طیبه حلال هم بسبب بی احتیاطی به تباین طبائع بجانب نتن و نحو آن میکشد **دیگر** قول فصل در
تعریف دار اسلام و دار حرب آنست که مادام که حرب قائم ست و مسلمانان از استخلاص آن ملک
متقاعد نگشته اند و استیلاء کفار بجاری نشده که هر چیز را از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند
و مسلمانان بی استیمان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود بی اذن ایشان متصرف اند چنانکه
احوال ریاستهای هند و نحو آن است آن ملک دار اسلام ست و دار حرب نشده و تصرفات
عارضی ایشان معتبر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ
برگردند و متقاعد شوند گو فکر جمیع اسباب به دل داشته باشند اما از مقاومت در مانند و اقامت
اهل اسلام باستیمان ایشان گردد و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شعائر
اسلام از راه بی تعصبی ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب می گردد
و تصرفات ایشان جائز ست و هبه ایشان جاری و اینها البعض اکابر اصح و ارجح اقوال نوشته اند

واللہ اعلم و در اشکال این مسئلہ خود ہیچ شک نیست استفت قلبک و لو افتاک المفتون دیگر در تعیین صلوٰۃ وسطیٰ ہفت قول ست بلکہ زیادہ و ہر نماز را بعضے وسطیٰ قرار دادہ اند آنچہ و اربح ہمین ست کہ آن نماز عصر ست و تقییدش در نفس اداء نیست بلکہ در محافظت آداب زائدہ ست آنچہ وقت مستحب و جماعت و مسجد و اسباغ وضو و سواک و اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت اذکار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزیت افضل بر فاضل نہ فاضل بر ناقص ست و از جہاک نماز باقی کمال تقیید آنہا بر نمی خیزد و در ثبوت این قدر تفاوت خود شبہہ نیست دیگر حقائق اشیا ظلال صفات الٰہی اند و ظہور آن در خارج مربوط بعلل اربعہ ست فاعلی و غائی و مادی و صوری و ظہور کمال این حقائق بترتب آثار مختصہ آنہا و حصول ثمرات خاصہ آنہاست پس معرفت کمال ہر چیز بالاجمال بتجلی ذات حق ست بر سالک در ضمن آن شی کہ این تجلی بعد از مشاہدہ کثرت در وحدت در مقام سیر باللہ فی الاشیاء ست بہم میدہد و بالتفصیل باحاطہ مبادی و خواص اوست از قوانین حکمیہ بتشخیص مبدء و تعیین مراتب تنزل از قوانین کشفیہ و اگر از محسوسات باشد ادراک بحواس نیز در تتمیم معرفت خفیہ ت او دخل ست دیگر کفر ابلیس لعین کفر جہل و احتجاب نیست بلکہ کفر جحود و عناد ست پیش از لعنت قوت ملکیہ کہ بہم رسانیدہ بود و تلقی از غیب می کرد زائل نکردہ اند و سلب نمودہ تا از الم قبض و فرط تعطش بیقرار نگردد و قدم در راہ توبہ ننہد بلکہ ہمین راہ را ممزوج بسخط و عتاب نمودہ در کسوت اہانت و طرد بر یاد داشتہ اند اما در جوہر روح او لطیفہ مظلم افگندہ اند کہ گاہے خود را مستحق عفو حسی و گاہے در لباس استغنا و مایوسی گمان کردہ بقوت طاعات و اسمائے کتسبہ در شیاطین و مردم تصرف می کند و بآن لطیفہ مظلمہ خلق را بضلال و جہل و قسوت و مکر امات باطلہ رنگین مینماید زین لہم الشیطان اعمالہم و نعوذ باللہ منہ و دیگر از آیات و احادیث معلوم میشود کہ چہار میثاق گرفتہ اند یکے از خمسہ اولوالعزم دوم از سائر انبیاء سوم از علمائے چہارم از ہمہ چنانچہ او تعالیٰ فرمودہ و اذ اخذنا من النبیین میثاقہم و منک و من نوح و ابراہیم و موسیٰ و عیسی ابن مریم و اخذنا منہم میثاقا غلیظا و جای دیگر ارشاد فرمودہ و اذ اخذ اللہ میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب

وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه وجای دیگر فرموده واذ
اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه وجای دیگر فرموده واذ اخذ
ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا
بلی وسجده درین موقف مروی نیست مومنین که خاتمهٔ ایشان بر ایمان میشود جواب اقرار بی توقف
دادند و کافران بتوقف اما بعض فقها می گویند که انبیاء دو سجده کردند و عوام مومنین یک سجده و کافران
سجده نکردند اما سند این سخن معلوم نیست والله اعلم باحوال عباده **دیگر** در حالت برهنگی کلام حرام
نیست بلکه مکروه ست و این کراهت هم بادیگر ست نه مجرد تلفظ بزبان حرام در حالت تغوط و بول ست
و ذکر خدا در جای نتن و نجاست منع ست نه در شغل جماع و معهذا اهل علم نوشته اند که ذکر الله در بیت الخلاء
و در وقت جماع پیش از در آمدن کشف عورت کردن مسنون ست **دیگر** مضمون حدیث من
رآنی فی المنام فقد رآنی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفونه در روضهٔ منوره بمدینهٔ طیبه نموده اند
علی صاحبها الصلوة والسلام و بعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات
در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران بوده اند اما تحقیق آنست که دیدن آنجناب
صلعم در خواب بر چند قسم ست یکی رویای الهی که اتصال آنجناب ست دوم رویای نفسانی که
ظهور صورت اعتقادیهٔ خود ست که بر لوح خیال منقوش گشته سوم تمثل شیطان بصورت آنجناب
و این ممتنع و منتفی ست اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی و صوتی تلبیس می کند و وسوسه
می اندازد لهذا در شریعت غرا احکام خواب را صحیح نمیشمارند آری اهل بدعت و هوی اگر احیاناً دیدن
آنجناب بصحبت رسد غالبا ازین قبیل خواهد بود والله اعلم **دیگر** سلطنت بنوامیه از ابتدای خلافت
معاویه رضی الله عنه باید گرفت و مدت خلافت عبدالله بن زبیر را که بعد از یزید تا تسلط عبدالملک
امتداد یافت از میان اسقاط باید نمود تا حساب قاسم بن فضل حدانی قاذلسه الف شهر لا یزید ولا ینقص
درست نشیند و قول امام حسن علیه السلام که الف شهر یملکها بنوامیة رواه الترمذی و ابن جریر والحاکم
راست آید در جامع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی متن الحدیث ان دولة بنی امیة

کانت علی راس ثلثین سنة من وفاة النبی صلعم وهی فی آخر سنة اربعین من الهجرة و
کان انقضاء دولتهم علی ید ابی مسلم الخراسانی فی سنة اثنتین وثلثین ومائة فیکون
ذلک اثنتین وتسعین سنة یسقط منها مدة خلافة عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه
وهی ثمان سنین وثمانیة اشهر فیبقی ثلث وثمانون سنة واربعة اشهر وهی الف شهر انتهی
والله اعلم و دیگر تفضیل نسب ست یکی تفضیل انواع و اصناف بر یکدیگر دوم تفضیل اشخاص قسم
اول ثابت است از تفضیل واولاد عم بزرگوار رسالت صلعم جاری نمی‌توانند شد و تفضیل اشخاص نیز
قطعی الاعتقاد نیست بلکه تفضیل اشخاص غیر از چند کس مخصوص که ثابت شده این بحث مختصر شد و قسم اول
پس تفضیل باعتبار ثواب و درجات آخرت موافق نص قطعیه ست دائر بر انساب نیست بلکه تابع
تقوی و ورع ست بموجب کریمهٔ ناطقه ان اکرمکم عند الله اتقاکم و بموجب احادیث مستفیضه
الناس کلهم بنو آدم وآدم من تراب لا فضل لاحد علی احد الا بالدین والتقوی
و در تفضیل بدین و تقوی ممکن ست که اولاد ارذال را بر اولاد اشراف تفضیل متحقق شود حسن
زبیر و بلال از حبش صهیب از روم بوذر از خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی ست و تفضیلی که در شرع
معتبر ست همین تفضیل نسبت پس نسب و لکن درینجا دو نوع تفضیل دیگر ست که در بعض احکام شرعیه
اعتبار آنها واقع شده یکی تفاوت نکاح و درین معنی تمام قریش برابر اند و غیر قریش کفو قریش
نیند اگرچه عرب باشند دوم اعتبار شرف قرب انتساب بجناب رسالت مآب صلعم و این معنی بنی هاشم را
بر غیر بنی هاشم ثابت ست و بهمین جهت سهم ذوی القربی از خمس برایشان صرف نمودن مقرر شده
و زکوة حرام گردیده باز بنو عبد المطلب را بر غیر ایشان شرافت دیگر ست که در حدیث آمده ما من
احد له ید علی احد من ولد عبد المطلب الا انا اکافیه بها یوم القیامة پس در شفاعت
ایشان را تقدم ست بر دیگران بحدیث اول من اشفع له من امتی اهل بیتی ثم الاقرب فالاقرب
من قریش و ظاهر ست که در قرب نسب هیچ کس برابر اولاد عبد المطلب نیست پس هر که تفضیل اولاد شیخین
بر اولاد عمین مکرمین ست اگر این معنی مراد میدارد پس صریح البطلان ست و اگر معنی دیگر مراد دارد بیان

نماید تا محل نزاع متعین گردد **دیگر** حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص ست بشرطیکه در آبا قریبه باشد
تا هفت پشت مثلاً شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شیخی مبرور یا از اولاد ملوک و امرا کبار باشد و حقیقت
نسب بزرگی دودمان شخص ست که در آبا بعیده باشد مثل حسنی یا حسینی بودن یا هاشمی یا علوی
و قریشی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضے اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل
کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم امدار و بعضی حسب دارند نه نسب مثل تیموریه و راجپوتان
و برهمنان و اولاد امام اعظم و بعضے نسب دارند نه حسب مثل قدوائیان جاهل و سادات بارهه
و استعمال لفظ نجابت در عرف عام اکثر در مقام شرافت نسب ست **دیگر** خوارج و نواصب یک مذهب
دارند باین رنگ که اهل علم را در بارهٔ آنها اختلاف نیست زیراکه با وصف تعدد فرق ایشان همگنان
بر انکار ایمان حضرت امیر رضی الله عنه و بهشتی بودن ایشان و سلب لیاقت خلافت از ایشان
متفق اند بخلاف شیعه که مذاهب مختلفه دارند بعضی بر مجرد تفضیل مرتضی بر شیخین و اولویت خلافت
ایشان اکتفا می نمایند و بعضے ازین مرتبه ترقی نموده بر تخطیهٔ شیخین و اعوان ایشان تصریح میکنند
و برخی بر تفسیق و تبدیع ایشان جاده پیموده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت بتکفیر رسانیده لهذا اهل علم
در حال ایشان اختلاف ست بعضی علما بر مرتبهٔ اولی از تشیع حکم کرده اند و بعض بر مرتبهٔ دوم و
بعض بر مرتبهٔ سوم لکن مفتی به و مرجح همین ست که اینها نیز در رنگ خوارج در احکام اخروی کافر اند
و در احکام دنیوی جائز ست که بعضی از علما آنها را نیز مسلمان دانند حتی تجوز المناکحة معهم
والتوارث بینهم و بین غیرهم من اهل الحق و اختلافے که در حال شیعه ست نیز در
احکام دنیویست نه در احکام اخروی فلا فارق بینهما والله اعلم **دیگر** هر که گفت خلافت
ثابت ست بنص مرادش آنست که در نفس الامر نصوص متواتره دلالت می کنند برین
خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت انعقاد بنص ثابت شده چه دران وقت هر
کس بدلیلے که او را فی الفور حاضر شده تمسک نمود و فرصت تتبع نصوص از معادن آنها نیافت
لضیق الوقت **دیگر** خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنا بر دعوی خلافت راشده

پیغمبر صلعم که بمرور سی سال نزد نزول امام حسن منقضی گشت نبود بلکه بنا بر تحکیم رعایا از دست ظالم
بود و اعانت مظلوم بر ظالم از واجبات ست و انچه در حدیث آمده که نهی و خروج بر بادشاه وقت
اگرچه ظالم باشد نباید کرد پس دران وقت که بادشاه ظالم بلا منازعت و مزاحم تسلط تام پیدا کرده باشد
و هنوز اهل مدینه و اهل مکه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند بمثل امام حسین ابن عباس
و ابن زبیر و ابن عمر بیعت نکرده خروج جناب وی علیه الرضوان از برای دفع تسلط او نه از برای
رفع تسلط او سراپا صواب ست و انچه در حدیث ممنوع ست خروج ست از برای رفع تسلط سلطان
و آن جائز نبود و الفرق بین الدفع والرفع ظاهر مشهور دیگر اجماع منعقد ست بر انکه تخلید فی النار خاصه
کفر ست مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار معاد یا انکار احکام قرآن هیچ تنافی نیست
و در آیهٔ قرآنی ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مراد از لفظ ما دون ماسوا
نیست بلکه ادون و اسفل مراد ست یعنی انچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک
نیستند بلکه مساوی شرک اند بالجمله علماء اهل سنت اجماع کرده اند بر انکه جمیع کفار در تخلید شریک
مشرکین اند و این آیه دلیل قطعی ست بر صحت این حکم ماند آنکه سند این اجماع چه چیز ست و این اجماع
معارض اشارهٔ این آیه یعنی یغفر ما دون ذلک لمن یشاء هم می تواند شد یا نه پس تحقیق آن
در کتب مبسوطه ست جمعی نوشته ست که جمیع انواع کفر راجع میشود بشرک و مستلزم آن می گردد پس
محل مغفرت نباشد بنص این آیه مثلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند گو با چنین اعتقاد دارند
که معجزات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی ست از برای تصدیق پیغمبر فعل غیر او تعالی ست پس اثبات
قدرت خلق معجزه مر غیر خدا را لازم عقیدهٔ ایشان باشد و هو عین الشرک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام
کفر تکلفات نموده اند لکن نزد محققین دلیل این اجماع آیات کثیره اند که متجاوز از پنجاه آیت خواهند بود
و همه دلالت دارند بر انکه کفر بآیات الله مطلقا مستلزم خلود و تابید در نار ست خواه شرک باشد خواه
غیر آن مثل قوله تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها
اولئک هم شر البریة و مثل قوله تعالی ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت

جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث وارد در
مقام محمود که الا من حبسه القرآن وارد شده صحیح ست لکن قرآن منحصر در آیت ان الله لا یغفر ان یشرک
به نیست بلکه آیهٔ ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین نیز داخل قرآن ست و در حدیث شفاعت که
بقیهٔ جهنمیان را بعفو الهی خواهند بخشید و خواهند برآورد همین مومنان اند که اصل ایمان قلیل دارند و باآن
هیچ عمل نکرده اند چنانچه در همان حدیث واقع ست لم یعملوا خیراً قط و مراد ازان عمل جوارح ست
نه اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک نوشته اند و کفر را معنی اصطلاحی شرعی لفظ
شرک گردانیده و پس معنی ان الله لا یغفر ان یشرک به نزد ایشان ان الله لا یغفر ان یکفر به ست
چنانکه بیضاوی در تحت آیهٔ و لا تنکحوا المشرکات نوشته المشرکات تعم الکتابیات لان اهل الکتاب
مشرکون لقوله تعالی وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله الی قوله تعالی
سبحانه عما یشرکون ولکنها خصت عنها بقوله والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب و بغوی در معالم التنزیل
زیر همین آیه نوشته قیل الآیة منسوخة فی حق الکتابیات بقوله تعالی والمحصنات من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم و بخبر رسول الله صلعم و باجماع الامة عن جابر قال قال رسول الله صلعم
نتزوج نساء اهل الکتاب ولا یتزوجون نساءنا فان قیل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم ینکر الا نبوة
محمد صلعم قال ابو الحسن بن فارس لان من یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشرک مع الله غیره انتهی
و تحقیق همانست که ذکر یافت یعنی آیات کثیرهٔ قرآنی در تخلید و تابید کفار مطلقا وارد شده بلکه در حق
اهل کتاب نیز منصوص ست چنانکه آیهٔ ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین و آیهٔ قالوا
لن تمسنا النار الا ایاما معدودة الی قوله اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و جمیع اهل بدعت
و هوی که بدعت ایشان بکفر رسیده داخل اند در آیهٔ ان الذین کفروا من اهل الکتاب پس حاجت تعمیم
شرک نیست و مراد از ما دون ذلک نیست مگر ذنوب و معاصی خواه کبیره باشند خواه صغیره جمعا بین الادلة
والله اعلم دیگر توقف در لعن یزید ازان جهت ست که روایات متعارضه و متخالفه ازان پلید در مقدمهٔ
شهادت حضرت امام رضی الله عنه وارد شده از بعض روایات رضا و استبشار و اهانت اهل بیت و خاندان

رسول صلعم مفهوم می گردد کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجح واقع شده حکم بلعن او نموده‌اند چنانچه
امام احمد حنبل و کیا هراسی و دیگر علما بکثیر و از بعض روایات کراهت این امر و عتاب بر ابن زیاد و
اعوان او و ندامت برین کار که از دست نائبان او بوقوع آمد معلوم می شود کسانیکه این روایات
نزد ایشان مرجح شد منع از لعن او نموده‌اند مثل حجة الاسلام غزالی و دیگر علماء شافعیه و اکثر حنفیه و جماعه
از علماء که نزد آنها هر دو روایات متعارض شدند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد
بنا بر احتیاط متوقف ماندند و همین ست واجب بر علماء راسخین نزد تعارض براهین آری در لعن شمر
و ابن زیاد که رضا و استبشار ایشان باین فعل شنیع قطعی ست من غیر معارض هیچ کس را توقف
نیست دیگر حکم اجرتی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد اول آنکه ثواب
قرآن خوانده را بعوض مبلغ کذا بدست کسی بفروشد این صورت محض باطل ست باجماع اهل سنت
آری نزد امامیه رائج و متعارف ست بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز میفروشند و دلیل
بطلانش آنست که حقیقت بیع مبادلهٔ مال بمال ست و ثواب طاعات مال نیست بلکه حقی ست که برای
این شخص بحکم وعدهٔ الهی ثابت می شود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد
خواه اخروی مثل حق ولا و حق ارث و جز آن جائز نیست دوم آنکه شخص را برای ختم نمودن قرآن
مزد در گیرند و ثواب آن ختم بمیت اجر رسد این صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعیه طول و تفصیلی
دارد سوم آنکه شخصی حسبة لله ثواب قرآن خوانده بکسی ببخشد یا بقصد ثواب او خواندن آغاز کرده هرگز
خیال معاوضه در خاطر وی خطور نکند و آنکس بطریق مکافات بعد از آن یا در اثنای خواندن آن
بوی چیزی بدهد یا احسانی نماید یا شخصی باشد که از سالها بر شخصی انعام و احسان می کند و این کس در
مکافات آن قرآن یا کلمهٔ تهلیل و نحو آن برای او خواند و ثوابش بوی بخشد این صورت جائز ست
بلکه مستحب چه در حدیث آمده من صنع الیکم معروفا فکافئوه چهارم آنکه شخصی ست طالب علم دینی یا طالب
حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت دیگر لکن از راه تنگدستی و فقدان وجه معاش فراغت اشتغال باین امور ندارد مردی
دیگر صاحب مایه ذمه دار وجه قوت او شود تا بفراغ بال مشغول بطاعت گردد درین صورت هر دو را اجر کامل بر هر طاعت

اوجا حاصل میشود قال تعالی للفقراء الذین احصروا الخ و اعانت بر طاعت که جابجا در حدیث مروی
واقع شده همین ست لکن این را اجرت گفتن مجاز ست پنجم آنکه شخصی قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه
قصد مباحی می خواند و بران اجرت می گیرد مثل رقیه و تعویذ و ختم بعض سور قرآن برای حصول بعض
مطالب دنیوی یا برای خلاص از عذاب گور این قسم نیز جائز ست بلا کراهت و همین ست مورد
ان احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله و قصهٔ رقیهٔ لدیغ بسورهٔ فاتحه و گرفتن اجرت بران
نیز از همین قبیل ست **دیگر** تفسیر قرآن کریم و حدیث شریف را اولاً علم صرف و نحو و اشتقاق و لغت و
معانی و بیان و اصول فقه و حدیث و تفسیر و عقائد سلف و آثار و تواریخ ضرور ست بدون معرفت
این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جائز نیست و بعد ازین هر صاحب مذهب تمسک بقرآن
و حدیث میکند و در دفع شبهات مخالفین محتاج بتاویل میشود و تاویل این هر دو را اهل بدع موافق مذهب خود میکنند
و مخالف مذهب خود را باطل مینماید لکن میزان در معرفت حق و باطل تفسیر شرع پس علم لغت پس فهم سلف است
صحابه و تابعین ست انچه این جماعه از تعلیم آنجناب صلعم بانضمام قرائن حالیه و مقالیه فهمیده اند و دران تخطیه
ظاهر نگردیده واجب القبول ست ورنه مصداق من فسر القرآن برأیه فقد کفر و فی روایة فلیتبوأ مقعده
من النار باشد و حال قرآن و حدیث یکسانست که هر دو مبنای دین و اصل موصل شرع مبین بلغت عرب اند
و این لغت مشتمل بر حقیقت و مجاز و ظاهر و مأول و مجمل و مبین و جز آنست **دیگر** بسبب تفرقهٔ صحابه در بلاد و تباعد قرن
صحابه و تابعین و تبع ایشان احادیث مجتمع نبودند و کسی را که بر حدیث غیر یا بخود اطلاع میشد هر کی را سند صحیح میسر نمیشد و نه مرتبهٔ
آن حدیث که خبر آحاد ست یا مشهور دریافت میشد انچه پیش هر مجتهد منقح میشد هر یکی موافق ذکای خود
دران اجتهاد می کرد و موافق طبع خود در احتیاط و مسامحت در تشدید و تسهیل ترجیح مینمود این معنی
دائرهٔ شریعت را فراختر ساخت و نیت هیچ کس جز امتثال امر خدا و رسول و ابتغای رضای این دو
دیگر نبود و هرگز کسی مخالفت حدیث قصد نکرده مگر آنکه غیر آن حدیث را بترجیحی از ترجیحات شرعیه
خواه روایةً خواه درایةً غالب تر میساخت و سخن در ترجیحات طول و عرض بسیار دارد علمای اصول فقه
قریب صد وجه از برای ترجیح ذکر کرده اند لکن بعد ازانکه دواوین سنت مدون گردید اعذار ترک عمل

بحدیث از ہم پاشید قدماء در ین کار حاضر بند و مقلدان ایشان بی شبہہ مانند و شیخ الاسلام ابن تیمیہ
در رفع الملام عن الائمۃ الاعلام وجوہ این عذر زیادہ برست وجہ ذکر کردہ و از ینجا ظاہر شد کہ طاعن
بر ابو حنیفہ یا امثال او بنا بر ترک عمل و قول بحدیث سخت جاہل ست و آبروی دین خود باین طعن
بروی رضی اللہ عنہ و بر علماء دیگر از سلف و خلف کہ ماشی برین طریقہ گذشتہ اند و عذرہای
صحیح پیرامون حال صدق مآل ایشان ہست می ریزد و نعوذ باللہ منہ **دیگر** در مسائل فرعیہ
مذہبیہ نسبت خلاف بسوی حدیث کردن سخت بی ادبی ست اگرچہ مراد او بنا بر آنکہ مخالفت
از طرفین ست رعایت این معنی ست کہ این حدیث بالخصوص مخالف مذہب حنفی ست اگرچہ
مذہب حنفی مخالف جمیع احادیث نیست پس عمل بر احادیث متخالفہ ظاہر ست کہ متعذر ست
لکن واجب آنست کہ عمل بر حدیث راجح متعین ست و از مخالفت مرجوح بعد از ان پروائی نیست
و حق عبارت در توجیہ مقامات آنست کہ چنین گوید این مذہب خلاف حدیث ست این مردود
باشد کل عمل لیس علیہ امرنا فھو رد و نسبت خلاف بسوی حدیث کردن شان مسلمان نیست
کار جاہلان ست کہ حلاوت ایمان و بشاشت اسلام درون ایشان را فرا نگرفتہ و از دین جز اسم
و رسم حظی دیگر ندارند **دیگر** من قال لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ حدیث صحیح ست و درین معنی
احادیث دیگر ہم آمدہ مثل من مات وھو یعلم انہ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ و من کان
آخر کلامہ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ پس اگر این کلمہ را وقت خاتمہ گفتن نصیب کسی شود
امید غالب ست کہ ہمہ گناہان تمام عمر او مغفور و معفو گردند ؎ امید ہست دم مرگ از لب نواب ٭
بر آید اشہد ان لا الہ الا اللہ ٭ ؎ رفت نواب و ہمان کلمۂ توحید بلب ٭ کس ندیدست زگیتی سفری
بہتر ازین **دیگر** حدیث ما اصر من استغفر و ان عاد فی الیوم سبعین مرۃ صحیح ست ابوداود
روایتش از ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ کردہ معنیش آنست کہ ہرگاہ استغفار مقارن ندامت و
التجای صادق بحق باشد کار می کند اگرچہ بسبب غفلت آن گناہ مکرر چرا صادر نشود اما اگر التجا و ندامت
نیست فی الحقیقت استغفار نباشد چنانکہ رابعہ بصریہ گفتہ استغفارنا یحتاج الی استغفار کثیر

دیگر شخصی استقراض بر باکرد و تمسک اقرار بوعدهٔ ادا ر با نوشته دا دبعد ادا ہمین قرض اگر سود ندادپس بسبب اقرار و وعدهٔ خود اگرچه عرفاً بران محاسبه ست مگر شرعاً و زجراً عند الله بر ندادن سود انشاء الله تعالی ماخوذ نشود زیراکه حق واجب نیست بلکه دادن آن حرام ست و وفا باین شرط نیز حرام و نه قرضخواه را مطالبهٔ آن میرسد شرعاً و نه قاضی را حکم باداے آن میرسد چه این شرط گناه کبیره ست وکل شرط لیس فی کتاب الله باطل وان کان مائة شرط دیگر در وقت احتضار خواه دم واپسین باشد خواه پیش ازان ایمان وکفر معتبر ست اما هر کسے را این بلا نمیرسد که شیطان باغوا و فریب ایمان او ببرد مگر کسیکه شقی ازلی بود و در حدیث شریف آمده ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها وانما الاعمال بالخواتیم وهمچنین در خلاف این واقع شده ان الرجل لیعمل بعمل اهل النار حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها رواه البخاری ومسلم دیگر بگزاردن نماز جمعه فرض ظهر ساقط میشود وجمع میان هر دو خلاف شرع ست وشروطی که از براے این نماز تراشیده اند مثل وجود امام اعظم یا نائب او یا مصر جامع یا عدد مصلین ونحو آن همه بی دلیل ست بلکه حکمش حکم نماز پنجگانه ست در فرضیت وشروط مگر خطبه که درین نماز مسنون ست نه در غیر آن دیگر الغیبة اشد من الزنا حدیث صحیح ست ومعنیش آنست که زنا غالباً از حقوق الله می باشد مغفرتش بدست غفور رحیم ست وغیبت از حقوق العباد ست که حق تعالی مغفرت او را معلق برضاے عبد داشته وتنگی حوصلهٔ بندگان وشدت نفسانیت ایشان معلوم ست لهذا امر غیبت از امر زنا مشکل تر افتاده دیگر بودن لحیه بقدر قبضه در حدیثی دیده نشد مگر باعث شبههٔ مردم آنست که حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه را در متابعت سنن عادیه نهایت مبالغه بود ایشان یک قبضه از زیر ذقن گرفته باقی را مقراض می کردند تا آنچه لحیهٔ طبعی جناب نبوت بود برابر شود در بخاری از وی آمده کان یأخذ من طولها وعرضها اما در حدیث در سنن مرسلین لفظ اعفاء اللحی آمده وهم وارد شده احفوا الشوارب واعفوا اللحی ولحیهٔ شیخین رضی الله عنهما سینه را می پوشید پس از قبضه

مقرر زائد بود وکسی که لحیه طبعی او کم از قبضه باشد چگونه تا بقبضه می تواند رسانید و حلق لحیه بدتر از قصر شدید ست وقصر شدید بدتر از قصر قلیل و هر قدر راز اتباع سنت دور تر افتد محل عتاب و خطاب ست دیگر حدیث ولد الزنا لا یدخل الجنة صحت ندارد منقح این ست که حق تعالی عمل هیچ مومن صالح متقی را تلف نمی سازد پس او را بفعل ابوین گرفتن بیجاست علی الخصوص اولاد او را زیرا که از اولاد ولید بن مغیره که در نص قرآن مجید او را زنیم یعنی حرامزاده فرموده اند مثل خالد بن ولید صحابی بزرگ جلیل القدر ملقب بسیف الله پیدا شده و امامت جمعی کثیر روبروی جناب نبوت صلعم و بعد ایشان در حالت امارت عساکر کرده و نیز حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه زیاد را که ولد الزنا می دانستند و ابن ابیه می نوشتند امیر بصره و دیگر بلاد کردند و دران حالت همیشه امامت می کرد اما کسیکه باین عیب معروف باشد و در نظر مردم محقر و قلوب را از وی تنفر باشد پس این هردو معنی منافی امامت ست امامت این قسم شخص مکروه ست بکراهت تنزیهی و کراهت امامت ولد الزنا که در کتب فقه مذکور ست محمول برهمین قسم شخص ست والله اعلم دیگر از مخنثان و خواجه سرایان خصی و عنین و نحو ایشان هر که ایمان بخدا و رسول دارد و طاعت الهی بجامی آرد و از منهیات و منکرات اجتناب دارد بی شبهه مستحق ثواب و جنت ست چه ایشان را خود هیچ تقصیر نیست این حالت محض بتقدیر الهی ست و توبه محاء ذنوب ست چون شرک و کفر بتوبه زائل می گردد و الاسلام یجب ما قبله پس دیگر معاصی که دون اوست چه حقیقت دارد که توبه مزیل آن نشود دیگر حق تعالی رزق حیوانات از طیور و بهائم و حشرات بر زمین آفریده است و همچنین برای جن از زراعات تنخواه می شود و اینها چنانکه خود بنظر نمی آیند بردن ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید و آنچه نصیب آدمیان ست در دست ایشان می ماند این ست حقیقت برکت بردن جنات از جنس غله که در عوام شهرت دارد و وجود جنات ثابت ست بنص قرآن و حدیث و انکار آن انکار قطعیات دین و ضروریات شرع مبین ست و منکر کافر مرتد دیگر جزای اعمال بد گاهی در دنیا هم میرسد حق تعالی فرموده ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر و در حدیث آمده که سه چیز را جزا در دنیا مقرر میرسد یعنی بر پادشاه عادل و رنجانیدن

پدر و مادر و بد سلوکی با قرابت و پاداش کاہل را اگر عفو نشده روز جزا معین ست اللهم اغفر **دیگر** حق تعالی
برای آگاه کردن بندگان غافل و عاصے و برای سبک کردن زمین از گناهان عباد ملائکه را حکم
می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها باد تند را از زیر زمین داخل می کنند که بسبب قوت حرکت
آن باد زمین در جنبش می آید این را زلزله نامند **دیگر** بخارهاے زمین و دریا طرف آسمان میروند
حق تعالی فرشته را که رعد نام دارد حکم می فرماید وی اینها را اول فراهم آورده کثیف می سازد و
امش بعد از کثافت ابر میشود بعد ازان حکم میشود که برکتے از آسمان گرفته درینها خلط نماید تا
بقوت آن اکثر بخارات آب گردد چون آب شد حکم میشود که این ابرها را بیندازند بافشردن آنها از
سوراخها که در ابر ست پس آب شده بر زمین میریزد و برای راندن ایشان چابکهاے آتشین میدهند
نام آنها برق ست و آواز یکه از طرف آسمان شنیده میشود گاہے تسبیح این فرشته می باشد و گاهی
امر و نهی از براے تابعان خود و از براے غمام و گاہے بحکم الهی بر شخصے یا بر زمینے میزند آنرا صاعقه
می گویند **دیگر** درهم بنا بر تحقیق علما ۳ ماشه و یک حبه و خمس حبه ست و ماشه عبارت از
هشت حبه و حبه یک سرخ که آنرا رتی گویند و سرخ بوزن دو جو ست و مثقال چهار و نیم ماشه
ست و دینار نیز چهار و نیم ماشه و توله دوازده ماشه ست و روپیه سکوک شاهان هند یازده و نیم ماشه
مگر روپیه بهادرشاہے که دوازده ماشه بود ولکن مروج نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا
بنظر نیامده و اشرفی بوزن یازده ماشه ست مگر اشرفی بهادرشاہے که یازده و نیم ماشه بود و آن نیز
مروج نیست این ست حقیقت اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از بست دینار ست که عبارت
از بست مثقال باشد یعنی هفت و نیم توله زیرا که مثقال چهار و نیم ماشه ست پس وزن بست مثقال
هفت و نیم توله باشد و باعتبار توله نود ماشه میشود و بست مثقال نیز نود ماشه ست پس هفت و نیم توله
بست مثقال باشد و واجب دران ربع عشر که دو ماشه ست و دو حبه زیرا که عشر هفت نیم توله نه ماشه ست
میشود و ربع نه ماشه دو ماشه دو حبه میشود همچنین عشر بست مثقال دو مثقال ست که عبارت از نه ماشه
و ربع دو مثقال نیم مثقال که همان دو ماشه دو حبه میشود بحساب اشرفی سوای بهادرشاہے هشت



نصاب درم

اشرفی و دو ماشه نصاب طلا می شود و چون خمس نصاب بر نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب مثقال
چهار مثقال میشود و بحساب توله یک و نیم توله طلا می شود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن
خمس سه حبه و سه خمس حبه میشود که مجموع نصاب و خمس آن بحساب مثقال بست و چهار مثقال و بحساب
توله نه توله می شود و مجموع خمس زکوة نصاب با زکات نصاب دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه می شود
و ما بین نصاب و خمس و همچنین از خمس زائد بر نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفو ست و نصاب نقره
دو صد درم شرعی ست که عبارت از پنجاه و دو و نیم توله ست زیراکه درم شرعی سه ماشه و یک حبه و یک
خمس حبه ست پس دو صد درهم شرعی بوزن ماشه ششصد و سی ماشه می شود که بعینه پنجاه و دو و نیم
توله ست و بحساب روپیه سوای بهادر شاهی پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه نقره میشود که قیمت آن
دوازده آنه میشود چراکه در دهلی نقرهٔ خالص که آنرا چاندی گویند روپیه را دوازده ماشه میفروشند
و واجب دران ربع عشر یعنی پنج درم زیراکه عشر دو صد درم بست درم ست و ربع آن پنج درم ست و
بحساب توله یک توله و سه ماشه و شش حبه ست زیراکه عشر پنجاه و دو و نیم توله که عبارت از ششصد و
سی ماشه ست پنج توله و سه ماشه میشود که بتعداد ماشه شصت و سه ماشه باشد و ربع آن پانزده ماشه
و شش حبه ست که همان یک توله و سه ماشه و شش حبه میشود و بحساب روپیه یک روپیه و چهار ماشه
و دو حبه نقره ست که قیمت آن هفت تنکه و یک و نیم فلوس عالمگیرے میشود چراکه عشر پنجاه و چهار روپیه
و نه ماشه نقره پنج روپیه و پنج و نیم ماشه نقره می شود و ربع آن یک روپیه و چهار ماشه و دو حبه ست
که موافق قیمت حال یک روپیه و هفت تنکه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر
نصاب بیفزایند که آن خمس بحساب درم چهل درم ست و بحساب توله ده توله و نیم توله ست و بحساب
روپیه ده روپیه و پانزده آنه میشود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن خمس بحساب
اول یک درم و بحساب دوم سه ماشه و یک حبه و خمس حبه که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنکه
عالمگیرے میشود پس در دو صد و چهل درم شش درهم و در شصت و سه توله یک توله و شش ماشه
و هفت حبه و خمس حبه و در شصت و پنج روپیه و پانزده آنه یک روپیه و ده آنه میشود و همچنین هر خمس که

زیاده شود همین طریق حساب باید کرد و مابین نصاب و خمس و نیز مابین خمس و خمس دیگر عفو ست نزد
امام اعظم رح و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی رح واجب ست در زائد بحساب آن اگرچه آن زائد یک
درم باشد مثلا از دو صد و یک درم پنج درم و نیم حبه و ثمن حبه و یک جزء از دو صد جزء حبه واجب ست
و علی هذا القیاس و فتوی نزد حنفیه بر قول ابو حنیفه ست و معتبر در وزن دراهم وزن سبعه یعنی دراهمی
که در نصاب و وجوب زکوة معتبر اند آن دراهم که هر ده ازان بوزن هفت مثقال باشد و آن ظاهر ست
زیرا که ده درم باعتبار ماشه سی ماشه و یک و نیم ماشه می شود و هفت مثقال بحساب ماشه همین قدر ست
پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و وجهش آنکه سابق در زمان جاهلیت و نیز در ابتدای
اسلام دراهم باعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال که ده درم موازنه
ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم همسنگ پنج مثقال باشد و قسمی
ازان سه خمس مثقال یعنی دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه که ده درم بوزن شش مثقال می شود
پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر فرمود که از انواع ثلثه سه درهم
گرفته ثلث وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مختلف الاوزان نه ماشه و سه حبه
و سه خمس حبه می شود و ثلث آن سه ماشه و یک حبه و خمس حبه می شود و همچنین ده درم موازنه هفت
مثقال ست چنانچه سابق بتفصیل معلوم گشت و مسمی ست بوزن سبعه و همین ست معمول چنانچه
بزرگی گفته ع ده درم شرعی ازین مسکین بشنو * آن دو توله هفت ماشه هفت جو قاله مرزا
محمد بن فائق خان و وجد مکتوبا بخطه ما نصه عرضت هذه الرسالة علی حضرة
الاستاذ فحکم بصحة ما فیها و دیگر در حدیث ابن عمر ست مرفوعا المکیال مکیال اهل المدینة
والوزن وزن اهل مکة رواه ابو داود والنسائی لکن ابو داود و منذری هر دو ازان سکوت
کرده اند و اخرجه ایضا البزار و صححه ابن حبان والدارقطنی و در روایتی نزد ابی داود بجای
ابن عمر ابن عباس آمده و بالجمله حدیث دلیل ست برانکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی مکیال مدینه ست
و نزد اختلاف در وزن بسوی میزان مکه اما مقدار میزان مکه پس ابن حزم گفته بحثت غایة البحث

عن كل من وثقت بتمييزه فى جدت كلا يقول ان دينار الذهب بمكة وزنه اثنتان وثمانون
حبة وثلاثة اعشار حبة بالحب من الشعير والدرهم سبعة اعشار المثقال فوزن الدرهم
سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر عشر حبة فالرطل مائة وثمانية وعشرون
درهما بالدرهم المذكور واما مكيال المدينة فعن اسحق بن سليمان الرازى قال قلت
لمالك بن انس اباعبدالله كم قدر صاع النبى صلعم قال خمسة ارطال وثلث بالعراقى انا حزرته
فقلت اباعبدالله خالفت شيخ القوم قال من هو قلت ابو حنيفة يقول ثمانية ارطال فغضب
غضبا شديدا ثم قال لجلسائه يا فلان هات صاع جدك يا فلان هات صاع عمك يا فلان
هات صاع جدتك قال اسحق فاجتمعت آصع فقال ما تحفظون فى هذا فقال هذا حدثنى
ابى عن ابيه انه كان يؤدى بهذا الصاع الى النبى صلعم وقال هذا حدثنى ابى عن اخيه انه
كان يؤدى بهذا الصاع الى النبى صلعم وقال الآخر حدثنى ابى عن امه انها ادت بهذا الصاع
الى النبى صلعم فقال مالك انا حزرت هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلثا رواه الدارقطنى
واين قصه مشهورست بيهقى نيز از سند جيد آورده وابن خزيمه وحاكم از طريق عروه از اسماء بنت
ابى بكر رض نيز نحوه وگفته انهم كانوا يخرجون زكاة الفطر فى عهد رسول الله صلعم بالمد الذى
يقتات به اهل المدينة وللبخارى عن نافع عن ابن عمر انه كان يعطى زكوة رمضان عند
النبى صلعم بالمد الاول ولم يختلف اهل المدينة فى الصاع وقدره من لدن الصحابة الى يومنا
هذا انه كما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلث بالعراقى وقال العراقيون منهم ابو حنيفة رح
انه ثمانية ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الى صيعان الصحابة
التى قررها النبى صلعم وقد رجع ابو يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابى حنيفة بعد هذه
الواقعة الى قول مالك وترك قول ابى حنيفة كذا فى النيل ودر بحر زخار گفته الصاع اربعة امداد اجماعا
انتهى در قاموس گفته الصاع والصواع بالكسر وبالضم والصوع ويضم الذى يكال به وتدور عليه احكام
المسلمين وقرئ بهن وهو اربعة امداد كل مد رطل وثلث قال المد بالضم مكيال وهو رطلان

او رطل وثلث اَوْ مِلْءُ كَفَّيِ الانسان المعتدل اذا ملأهما ومد يداه بهما وبه سمي مدا قال
وقد جربت ذلك فوجدته صحيحا انتهى وصاع عمر فاروق هشت رطل بود بالجمله معتمد معمول به در كيل
بكيال مدنی ست ودر وزن میزان مکے بر وجهی وقدری که مذکور شد وتمام این بحث در سلک الختام
بذیل زکوة فطر وزکوة زر وسیم مذکور ست والله اعلم ‌‌‌‌‌دیگر صغائر ذنوب بسیار ست ضبط پذیر نیست وکبائرش
دوگونه ست ظاهر وباطن ظاهر شصت وشش کبیره است وباطن چهار صد ویک علی اختلاف اقوال
العلماء فی ذلک واین همه مذکور ست در زواجر عن اقتراف الکبائر ودفع از کبائر بتوبه مجمع علیه اهل علم و
قطعی الثبوت ست وگاهے بے توبه هم مغفور میشوند لمن شاء الله تعالی س۵ بر ودعظ عبث چند ان
مترسان اهل ایمان را؛ که می بخشد گنه بے توبه هم آمرزگار من ؛ دیگر در ازالة الخفاء عن خلافة
الخلفاء بذیل اثبات خلافت خلفاء نوشته که قرن اول زمان آنحضرت صلعم بود از هجرت تا وفات
وقرن ثانی زمان شیخین وقرن ثالث زمان ذی النورین بعد از ان اختلافها پدید آمد وفتنها ظاهر گردید
قال حدیث قوی بهم رسید که مراد از قرون ثلثه تفصیل همان مدت ست اخرج ابو یعلی عن علقمة
بن عبد الله المزنی عن رجل قال کنت بالمدینة فی مجلس فیه عمر بن الخطاب فقال لبعض
جلسائه کیف سمعت رسول الله صلعم یصف الاسلام فقال سمعت رسول الله صلعم یقول
ان الاسلام بدا جذعا ثم ثنیا ثم رباعیا ثم سدیسا ثم بازلا فقال عمر فما بعد البزول
الا النقصان واین موافق ست بمضمون آیهٔ اخرج شطأه ثم آزره الآیة کذا فی صفحة ۶۲
جذع شتر یک قدم در سال پنجم نهاده ثنی آنکه در سال ششم در آمده رباعی آنکه در سال هفتم پای گذاشته
سدیس شتر هشت ساله باشد بازل شتر نه ساله قال در حدیث ابو هریره دست الخلافة بالمدینة
والملك بالشام رواه البیهقی فی دلائل النبوة دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود ودر خارج
غیر خلفاء ثلثه در مدینه اقامت ننموده انتهی واین اجمال با تفصیل در صفحه ۱۲۱ از نسخهٔ مطبوعهٔ بریلی مذکور ست
در صفحه ۱۵ نوشته بعد آنحضرت صلعم هر جا که مذکور ست ذکر شیخین ست لا غیر وآنجا قرون ثلثه مشهود بالخیر
منقطع شد وقرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود که قریب دوازده سال بوده است قال حدیث

آنحضرت صلعم مثل قرآن ست یشبه بعضه بعضا آنحضرت صلعم هر مضمون را بعبارات مختلفه و اسالیب متنوعه بیان فرموده اند انتهی و درینجا حدیث خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهادتهم ایمانهم و فی لفظ ثم یفشوا الکذب و حدیث تدور رحی الاسلام لخمس و ثلاثین سنة فان یهلکوا الخ و حدیث مذکور ابو هریره ذکر نموده و گفته این قرون ثلثه ممدوحه یکی قرن نبوت ست و دو قرن خلافت و آن هم در مدینه بوده است و مصداق تعیین مدت خمس و ثلثین و تعیین خلافت در مدینه یکی ست و حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبل ان هذا الامر بدء نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة ثم یکون ملکا عضوضا را با حدیث قرون ثلثه و حدیث رحی اسلام و حدیث خلافت در مدینه و ملک بشام بسنج شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت همسنگ ست و عضوض با فتنه هم ترازو باز حدیث حذیفه لاتقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم و تجتلدوا باسیافکم و یرث دنیاکم شرارکم بخوان الی قوله اگر با وجود استعمال این طریق کارے نکشود و معنی منقح نشد از تنقیح معنی سنت خود را معذور باید داشت که درین مبحث بهتر ازین طریق چیزے بدست نخواهد آمد و درهیچ مسئله زیاده ترازین میسر نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم [ه] اذا لم تستطع امرا فدعه + وجاوزه الی ما تستطیع + انتهی المقصود و حاصل این کلام اثبات خلافت خلفاء ثلثه ست باعتبار کمال تدبیر آن قرون و قیام بأمر و شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلام و انجاز موعود الهی در ظهور دین حق و لهذا گفته که این معنی خلافت راشده است پس خلافت این عزیزان خلافت راشده آمد انتهی و مفهوم مخالف این عبارت آنست که خلافت مرتضوی خلافت راشده نیست بنا بر عدم تزاید اسلام در زمان ایشان و تناقص آن و ظهور فتن و فشو کذب و نحو آن لکن ازین تحریر استفادهٔ انکار خلافت وی رضی الله عنه علی الاطلاق نمیتوان کرد و مؤید اوست ایراد صاحب ازالة الخفا مآثر و فضائل و کلمات و کرامات مرتضوی ببسط لائق درین کتاب و حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة دلیل ست برین مدعا و دران قید راشده نیست تحدید بر مطلق خلافت ست و غایتش نزول امام حسن رضی الله عنه ست از برای معاویه بن ابی سفیان

[ه] وفی حدیث عمران بن حصین خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ان بعدهم قوم یشهدون و لا یستشهدون و یخونون و لا یؤتمنون و عن عمر رضی الله عنه بلفظ اکرموا اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یظهر الکذب رواه النسائی و رجال اسناده رجال الصحیح الا ابراهیم بن الحسن الخثعمی فلم یخرج له الشیخان و هو ثقة ذکره الجزری ۱۲ منه

رضی الله عنهما و هرچند استدلال بیان قرنی بر مدت نبوت از هجرت تا وفات رسالت می تواند شد اما جمهور اهل علم ازین حدیث قرن صحابه و از لفظ یلونهم قرن تابعین و از یلونهم دیگر قرن تبع تابعین فهمیده اند و خلاف این ظاهر از احدی از سلف و خلف معلوم نیست کما حقق فی هذا الکتاب و شک نیست که مقام از مزال اقدام و مدحض افهام است و حل این اشکال خالی از اشکال نباشد امید هست که اگر جمله اخبار صحیحه مرفوعه وارده درین باب فراهم آید و امعان نظر دران بکار برده شود گره از کار گشاید این موضع درخور مزید تعرض و تطبیق این مسئله نیست ع شرح این هجران و این خون جگر + این زمان بگذار تا وقت دگر + **دیگر** توبه اگر بندم و قلع از معصیت با عدم عزم آینده واقع شود بی شبهه مقبول است و تائب همچو بی گناه می گردد و تردد در رد و قبول چنین توبه خلاف نص و خارق اتفاق علما است و در ترغیب توبه و انابت احادیث صحیحه بسیار آمده ع توبه کنیم و بشکنیم توبه دهی و بشکنیم + انس گفت آنحضرت صلعم فرمود کل بنی آدم خطاء وخیر الخطائین التوابون اخرجه الترمذی و ابن ماجه و سنده قوی ع رقم سپید و سیاه من زبین شکسته نگاه من + چه من و چه قدر گناه من خجلم ز نام غفور تو + قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و هذا آخر المختصر والحمد لله علی ذلک و صلاته و سلامه علی رسوله

محمد و آله و صحبه و من تبع هنالک

تمت

خاتمه طبع مع تاریخ ریخته خامه حلیم حافظ سید اعظم حسین صاحب سندیلوی نائب محکمه شوره سلمه الله تعالی

یکتا ستوده ستایش آموز را که زبان را سخن آموخت و روان را بدانش افروخت بستایشها توان ستود و نعت برگزیده گزین را که جن و بشر را بهدایت نواخت و سیاه تا سپید بنور دین منور ساخت

بگزین ادا ہا ادا نتوان نمود بدان عالی جناب درودی با ساز و برگ ایمغان فرستاده ایم و در رست
بروی خویش کشاده و بر آل و اصحابش نزول رحمت بی اندازه از خدا خواسته ایم و دانشین نزدی برای
خود در بهشت آراسته سپس منظر را فروده دیدار و خرد را نوید دریافت که خرد و رایع منظر نگار نهاد عادت
فرزانه فضیلت بنیاد چشم و چراغ دیده روشندلان روزگار جانشین و ساده آرایان والاتبار نخبه ناصیه
اقبال فروغ دیده اجلال ابوالنصر **سید علی حسن خان** طابت له الایام و اللیال که هم خلوت نشینان
خداجوی باندازِ مناجات دعاگوی اویند و هم کارآرایان دولت پیوسته آرزوی خدمت او جویند
او آن شیوه که فرخ نژادان والانسب رسم و راه بزرگان را روز بازاری دهند و با فزایش آبروی کردار
و گفتار آیین نیاگان خویش نهند طریقهٔ اشاعت سنت که برگرفتهٔ نیاگان اوست پیشه گرفت
و شیوهٔ هدایت ملت که بجان پذیرفتهٔ بزرگان اوست همچنان پذیرفت هم برین شیوه کتابی ست موسوم
بالبنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص همانا نامهٔ نامی صحیفهٔ سامی بلوغ المرام
من ادلة الاحکام فراهم آوردهٔ علامهٔ افادت گهر هدایت اثر حافظ ابن حجر را که جانش روشن و خاکش گلشن
باد در زبان پارسی ترجمه پرداخت و تنک مایگان علم استعداد را ارزنده مناعی و کار روانیان حوصلهٔ
فضل و کمال را فرخنده زاد راهی مهیا ساخت درین زمان میمنت اقتران بفرمان افاضت عنوان کار آرای
ریاست شکوه افزای امارت ملکت پناه طریقت رفتار سنت آگاه حقیقت آثار خرده بین روشن نگاه
خرد آیین خرده ور پناه خرمن سوز فتنه و فساد چهره افروز صلاح و سداد جناب مستطاب معلی القاب
والاجاه امیر الملک نواب سید **محمد صدیق حسن** خان بهادر دام له المجد و التفاخر که مر مؤلف
فرو هیده منش گزیده روش را پدر روشن اختر عالی گهر ست و بشیوهٔ حق پژوهی در پایهٔ سنجر شکوهی همبر کشورگیر
بیمن حکمرانی فرمانروای نوشابه جاه دارا شکوه سکندر بارگاه ماه نیم ماه سپهر اوج و کمال مهر نیمروز جهان
جاه و جلال اورنگ زیب کشور کامگاری بالانشین مجلس شهریاری دولت و ریاست عدالت عنوان فرخ
لقب والا حلم جناب نواب **شاهجهان بیگم** مخاطب بعالی خطاب رئیس والا در اعظم طبقهٔ اعلای
ستارهٔ هند و تاج هندوستان در شهر بهوپال ادامها الله بالعز و الاقبال که فرمانفرمای بلقیس نگین

فرشتہ قرین است و صورت آراے این صحیفۂ انیقہ اش بپایۂ فرزندی سعادت نشان آغوش نشین تصحیح فرزانۂ روشن ہوش فطانت کوش حکمت آیات فضیلت ملکات جامع مکارم بعید ابو الحسن سید **ذو الفقار احمد** حماہ اللہ الاحد و شرکت نظر ثانی حائز معارف معقول و منقول حاوی مزایاے فروع و اصول نکات آموز افادت مقال جناب **محمد عبد الحق** ایدہ اللہ المتعال و یگانہ دانش خصال مظہر فضل و کمال دقائق آگاہ حقائق دستگاہ حافظ مولوی **محمد احمد** عافاہ اللہ الصمد بکتابت خوشنویس جادو رقم مانی قلم منشی محمد عبد الرحیم لکھنوی ابقاہ اللہ القوی و اصلاح حجر از ماہر کار آگاہ حافظ **کرامت اللہ** حفظہ اللہ و ادارت خان منیع الشان دیانت پسند امانت پیوند **محمد عبد المجید خان** اعانہ المنان مر این عجالۂ نافعہ را در مطبع شاہجہانی بزیور طبع پرداختند و باحسن اوقات بحسن اہتمام این کار کار تمناے زمانیان ساختند

قطعۂ تاریخ

آن مہی حکمت کہ روشن مغز دانایان کند ‏— مہر ابو النصر خرد ورز را بساغر دیده ام
آنکہ گر بینی بگاہے جلوہ گرد منظرش ‏— گفتہ باشی در حمل مہر منور دیده ام
آنکہ از نیروی دبنش برا ساس فتنہ ہا ‏— دستبرد مرتضی بر باب خیبر دیده ام
دودہ روشن ساز سادات جہان کز فرخی ‏— ہر یکے را شہرۂ اسود تا باحمر دیده ام
پای او در رزم از بہرام گامی پیشتر ‏— جای او در بزم با خسرو برابر دیده ام
بر صریر خامہ اش کا واسے داودی دہد ‏— زہرہ را از دوش و سر افگندہ مجمر دیده ام
قطرہ اش گوہر بانداز تنزل خواندہ ام ‏— از ترقی ذرہ اش ہمتاب اختر دیده ام
لطف در طبعش بہاران در گلستان گفتہ ام ‏— حلم در ذہنش عطارد در دو پیکر دیده ام
گاہ از رنگین عبارتش گل افشان یافتم ‏— گاہش از اشعار عود افگن بمجمر دیده ام
زد رقم **بنیان مرصوصی** کز و بنیاد علم ‏— زین سبب محکم تر از سد سکندر دیده ام
مرطوع حافظ ابن حجر از خامہ اش ‏— جلوہ آرا در لباس شرح دیگر دیده ام

کرد تقریس خبرہا گز گران سرمایگی
زاد راهِ کاروان خضر رہبر دیدہ ام

کاروانی کش بذرق منزلِ علم حدیث
ہر زبان مرکب ز قطع راه لاغر دیده ام

ماه سیمائی حجازی در لباس فارسی
ہر سطر پیرایہ بند از لعل و گوہر دیدہ ام

ہم چراغ خلوت روشن دلانش گفته ام
ہم جواہر سرمۂ چشم خرد ور دیده ام

زین افاضت کاین گران سرمایه زان گرده است
سائلان علم سنت را توانگر دیده ام

ہر کرا روشن نظر شد زین فروغ ایزدی
از سواد حرف حرفش دل منور دیده ام

مر مشام آشنایان را بدرک معنیش
از شمیم سنبل جنت معطر دیده ام

در ادای اصل مطلب ہم گر الفاظ را
استخوان بندی بطرز نادر دیده ام

بعد ازین حرفیکه آراید آرا جهان
میا ہد پیدا سیئے نقش دژم بر دیده ام

داشتم در وادی اندیشۂ تاریخ راه
جادۂ شرح احادیث پیمبر دیده ام

قطعۂ مدحیۂ مؤلّف مؤلف از افتخار الشعرا حافظ خان محمد خان صاحب متخلص بشہیر سلمہ اللہ القدیر

مہر علی ابن حسن خان آفتاب اوج دین
آنکه می نازد بفرق دولتش دستار علم

زور بازوی فضیلت اوج اقبال کمال
بخت فیروزه تبحر طالع بیدار علم

کجکلاه بزم دولت ماه برج اعتلا
صدر ایوان شہر بیت رونق دربار علم

جودت طبعش نماید نکتۂ سربسته وا
ناخن فکرش کشاید عقدۂ دشوار علم

بی تکلف ہر چه سازد ہر چه پردازد رواست
بسکه در دیوان آگاہی بود مختار علم

در جہان عمریکه جز بازی نیاید در خیال
شغل او شغل ہنر افتاد و کارش کار علم

ابن نواب امیر الملک والا جاه ہاست
آنکه در عالم بود سرکار را و سرکار علم

زد رقم بنیان مرصوصیکه اسکندر نمط — می کشد بر روی یاجوج فتن دیوار علم
نازم این گنجینهٔ احسان که از انعام او — مالدار علم باشد نام هر نادار علم
ماندگان گمرہے را میبرد در راه کام — غافلان جاہلے را می کند هشیار علم
حرف حرفش وا نماید سر تنگ آگهی — نقطه نقطه باز گوید معنی خروار علم
شمع بر کردند تا گردد منور بزم دین — باده آورند بر خیزد مگر میخوار علم
آن ز کنعان این ز حسن آباد معنی مے نسبت — یوسف بازار مصر و یوسف بازار علم
آنکه آمد منحصر بر نیل او نیل کمال — آنکه موقوف ست بر دیدار او دیدار علم
صفحه صفحه جزء جزء ش را چه دستی در سخا ست — سطر سطرش لفظ لفظش میکند ایثار علم
ماحی اوضاع بدعت قامع بنیاد جهل — حاوی احکام سنت جامع اسرار علم
هست تقریس بلوغ حضرت ابن حجر — آنکه از سنجیدگان همتش مقدار علم
آن امیر مسند سنت که از لطف آیه — بود شمع افروز بزم دولتش انوار علم
یک جهان رنجور نادانیست او دارو فروش — عالمی مخمور نادانیست او خمار علم
جاگی خواران هر میخانه اش مست الست — جرعه آشامان هر پیمانه اش سرشار علم
نغمه زد در دعایش بلبل نطق شهیر — تازه تر باد از علی ابن حسن گلزار علم

قصیدهٔ خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سهسوانی سلمه الله تعالی

آہے اگر ز خاطر نالان بر آورم — دود از نهاد گبر و مسلمان بر آورم
با بخت می ستیزم و با روزگار هم — مقصود دل چگونه از آنان بر آورم
دوران بود خلاف و فلک مدعی شود — گر حرف مدعا ز دل و جان بر آورم
آتش ز نم بعیشِ رقیبان روسیاه — آهی جان گشم ز دل افغان بر آورم
طالع زبون سپهر عدو یار سرگران — در روزگار سر بجیب عنوان بر آورم

یاری ز بخت خواهم و خواری کشم ازو — جای کمال از ترتب نقصان برآورم

آب آرزو کنم اگر از فرط تشنگی — آتش بجای آب ز عمان برآورم

مرگ از پی علاج ببالین من رسد — گرد از دمند حرف ز درمان برآورم

ناچار چون روائی کارم ز دهر نیست — روی نیاز بر در سلطان برآورم

فرخنده مهر ملک که گوید زبان او — آشفتگی ز زلف پریشان برآورم

فرخنده داوریکه به تشبیه جاه او — فغفور و قیصر و جم و خاقان برآورم

یارب بخیر نغم که سپه همنشینیش — اسکندر آورم که ز سرهان برآورم

این دسترس کجا که فغانی ز جوش چرخ — در بارگاه خسرو گیهان برآورم

خوشتر بود جمیل که دست تطلّبی — در پیش شاهزادهٔ ذیشان برآورم

آن شاهزاده که رسد گر مدد من — گوی سر حریف بچوگان برآورم

هم انتقام جور بگیرم ز روزگار — هم کجروی ز گنبد گردان برآورم

آیم درون بزم شکوه بلاغتش — عرفی برون نشانم و سحبان برآورم

در دامن نیاز زانرا نو بهار علم — گل را چه قیمت است گلستان برآورم

از جوش شوق مطلع دلکش رقم کنم — هوی قلندرانه ز مستان برآورم

نذری پی علی حسن خان برآورم
با انفعال نقد دل و جان برآورم

فرخنده طالعیکه کنم ورد نام او — تا طالعی ز طالع دوران برآورم

گوید ثناش گوهر روز در جهان نماند — از بهر بذل بحر بر م کان برآورم

دانشوریکه از پی کسب فطانتش — دانشوران خطهٔ یونان برآورم

زیبا سخنوریکه برای تلمذش — از خاصگان گنجه و شروان برآورم

آن رهبریکه گر بشتی سر کنم ازو — بر راه راست آذر و کنعان برآورم

درحلقهٔ که درس کتاب وسنن دهد — داد از زبان رازی (فخرالدین) وسفیان (ثوری هم) برآورم

در مجمعی که حرف ز تحقیق خود زند — برهان آن ز سنت و قرآن برآورم

از بهر پایه سنجی سعی رسای او — یارب کرا بعالم امکان برآورم

ابن حجر کجا که بجوانم ز عسقلان — کو ابن تیمیه که ز حرّان برآورم

خورش بپردهٔ کشید بنام کتاب خویش — کز وی هزار صورت ایمان برآورم

خوش ترجمه نمود بلوغ المرام را — کز وی دقیق مسئله آسان برآورم

هر حرف دلنشین حدیثش نوا گرست — تقلید را ز خاطر یاران برآورم

اندازه دان نیم که پی اتباع او — گر هست بوحنیفه نعمان برآورم

کاخ قیاس و رای ز بنیان برافگنم — گر نام نامه بر لب جنبان برآورم

آن نامهٔ که از پی مدح مؤلفش — علامه را بهند ز شوکان برآورم

نازم بنامهٔ که کند دعوی بلند — خودرائی از قیاس پرستان برآورم

بحریکه موجه موجهٔ سطرش نوا زند — صد زورق قیاس بطوفان برآورم

گوید بهار طرز فصاحت غریب نیست — گر خون رشک از دل ایران برآورم

تا کی جمیل گرمی هنگامهٔ سخن — تا کی سمند خامه بجولان برآورم

گویم بخواجه عزم دعا در حضور نست — دست اثر گرفته بایوان برآورم

چندان گهرفشانی دست نوال او — من شکوها ز وسعت دامان برآورم

کارش کنم تمام بیک ضربت حسام — کام دل حسود تو آسان برآورم

تاریخ آغاز طبع بلوغ المرام اتم کتاب بنیان مرصوص

ما علینا الا البلاغ سنه ۱۲۹۸ھ

تاریخ طبع بنیان مرصوص ترجمهٔ بلوغ المرام من ادلة الاحکام مادهٔ سالم

فیه بلاغ للناس سنه ۱۲۹۹ھ

